ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید

لله الحمد که درین اوان فرخی اقتران کتاب مستطاب کامل النصاب مبرا از نقص و عیب المسمی به

نور لاریب
فی ترجمۃ
فتوح الغیب

مترجمہ حضرت واقف حقائق کاشف دقائق آفتاب آسمان ولایت ماہتاب شبستان ہدایت
اسوۃ العالمین زبدۃ الکاملین جامع حقائق صوری و معنوی حضرت مولانا شاہ حمایت علی علوی
قلندر کاکوروی بتصحیح حضرت فلک رفعت نادرۂ آوان نتیجۂ نوع انسان نیر برج باطنی گوہر درج
کاظمی حقیقت منظر حضرت مولانا شاہ حبیب حیدر قلندر باجازت یادگار دودمان حضرت مترجم
عالیقدر والا گہر جناب منشی ارتضا علی صاحب شعر کاکوروی بفرمائش لائق مدح و ستائش
مقبول رب احد جناب منشی امیر احمد سلمہ اللہ الصمد رئیس کاکوری

باهتمام

احقر انام قاری محمد عبد الولی عفا اللہ عنہ خلف علامہ آسی مولانا محمد عبد العلی مدراسی نور اللہ تربتہ

مطبوع مطبع آسی پریس لکھنؤ
طبع دلنشین خوشنما

M.A.LIBRARY, A.M.U.

PE15558

فہرست مضامین کتاب مستطاب نور الاریب فی ترجمۃ فتوح الغیب

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
	حالات مختصر حضرت مترجم قدس سرہ العزیز	۲۴	مقالہ پانزدہم دربیان تعلیم حقیقت انقطاع	۴۵	مقالہ بست و نہم دربیان مطلب کاد الفقران یکون کفراً
۳	مقالہ اولی دربیان اینکہ ہر مومن را در تمام احوال خود سہ چیز ضروری است	〃	مقالہ شانزدہم دربیان منع از اعتماد بر خلق و اسباب	۴۶	مقالہ سی ام دربیان جواب از جزع و فزع
۴	مقالہ دویم دربیان اتباع سنت و ترک بدعت	۲۷	مقالہ ہفدہم دربیان معانی وصول الی اللہ	۴۷	مقالہ سی و یکم دربیان رفع غضب از قلب
〃	مقالہ سوم دربیان کیفیت ابتلاء بندہ بہ بلا و علاج آن	۲۷	مقالہ ہژدہم دربیان معانی رضا	۴۸	مقالہ سی و دوم در جواب از شبہ عدم بقا و صحت و محبت مال و منال
۵	مقالہ چہارم در مراتب موت از خلق و ہوا و ارادہ	۲۹	مقالہ نوزدہم دربیان لقاء وعدہ جناب باری و قوت ضعف ایمان بندہ	۴۹	مقالہ سی و سوم دربیان اقسام مردم کہ بر چہار نوع اند
۷	مقالہ پنجم در تشبیہ حال دنیا و اشتغال اہل دنیا بآن	۳۱	مقالہ بستم دربیان قول حضرت سرور کائنات صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دع ما یریبک الی ما لا یریبک۔	۵۱	مقالہ سی و چہارم دربیان رفع کردن سالک غضب و شکایت خود را از پروردگار وقت فوت شدن مقصود خود
〃	مقالہ ششم دربیان فنا از خلق و ہوای نفس	۳۲	مقالہ بست و یکم دربیان دیدن حضرت غوث الاعظم رض ابلیس را در تولب	۵۴	مقالہ سی و پنجم دربیان ورع بترک رخصت و اختیار عزیمت۔
۱۰	مقالہ ہفتم دربیان خروج سالک از نفس و ہوا و ارادہ۔	〃	مقالہ بست و دوم دربیان ابتلاء حضرت عزوجل بندہ مومن را بر قدر ایمان وی۔	۵۵	مقالہ سی و ششم دربیان گردانیدن کار آخرت راس المال کار دنیا را نفع وی
۱۲	مقالہ ہشتم دربیان نفی اختیار و تسلیم فعل الٰہی	۳۴	مقالہ بست و سوم دربیان قناعت	۵۹	مقالہ سی و ہفتم دربیان منع حسد از ہمسایہ خود
۱۳	مقالہ نہم دربیان کشف و مشاہدہ در افعال	۳۵	مقالہ بست و چہارم دربیان ترس از گناہ بخوف حق تعالی۔	۱۲	مقالہ سی و ہشتم دربیان صدق و اخلاص با حق تعالی۔
۱۴	مقالہ دہم دربیان مخالفت نفس	۳۶	مقالہ بست و پنجم دربیان تسکین تقیید ذلیل بالطاف ملک جلیل	〃	مقالہ سی و نہم دربیان گرفتن مال و رزق باوجود ہوای نفس و تغیر آن۔
۱۸	مقالہ یازدہم دربیان صبر و تصبر در حالت فقر وقت خواہش نکاح	۳۷	مقالہ بست و ششم دربیان تفریغ قلب از ماسوی اللہ تعالی۔	〃	مقالہ چہلم دربیان منع سائل از دخل کردن دعوی نفس خود را در گروہ واصلان باوجود بقاء بشریت۔
۱۹	مقالہ دوازدہم دربیان افعال و سلوک سالکین در حالت غنا۔	۴۱	مقالہ بست و ہفتم دربیان خیر و شر و تفسیر ثمرۂ ہر دو۔	۶۲	مقالہ چہل و یکم دربیان بقاء باللہ بعد الفنا در مثل عجیب۔
〃	مقالہ سیزدہم دربیان تسلیم بر قضاء و قدر	۴۴	مقالہ بست و ہشتم دربیان مجاہدہ و ریاضت۔		مقالہ چہل و دوم دربیان اینکہ فقر را در حالت عافیت و بلا۔
۲۲	مقالہ چہاردہم دربیان منع صحبت ہوا و محو کردن حال کمال اصلین				

صفحہ	مضمون
۶۶	مقالۂ چہل وسوم دربیان اینکہ منشاء سوال جہل ست ومنشاء فقہ وفور علم بحق سبحانہ تعالی
〃	مقالۂ چہل وچہارم دربیان سبب عدم قبولیت سوال عارف
۶۷	مقالۂ چہل وپنجم دربیان حال منعم علیہ وحال مبتلاء
۷۰	مقالۂ چہل وششم دربیان معنی حدیث من شغلہ ذکری عن مسئلتی ومراتب سوال فقیر۔
۷۲	مقالۂ چہل وہفتم دربیان ابتدائے سلوک وانتہائے آن۔
〃	مقالۂ چہل وہشتم دربیان حماقت کسیکہ مشغول بود بنوافل باوجود بقائے فرض بذمۂ وے۔
۷۳	مقالۂ چہل ونہم دربیان بیداری وخواب وبیان حلال وحرام۔
〃	مقالۂ پنجاہم دربیان تحصیل قرب وادب آن
۷۴	مقالۂ پنجاہ ویکم دربیان زہد
۷۵	مقالۂ پنجاہ ودوم دربیان صبر بربلا وآداب آن
۷۶	مقالۂ پنجاہ وسویم دربیان رضا بقضا وفنا فی اللہ سبحانہ وغنا
۷۸	مقالۂ پنجاہ وچہارم دربیان زہد در دنیا وآخرت۔
۷۹	مقالۂ پنجاہ وپنجم دربیان مراتب اربعۂ زہد
۸۱	مقالۂ پنجاہ وششم دربیان مراتب فنا وآن مع تمثیل لطیف

صفحہ	مضمون
۸۲	مقالۂ پنجاہ وہفتم دربیان قبض وبسط۔
۸۴	مقالۂ پنجاہ وہشتم دربیان ترغیبات متفرقہ۔
〃	مقالۂ پنجاہ ونہم دربیان صبر ورضا وشکر۔
۸۷	مقالۂ شصتم دربیان خروج از معہود بستر لسوی تقدیر بستر پنہان معہود
	مقالۂ شصت ویکم دربیان ورع ومراتب ثلاثہ تقوی
۹۰	مقالۂ شصت ودوم دربیان صبر ورضا وشکر
۹۱	مقالۂ شصت وسوم دربیان اخلاص وریا
〃	مقالۂ شصت وچہارم دربیان موتیکہ نیست حیات درآن وحیاتیکہ نیست موت درآن
〃	مقالۂ شصت وپنجم دربیان آداب دعا وطلب عجلت قبولیت آن۔
۹۳	مقالۂ شصت وششم دربیان ترغیب بر دعا وآداب آن
۹۴	مقالۂ شصت وہفتم دربیان ثمرۂ مخالفت نفس وہوا ہی بر لحظہ وہر نفس
۹۶	مقالۂ شصت وہشتم دربیان اینکہ دعا منافی قدر وارادہ نیست ومعنی حدیث لایرد القضاء الا الدعاء۔

صفحہ	مضمون
۹۷	مقالۂ شصت ونہم دربیان آداب دعا وترک تخصیص چیزے از مرادات
۹۸	مقالۂ ہفتادم دربیان عجب مع تمثیل آن از شجاع وسخی
۹۹	مقالۂ ہفتاد ویکم دربیان صبر بربلا
۱۰۰	مقالۂ ہفتاد ودوم دربیان ادب خروج فقیر طرف بازار ومراتب خمسہ
۱۰۲	مقالۂ ہفتاد وسوم دربیان مطلع گردانیدن حق تعالی ولی خود را بر عیوب غیر آن۔
۱۰۳	مقالۂ ہفتاد وچہارم دربیان اینکہ عاقل را باید کہ اولا نظر در صفت نفس خود باید۔
۱۰۴	مقالۂ ہفتاد وپنجم دربیان وصایاے آنحضرت رضی اللہ عنہ
〃	مقالۂ ہفتاد وششم دربیان وصایاے آنحضرت رضی اللہ عنہ
۱۰۵	مقالۂ ہفتاد وہفتم دربیان فنا از تجلی ونفس وبیان ثمرۂ آن
۱۰۶	مقالۂ ہفتاد وہشتم دربیان خصال عشرہ براے ارباب معاہدہ ومحاسبہ ومجاہدہ۔
۱۰۹	مقالۂ ہفتاد ونہم در ذکر وفات آنحضرت رضی اللہ عنہ
۱۱۰	مقالۂ ہشتادم در وصایاے آنحضرت بصاحبزادگان خویش رضی اللہ عنہم مع اظہار حال خود
۱۱۱	فائدہ دربیان سبب ترجمۂ کتاب

تمام شد

صحیح غلطنامهٔ کتاب مستطاب نور لاریب فی ترجمهٔ فتوح الغیب

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵	۲۱	شود	بیشود	۳۴	۷	بپاو	باد	۴۵	۳	خوشنتر	خوشبو	۵۷	۸	هزار سالها می شمارید	هزار سال از آن سالها که می شمارید
۶	۱۰	مراد	مراد	〃	۱۲	زیراکه	زیراکه	〃	〃	بستنبه	بستنها				
۷	〃	ابقی	ابقی	۳۵	۱۱	نکنند	تکننده	〃	۱۰	کسنی	کن	۵۷	۱۱	دخلو	دخلوا
۹	۲		بقای	〃	〃	عوضهای	در عوضهای	〃	۱۹	در حق خویشتن	در خویشتن	〃	۱۴	مولی ست	مولی
〃	۹	بها	بها	〃	۱۴	چیزهای	چیزها	۴۶	۱۰	وارث	و وارث	〃	۱۵	عیب	رغبت
〃	۱۲	بیمش	پیش	۳۶	۱۱	دوست	دست	〃	〃	دانایان	و دانایان	〃	۱۶	آخرت	نصرت
۱۱	۴	بخشش	که بخشش	〃	〃	ای گردانیده شده	وی گردانیده شده	۴۸	۸	حالها	مالها	〃	۱۷	انزانچه	ازانچه
〃	۲۱	لطفی	الهی	〃	۱۵	نه پیچید	پیچید	〃	۱۳	اقتاه	اقتناه	〃	۲۰	اررو زها	آرزو ها
۱۲	۴	و فراموشی و تلقین کرده شده با قرار کردن بگناه		〃	〃	نیفگنند	نیشگنند	〃	۱۵	〃	〃	〃	〃	بگیرند	نگیرند
				۳۷	۶	آدمی	آدمی	۴۹	۶	دل راه ال راه	دل را	۵۸	۱	یا	تا
				〃	۷	وبرگذشتن	برگذشتن					〃	۲	کنید	مکنید
				〃	〃	نهی	نهی ها	〃	۱۸	کشیدگان	کشندگان	〃	۳	بنوشتم	ننوشتم
〃	۶	ذاتهای	بر ذاتهای	۳۸	۶	را	ترا	〃	〃	خوهندگان	خوانندگان	〃	۱۰	حالی	حالتی
〃	۱۳	جیز	چیز	۳۹	۹	شامل میشود	معامل شود	۵۱	۶	خواهنده	خواننده	〃	〃	من ست	من ستها
〃	۱۶	آنکه	اینکه	〃	۱۹	لازم گیر	پس لازم گیر	〃	〃	دلیل ست	دلیل	۵۹	۱	همپایه	همسایه
۱۴	۲	ثلت	قلت	۴۰	۲	برفرو فگندن	سرفرو افگندن	〃	۷	وپانیده	وپاینده	〃	۲	دور	در
〃	۶	نسبت	بسبب	〃	۴	لدنے	لدنی			شفاعت	وشفاعت	〃	۳	اما	آیا
۱۶	۲	داشتن	برداشتن	〃	۱۳	ثابت	همچنین ثابت	〃	۱۹	شدن ست	شدنی ست	〃	۴	در خشم	از خشم
〃	۱۳	آثا	آثار	〃	۲۰	عیش	پیش	۵۲	۱	خود را	خود	〃	〃	تو دشمن	و دشمن
۱۸	۹	وبی حس	بی حس	۴۱	۱	زیاده	زیاده	〃	۷	راه	را	〃	۱۲	نگردانیده	نگردانیده
۲۰	۱۵	غیر	عجز	〃	۱۴ ۱۵	ها و درگهای	و درگهای	〃	۸	بقدر	بعند	〃	۱۳	حظے ست	حظے
۲۱	۱۰	ساحت	ساخت	〃	۱۷	اول	از اول	〃	۱۶	ازانچه	از تو آنچه	〃	۲۰	حشمت	و با حشمت
〃	۱۵	نگوئی	بگوئی	۴۲	۵	بهشت	بهشت را	〃	۱۹	اجابت	اجابتی	۶۰	۴	پناه	تباه
۲۳	۱۹	بسبب آن	بسنت آن	〃	۱۵	عاقبت	عافیت	۵۳	۷	بنیکی	نیکی	〃	۵	او را	مراو را
۲۶	۱۷	اما	پس آنها	〃	۱۷	بر	هر	〃	۱۹	کردن	کردن تو	〃	۵	گردن او	گردنهای او را
۲۷	۲	وسلاحها	سلاحها	〃	۲۰	بآرمیدن	و بآرمیدن	〃	۲۰	بموافقت	موافقت	〃	۱۴	خداوند	خداوندان
〃	۸	وهان	دهان	۴۳	۱	با آنکه	تا آنکه	〃	〃	برد	هر دو	〃	۱۵	دروقت	و وقت
۲۷	۲۰	غیرت	عزت	۴۴	۲	جز	خیر	۵۵	۱۱	وتوفیق	توفیق	〃	۱۸	وی	وی و آفتهای
۲۸	۳	برساند	بسپاید	〃	۵	راستے	ایمنی	〃	۱۴	آرزوی	آرزوے توفیق	۱۶	۳	نشنوید	سعید
۳۱	۴	ثابت	از ثابت	〃	۱۱	بهر	هر					〃	۴	گشتن	کشتن
۳۲	۱۸	شب	در شب	〃	۱۳	آتی	آتی	۵۶	۱۵	ذات ست	ذات اوست	۶۱	۹	بینائی خود	بینائی و گویائی خود
۳۳	۱۰	خواهشها	خواستها	〃	۲۰	جامه	آئینه	۵۷	۵	دوی	دوی تو				
۳۴	۵	بوددن	بودن	۴۵	۲	ولایم	و هر ولایم	〃	۶	بارکردی	باز کردی	〃	〃	شنوائی تیز شنوا در	دانش

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۱	۱۲	اینا چیزها	این همه چیزها	۷۲	۱۸	استوار شده	استوار کرده شده	۸۲	۱۷	تلخ	و تلخ	۹۸	۱۳	تهی	تو تهی
〃	۱۲	چیزها	چیزها را					〃	۱۲	کرده شد	کرده شدیں امر کرده شد	〃	۲۰	بباشی	نباشی
〃	۱۵	کہ از وجود خلق ست	از وجود و خلق	۷۴	۸	آمی	آدمی					〃	۲۱	مگرین	مگر بعد
				〃	۱۲	رسود	نه سود	〃	〃	حیزها	چیزها	۹۹	۲	خویشتن	خویشتن تهی
۶۲	۱	شوی از	بسوی	〃	۲۱	آنکه	بی آنکه	۸۳	۴	این کلام	که این کلام	〃	۴	نسبت	و نسبت
〃	۴	پیدا ایست	پنداشت	۷۵	۱	باز	بار	〃	۱۵	وے	و ے	〃	۱۰	بارگران	هر بار گران
〃	۷	رد کرد	کرد	〃	۲	نا	یا	۸۴	۱۷	تاله	پاکه	〃	۱۸	مرتبه	مرتبه تراتا
〃	۹	تعصیب	نصیب	〃	۶	خدای	خدای تعالی	۸۵	۱۳	باشد	و باشد	〃	〃	مرتبهای	مرتبه های
〃	۱۲	دہ	دیه	〃	۷	خوبه	خود و	〃	۲۱	کم کننده	ستم کننده	۱۰۱	۷	پر شهوت	هر شهوت
〃	〃	بچشم	بچشم	〃	۱۴	جنس	جنبش	۸۶	۲	اینها	انتها	〃	۹	شهوات	سهولت را
〃	۱۳	ولایت با وجود	ولایت بسوی وی و مانند از ولایت با وجود	〃	۱۵	برود ست	بر دو دست	〃	۱۷	فرموده ی	فرموده و	〃	۱۱	بابینا	نابینا
				۷۶	۵	باز داشتن	باز داشتن حقوق الهی نه بر خود قبول نکردن و باز داشتن			کرده	نهی کرده	۱۰۲	۱۰	دیهی	دے
								۸۸	۷	کرده اند	کرده شده اند	〃	۱۲	خداوندان	قرب خداوندان
〃	۱۶	به روی و بچشم	رو با روی بچشم					〃	۸	حق	حق تو	〃	۱۴	بلند	پلید
								〃	۱۰	گردانید	گردانند	〃	۱۷	دروغ	که دروغ
〃	۲۱	بدن	بر تن	〃	۱۴	بشوید	نشوید	〃	〃	گردانید	گردانند	۱۰۳	۳	به	نه
۶۳	۹	حوالی	حوالی	۷۷	۲	عمل کردن	عمل کردن و طاعت نمودن	〃	۱۴	نه	به	〃	۱۰	باد	یاد
〃	۱۶	بست	نیست					〃	۱۵	طبع	طبع زود مرتبه اصل	〃	۱۴	قدرت	قدرت او
۶۴	۱	ا	بنظر	۷۷	۱۲	درشت	زشت					۱۰۵	۹	که	و
۶۵	۱۷	اقتدار	اقدار	۷۸	۱۸	پر کردن	بر کردن	۸۹	۸	بگیرد	نگیرد	〃	۱۰	درحال	و حال
۶۶	۱	قاسائ	فاسائی	۷۹	۴	پریدن	بریدن	〃	۱۴	وی مانند	دمی مانند	〃	۱۹	موجود	موجود با حق گویا که نیست نفس موجود
〃	۲۱	تعهد	بعهد	〃	〃	بجوابد	بخوابد	۹۰	۱۲	خیر	جز				
۶۷	۱۸	میگرداند	میکشند	〃	۱۷	بنهایت	بنهایت رسد	۹۱	۴	پیوستگان	پیوستگان تو				
۶۸	۴	مرزاد تر داو	مرزد و مرزداو	〃	۲۰	طبع	و طبع	〃	۷	توگمراه	و گمراه	۱۰۶	۹	بر در	هر در
〃	۱۸	وحشی	وحشیه	〃	۲۱	راستی	زرستی	۹۲	۱۲	یا خوشنودی	نا خوشنودی	۱۰۷	۲	آن	با آن
۶۹	۱۷	یا	با	〃	〃	زیرا	را	〃	۱۵	یا	با	〃	۵	راکه	را
〃	۱۹	درتریده	ورزیده	۸۰	۲	میگردد	میگیرد	۹۳	۳	دشمن ترا	دو دشمن ترا	〃	۶	رونده تند است او را	رونده و تند است از راه سلوک او را
۷۰	۵	بازگرد	بازگرد	〃	۱۶	ترد	بود	〃	۱۴	بگو	مگو				
〃	۶	نسبت	بسبب	〃	۱۸	حضرت را	حضرت او را	〃	〃	بکنم	نکنم	۱۰۸	۹	مرید را	مر مرید را
۷۱	۳	پس	پستتر	۸۱	۱۳	بهتر شد	می رسد	۹۴	۱۵	یشناشی	یشناسی	۱۰۹	۱	نگوید	بگوید
〃	۷	تحیر	جیر	〃	۱۷	اورا	در را	۹۵	۱۳	تکند	نکنند	〃	۱۶	تیکی	نیکی
〃	۸	وامرکرن	امر کردن	〃	۱۸	تدبیراو	بتدبیر او	〃	〃	نگرداند	نگردانند	〃	۱۸	کسی را که	کسی را که
〃	۱۲	زمان	زبان	۸۲	۹	غیر	جز	۹۶	۵	پرهیزکن	پرهیزکنید	۱۱۱	۱۱	بود	بودے
۷۲	۱۱	رقی	دقی	〃	۱۲	ذبی	ذبی	۹۷	۱۴	نه	به	تمت			
〃	۱۷	یا	با	〃	〃	مبتی	بنی	۹۸	۵	گفته است	[illegible]				

اللہ نور السموات والارض

الحمد للہ کہ درین ایوان فرخی اقتران کتاب مستطاب کل انتخاب مبرا از نقص و عیب المسمی

نور ولایت
حسن فوح النعت

بفرمائش لائق مدح و ستائش مقبول ربانی حاجی جناب منشی امیر احمد صاحب سلمہ اللہ الصمد رئیس کاکوری

در اسٹی پریس واقع لکھنؤ طبع شد

حالات مختصره حضرت مترجم قدس سرّه العزیز

۱۵۵۵۸

بسم الله الرحمن الرحیم

آن اوحد زمانه آن فرد یگانه آن مصباح ضیاءِ شریعت آن مفتاح کنوز طریقت آن مقنّن قوانین معرفت آن مرسّم مراسم سلوک حقیقت آن سالک مسالکِ ورع و صدق و ارشاد آن ناسک مناسک محبت و وداد آن قدوۀ علمای کرام آن زبدۀ اولیای عظام آن فرد فرید بحر توحید آن دُرّ یتیم یمّ تفرید آن محبوب بارگاه الٰهی آن مقبول درگاه رسالت پناهی آن فانی فی الله آن باقی بالله اوستاد اوستاد استادنا و من الیه بالعلم والفضل استنادنا المنتظم فی سلک السلسلة العالیة القادریة القلندریة سیدی مولانا **شاه حمایت علی** قلندر العلوی الکاکوروی خلف اوسط حضرت مرشدنا و مرشد العالم جامع الفضائل والمکارم انیس العارفین جلیس الکاملین قطب الارشاد ملقب الغیب بصاحب سِر **شاه محمد کاظم قلندر** قدس سره الاطهر شیخ علوی نسب حنفی ماتریدی مذهب قادری قلندری مشرب **ولادت** آن والا منقبت در سنۀ یک هزار

و یک صد و هشتاد و هشت هجری واقع گردید از زمان صغر سن مصدر کرامات و متصف بحمائد صفات جامع مکارم اخلاق و محاسن اشفاق بود و آثار سعادت و علامات ولایت از ناصیهٔ کمال او مشهود مرشد مرشدنا حضرت شاه تراب علی قلندر نور الله مرقده الاطهر در کتاب مستطاب اصول المقصود در حال ایشان ارقام میفرمایند که قبل ایشان برادرے دیگر پیدا شده بود که نامش حضرت صاحب قبله باقی بالله نهاده بودند حالش عجیب بود که وقت ولادتش یکباره در تمام خانه روشنی پیدا شد گویا کسے مشعلے افروخته باشد مردمان حاضرین آنجا متعجب گشتند و از وقوع این حال همه شگفته شدند و دانستند که روح ولی ظهور کرده است لیکن بعد پنج شش روز بمرد غم وے بهر که و مه شد بعد وی برادر مذکور پیدا شد و حضرت صاحب قبله در واقعه دیدند که این طفل میگوید که باقی بالله منم و من هفتاد هزار حجاب حق قطع خواهم کرد پس ازین واقعه آنحضرت و دیگر کسان شادان شدند و متخیل شد که عجب نیست که این طفل مثل باقی بالله شود انتهی بعد از ان در زمان پنج و شش سالگی کیفیتش چنین بود که اگر در حق کسے چیزے میگفت مطابق آن ظهور میکرد چنانچه یکبار در همان زمان امساک باران شده بود مردم قصبه برای نماز استسقا در باغی متصل تکیهٔ شریفه جمع شدند اتفاقا ایشان هم مثل طفلان بازی کنان آنجا رسیده پرسیدند که این جماعت کیست و سر برهنه چرا اند کسے گفت که بطلب باران زاری می کنند گفتند عبث است بخانهٔ خود روند و چاره کنند یعنی نزول باران رحمت نخواهد شد پس همچنان شد که از زبان ایشان برآمده بود آرے ع شاخ گل هر جا که روید هم گل است

ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ از عمر ده سالگی بتحصیل علم پرداختند و کتب مسائل فقهیه و علوم ضروریهٔ خاندان خود یعنی کتب تصوف و اذکار و اشغال و اعمال قلندریه از خدمت حضرت والد ماجد خویش

تحصیل فرموده رجوع بعلوم عربیه نمودند و مختصرات عربیه بخدمت برادر بزرگ خود مرشد مرشدنا حضرت **شاه تراب علی قلندر** قدس سره شروع کردند و دران زمانه از حکیم محمد **حیات** ساکن بدهه و بعد ازان در سندیله رفته از **مولوی قاسم علی** خلف مولانا **حمد الله سندیلی** و از مولانا **عبد الواجد خیرآبادی** که مدرس مدرسهٔ مهاراجه **تکیت رای** بودند در لکهنؤ رفته خواندند و قریب بفراغ رسیدند مگر بوجه عوائق و موانع چند در چندی از انجا ترک نموده در دیوه رفته بخدمت حضرت **مولانا ذو الفقار علی** که از علمای کامل و عرفای واصل و صاحب نسبت و از خلفای حضرت عمدة الکاملین **سید محمد عدل المعروف** به **شاه لعل بریلوی** رحمة الله علیه بودند هدایه و کتب دیگر انتهائی خوانده از دست مبارک شان دستار فراغ بستند و محض بنا بر صحبت و استرضای شان و نیز از راه دفع دخل گفتگوی علما ترک سماع غنا کردند هرچند شوق نغمه و سماع بسیار میداشتند اما بر مجاهده کمر بستند و هرگز نمی شنیدند چون بعد فراغ از کتب درسیه بخانه آمدند بتدریس علوم مشغول گشتند و جمعے را از فیض تربیت و تعلیم خود مالامال ساختند و در همان زمان شرحی عجیب و غریب محتوی بر نکات دقیقه و لطائف نفیسه بر کتاب **فصول اکبری** تحریر نمودند و به **رکاز الاصول فی شرح الفصول** موسوم ساختند و دران چنانکه باید و شاید داد تحقیق دادند تا آنکه شرح ایشان بر درجهٔ احسن الشروح رسید بعد ازان این ترجمهٔ نفیسه موسوم به **نور لاریب فی ترجمة فتوح الغیب** حسب ارشاد واجب الانقیاد حضرت والد ماجد خویش قدس سره العزیز نوشتند که الحال توفیق انطباعش موفق حقیقی باین بندهٔ حقیر فقیر غفر له الله المولی القدیر (که نسبت تلمذ هم بسه واسطه بحضرت ایشان دارد و سلسلهٔ نسبی نیز بایشان منتهی می گردد) کرامت فرمود و نیز دران زمانه

بسعادت بیعت در سلسلۂ عالیۂ قادریہ رضویہ بر دست حق پرست حضرت والد ماجد خویش فائز گردیدند و منشور اجازت و خلافت در اخذ بیعت و ارشاد و ہدایت و امور فقر در سلاسل عالیۂ ثمانیہ یعنی قلندریہ و قادریہ و چشتیہ و سہروردیہ و فردوسیہ و طیفوریہ و مداریہ و نقشبندیہ از ہمان جناب عرش قباب بکف آوردند۔ و علاوہ ازین اجازت و خلافت سلسلۂ شریفہ نقشبندیہ از حضرت مولانا حاجی امین الدین محدث کاکوروی کہ سلسلۂ طریقت شان بواسطۂ حضرت شاہ ابوسعید بریلوی بحضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی فاروقی میرسد نیز حاصل کردند بالجملہ اوصاف و کمالات سترگ آن بزرگ تا کجا شمردہ شوند الحق در زمان خویش سر آمد علمای زمان و سر حلقۂ فضلا و عرفاء دوران بود مقبولیت و محبوبیت وی در حضور حضرت والد ماجد و مرشد ارشد از مکتوبات حضرت بزرگ کہ در زمان طالب علمی بہ ایشان نگاشتہ اند واضح میشود و ہرچہ از اشارات و بشارات و تعلیم اوراد و وظائف و مراقبات کہ میتوانستند بود ہمہ در آنہا مندرج است بلکہ در مکتوبے بطرف بشارت علم اولین و آخرین کہ خود بنفس نفیس از جناب حضرت پیر و مرشد خود حضرت سیدی شاہ باسط علی قلندر قدس سرہ بدان مبشر شدہ بودند اشارت کردہ ظہور آنرا در حق ایشان ظاہر ساختہ اند چنانچہ میفرمایند این خط شما بسیار محظوظ کرد فہرست کتابہا نگاہداشتہ ام انشاء اللہ تعالی ہمہ میسر خواہد آمد بلکہ ام الکتاب را امیدوار باشند کہ ہمہ علوم از آنجاست ما را از جناب عالی محمدی علیہ الصلوۃ والسلام و از زبان مبارک حضرت مرشدی علم اولین و آخرین را بشارت شدہ است ہمہ در شما ظہور خواہد کرد خاطر جمع دارند و خدا را یاد دارند انتہی این اشارات و بشارات را بالتفصیل اگر معاینہ منظور باشد

کتاب مفاوضات را که حاوی ست بجمله مکاتیب حضرت بزرگ مطالعه باید کرد
آرے ؎ قیاس کن ز گلستان من بهار مرا + اوصاف حمیده و خصائل
پسندیدهٔ وی بسیار بودند از انجمله اینست که گاهے رغبت بلباس فاخره
و نفیس نفرمود بلکه همیشه بوضع درویشانه ماند و جامه و دستار و پیراهن که از وضع
اشراف سادات بود معمول به خود داشت و نه گاهے رغبت بسوے حطام دنیا
و معاش ظاهری کرد با وجودیکه چند مرتبه بران قدرت هم یافت چنانچه منقول است
که یکبار استاد ایشان حضرت مولانا ذوالفقار علی رحمة الله علیه برای نیابت
خود در عدالت ایشانرا می خواستند مگر منظور نفرمودند و دیگر در همان زمانه قاضی القضاة
مولوی نجم الدین علی خان کاکوروی المتخلص به ثاقب که در شهر کلکته بعهدهٔ
قاضی القضاتی مامور بودند و بسا صاحب جاه و فراغت بودند براے ایشان
تجویز روزگار کردند مگر آنرا نیز قبول نه نمودند غایت ما فی الباب اینکه جمیع
ایام عمر شریف ایشان از سن شعور تا ایام وفات خالی از درس و تدریس
علوم و اکتساب اذکار و افکار و مراقبات عموماً و اکساب طریقهٔ علیه قلندریهٔ
کاظمیه خصوصاً و اربعینات و زکوة اسماء الٰهی نماند بعد از وفات حضرت
پدر بزرگوار و مرشد عالی مقدار خویش وی هم ترک لباس فرمود و خود اگرچه
مجاز و ماذون بود اما یوم عرس که بتاریخ بستم ماه ربیع الآخر میشود باز خرقهٔ
شریفهٔ قلندریه کاظمیه از دست برادر بزرگ خود سیدی حضرت شاه تراب علی
قلندر قدس سره الاطهر پوشید و از ان جناب هم اجازت نامهٔ سلاسل سبعه
حاصل نمود و ان جامهٔ ارشاد و هدایت چنان بر جسم شریفش زیبنده آمد که در زمانهٔ
قلیل اوصاف و محامد و مکارم اخلاقش شهرهٔ دیار و امصار گردید و چنان قبولیت
عامه در نهاد خواص و عوام ظاهر آمد که مردمان کثیر التعداد بر جادهٔ اعتدال و مسلک قویم

گرائیده و طوق ارادت سلسلۂ علیہ قلندریہ را بگردن جان آویختہ و باوجود اجرای سلسلۂ ارشاد و ہدایت طریقۂ معمولہ تدریس علوم را موقوف نہ فرمود و تا یوم وفات آنرا برپا داشت بالآخر چونکہ ہر موجود را معدومیت لازمی است و بمقتضای آیۂ کریمہ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ہیچ آفریدہ را مجال سلامت از موت نے پس بتاریخ بست و پنجم ماہ رجب المرجب روز جمعہ سنہ یکہزار و دو صد و بست و شش بعارضۂ گزیدگی مار سیاہ یکایک ازین جہان فانی رخت بعالم جاودانی بست اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ اُولٰٓئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوٰتٌ مِّنْ رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ ط وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُوْنَ و چونکہ خمیر طینت شریفش با خمیر طینت حضرت بزرگ شرکت صوری و معنوی داشت پس ظہور شرکت معنوی خود از مکتوب عالیشان ظاہر شد کہ بالا گذشت و شرکت صوری باین طور واقع شد کہ قبر شریفش را زمین پہلوی چپ حضرت بزرگ بخود کشید و مزار با فیض و انوار دران واقع شد گویا جزو بکل واصل گشت و قطرہ بہ بحر آمیخت و از زبان وحدت بیان مفہوم آیۂ کریمہ اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ ۝ مدلّل ساخت تاریخ وفات حسرت آیاتش کہ بر مزار ہمہ انوارش کندہ است اینست

حضرت مولوی حمایت علی ابن کاظم شہ خجستہ نہاد
روز آدینہ بست و پنج رجب آن قلندر منش بزرگ نژاد
دید از چشم دل چو عالم قدس گشت از بند عنصری آزاد
۱۲۲۶ھ

دیگر از حضرت قدوۃ الواصلین و عمدۃ الکاملین
حضرت شاہ خواجہ حسن چشتی مودودی لکھنوی

که از یاران با اختصاص والد ماجد حضرت ایشان بودند

بر رضا رخ بنمودی بقضا — هاشم هاشمی من تو آه
بی تو دل بسته شده ای دلبند — چون بتو بند اجل زد ناگاه
سال تاریخ وفاتش ز خرد — بسکه جستم بچنین حال تباه
گفت هاتف که بگو با افسوس — آه دلبند رضینا بالله
سنه ۱۲۲۶

اللهم نور مرقده الشریف وعطر مضجعه اللطیف وافض علیه سحائب رحمتك وفضلك وشآبیب جودك وكرمك وادم فیوضه وبركاته علی مفارق الطالبین الصادقین

بحرمة سیدنا ومولانا محمد سید المرسلین آمین

اسامی تلامذهٔ حضرت ایشان هر قدر که در حافظهٔ کاتب الحروف اند این اند مولانا شاه حسین بخش کاکوروی خلف اکبر حضرت قدوة العارفین شاه میر محمد قلندر قدس سره که از اجلهٔ فضلای عصر و اتقیای دهر بودند و صاحب مؤلفات مفیده مثل رسالهٔ آثار باقیه که مشتمل بر هشت رسائل ست رسالهٔ اول حرز الامان من عذاب النیران در بیان سنن و ادعیهٔ ماثوره- رسالهٔ دیگر موسومه به اسرار الاسماء در بیان دعوت اسمای حسنی مع بیان طریقهٔ اجازت که مؤلف را از مشائخ کرام رسیده و رسالهٔ دیگر موسومه به خیر الاعمال در بیان خواص آیات قرآنی و بقیه رسائل در علم الاعداد اند- و دیگر رسالهٔ ضروریات الادباء در بیان علم ادب و صنائع و بدائع آن مع کلام شعرای عرب بطور تمثیل و دیگر رساله اختلاف البصریین والکوفیین در تشریح اختلاف علمای بصره و کوفه در مسائل نحویه و دیگر رسالهٔ دستور الکمالات که مجلدے ضخیم ست در بیان انشا پردازی

فارسی و صنائع وی وٓ دیگر حضرت مولانا شاہ حیدر علی قلندر کہ برادرزادۂ حقیقی ایشان بودند وٓ دیگر حضرت اوستاد استادونا مولانا شاہ تقی علی قلندر کاکوروی برادرزادۂ حقیقی ایشان کہ مختصرات درسیہ بخدمت ایشان تحصیل کردہ بودند و از اجلۂ مشاہیر عصر بودند و کتاب مستطاب روض الازہر فی مآثر القلندر وغیرہ از تصانیف حضرت ایشان یادگار ہست و دیگر صاحبزادۂ خودشان جناب مولانا شاہ رضا علی کاکوروی وٓ دیگر حضرت مولانا شاہ نظام علی قلندر خواہرزادۂ ایشان کہ عامل کامل بودند و مصنف بحر موّاج و منتخب الاسماء وغیرہ و دیگر حضرت مولوی شاہ کرامت علی قلندر کاکوروی سلام اللہ و رضوانہ علیہم اجمعین و افاض علینا فیوضہم و فتوحہم الی یوم الدین ۵

نگاشتہ محمد حبیب حیدر

بسم الله الرحمن الرحیم

همه سپاس ثابت است مر خدای را عزّ و جل که پروردگار عالمیان است در اول هر امر و آخر آن
و در دل و در زبان بمقدار مخلوقات او و بشمار کلام او و بوزن عرش او و راضی شدن او از ان
و بعدد هر جفت و طاق و تر و خشک و بشمار هر چه پیدا کرده است پروردگار ما و پراگنده است
همیشه سپاسی پاک و مبارک آن خدای را که پیدا کرد همه را پس راست گردانید و تقدیر نمود پس
هدایت کرد و بمیرانید و زنده کرد و بخندانید و گریانید و نزدیک گردانید و نزدیکتر و مهربانی کرد و رسوا کرد
یکی را و بخورانید و بنوشانید و نیک کرد و بد گردانید و باز داشت بخشش را و بخشش نمود آن خدائی
که بکلمهٔ او قائم است هفت آسمان محکم و استوار و ثابت است کوهها و آرام یافت زمین پس نیست
کسی نا امید از رحمت او و نه ایمن کرده شده از مکر و دور افگندن او و او را از قرب خود و نه از گذرانیدن
حکم او و کار او و نیست کسی تنگ آرنده از بندگی او و نه خالی از نعمت او پس او ست ستایش کرده شده
بسبب آنکه مهربانی کرد از عطا و نعمت و شکر کرده شده است بسبب چیزیکه بازداشت از بلا و محنت
پیشتر درود بر نبی وی محمد مصطفی که هر که متابعت وی کند بانچه که آورده است راه یابد و هر که
روی گرداند از و گمراه شود و هلاک پیغمبری که راست گوینده و تصدیق کرده شده و زاهد است
در دنیا و جوینده و خواهنده است مرتبهٔ بلند را و برگزیده است از همه مخلوقات پروردگار

و چیده است از همه آفریدگان آنکه آمد دین به تشریف آوردن وی و دروغ شد باطل بسبب پیدا شدن او و روشن شد زمین بنور او و پس ازان درود تمام و برکتهای پاک و مبارک بر او و دوم با و بر پاکان از آل و اصحاب او و بر پس روندگان ایشان به نیکی که نیکوترین مردمان اند در کردار و راست ترین در گفتار و در راه رفتن و رسیدن بسوی او پس تر زاری ما و دعا و بازگشتن ما بسوی خداست که پروردگار ما و پیدا کننده ما و روزی دهنده ما و خوراننده ما و نوشاننده ما فائده دهنده ما و نگاهدارنده ما از آفات و زنده کننده ما و بازدارنده ماست از همه چیز که ایذا دهد ما را و اندوهگین کند همه این نعمتها بسبب مهربانگی و فضل و منت اوست و به نگاهبانی کردن همیشه در قول و فعل و نهان و آشکارا و سختی و فراخی و نرمی و درشتی بدرستے که او کننده است هر چیزی را که خواهد و حکم کننده است هر چیزے را که خواهد داناست بهر چه پوشیده است و آگاه است بهمه حالها و کارها از لغزشها و گناهان و طاعتها شنونده است آواز ما را قبول کننده است دعا ما را مر چیزے را که خواهد مر کسے را که خواست بے کشاکش و بازگردانیدن از کسے اما بعد از حمد و صلوٰة می گویم که نعمتهای خدا بر من بسیار است و متواتر در شب و روز و هر ساعت و هر لحظه در همه حالت چنانکه فرمود عز و جل وَاِنْ تَعُدُّوْا نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوْهَا ای اگر شمار کنید نعمت خدا را نتوانید شمردن آنرا و قوله تعالی وَمَا بِكُمْ مِّنْ نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ ای هر چه با شماست از نعمت پس از طرف خداست پس طاقت نیست مرا و نه دل و زبان را در شمردن آنها و در نمی رسد شمردن و ضبط نمی تواند کرد آنرا عقلها و فهمها و شماره نمی تواند کرد آنرا دل و بیان نتواند کرد آنرا زبان پس از جمله آنچه که قادر گردانید حق تعالے از تعبیر کردن آن نعمتها زبان را و پیدا کردن سخن و معنی را و بر نوشتن آنها انگشتان را سخنانی است که بیرون آمد و ظاهر شد مرا از فتوح غیب پس فرود آمد در دل و پر گردانید جای دل را پس تر بیرون آورد آن سخنها را راستی حال پس متولی شد پدید کردن آنرا لطف منان و رحمت آن در قالب گفتار راست و برائے نمودن میانهٔ راه مر خواستگان حق و طالبان او را پس از جملهٔ آن سخنها اینست

مقالهٔ اول - فرمود رضی اللہ عنه و ارضاه ضرورست مر هر مؤمن را از سه چیز

در تمام احوال او یکی امر حق تعالی که بجای آرد دوم نهی او که بپرهیزد ازان سوم قضا و قدر که راضی باشد بدان پس کمتر حال مؤمن آنکه خالی نباشد در همه احوال ازین هر سه پس میباید که لازم گرداند قصد کردن این سه دل خود را و حکایت کند باینها نفس را و کار کند و بگیرد جوارح را باینها در همه احوال خود

مقالهٔ دوم فرمود رضی الله عنه متابعت کنید سنت را و بدعت نکنید و فرمانبرداری کنید خدا و رسول را و بیرون میائید از حکم ایشان و یگانه دانید خدا را و دوگانی نیارید و تنزه دارید حق را و تهمت منهید بروی و یقین آرید بدین و شک نکنید و صبر کنید بر بلاها و بی صبری و جزع نکنید و ثابت مانید و نگریزید و سوال کنید از خدا و ملول نشوید ازان و منتظر و نگهبان باشید تا وقت اجابت و عطا و ناامید مشوید و باهم برادر و دوست باشید و دشمن مباشید یکدیگر را و جمع شوید بر عبادت و متفرق مشوید و باهم دوستی و محبت دارید و بغض مدارید و پاک بسیار شوید از گناهان و بگناهان ریمناک و آلوده مشوید و بطاعت پروردگار خود آراسته شوید و از در خداوند خود دور نشوید و از روی آوردن بدرِ وی روی نگردانید و بتوبه تاخیر نکنید و از عذر کردن بطرف پروردگار خود در ساعات شب و روز ملول نشوید پس شاید که مهربانی کرده شوید و نیک و از آتش دوزخ دور کرده شوید و در بهشت نعمت داده شوید و بسوی خدا واصل شوید و بناز و نعمت و نشستن تکیه‌ها در دار السلام مشغول شوید و برین عیش و نعمت همیشه باشید و بر اسپان گزیده سوار شوید و بحور عین و انواع خوشبوها و بآواز کنیزکان سرود گوی با آن نغمها خوش حال شوید و با انبیاء و صدیقان و شهیدان و صالحان بمراتب بلند برداشته شوید

مقالهٔ سوم فرمود رضی الله عنه چون مبتلا گردانیده شود بنده به بلا حرکت میکند اولا در خلاص نفس خود بحول و قوت خود پس اگر خلاص نشد ازان یاری جست از غیر خود از خلق همچو بادشاهان و خداوندان دولت و دنیاداران و مالداران و طبیبان در بلیه امراض و دردها پس اگر نیافت در یاری خواستن خلاصی خویش رجوع میکند درین وقت بسوی پروردگار خود بدعا و زاری و حمد و ثنا و عادت آدمی آنست که مادام که می یابد نزد خود یاری دادن خود را رجوع نمیکند بسوی خلق و مادامیکه می‌یابد

نزد خلق یاری را رجوع نمیکند بطرف پروردگار پس چون نیافت نزد خدا یاری را ای خدا ایش یاری نداد درازمی افتد پیش پروردگار همیشه کنندهٔ درخواست و دعا و زاری و حمد و محتاجگی با ترس از قهر او و امید از لطف او پس تر عاجز میگرداند خدای تعالی او را از دعا و اجابت نمیکند آنرا تا آنکه گسسته میشود از همه اسباب پس درین هنگام جاری میشود در و تقدیر الٰهی و میکند در و تقدیر کار خود را پس نیست و فانی میگردد از همه اسباب و حرکات و باقی میماند روح فقط پس نمی بیند مگر فعل خدا و میگردد صاحب یقین و توحید بحکم اضطرار و تعین میکند باینکه نیست فاعل در حقیقت جز خدا و نه جنبانندہ و آرام دهنده جز خدا و نیست نیکی و بدی و نه زیان و نه سود و نه دادن و نه منع کردن و نکشادن و نه بستن و نه مردن و نه زیستن و نه عزت و نه خواری و نه توانگری و محتاجگی مگر بدست خدا پس میگردد بنده درین وقت در قضا و قدر همچو بچهٔ شیرخوار در دست دایه و همچو مرده در دست شوینده و گوی پیش چوگان سوار گردانیده میشود بنده از حالے بحالے و صفتے بصفتے و نیست حرکت و اختیار و تدبیر در وی نه در ذات خود و نه ذات غیر پس آن بنده غائب ست در فعل مولی خود و نمی بیند جز خداوند خود و فعل او و نمی شنود و نمی فهمد از غیر حق اگر بیند چیزے را می بیند از جهت آنکه صنعت اوست و اگر میشنود و می فهمد کلامی و معنی را پس مر کلام حق را می شنود و معلوم وی بلا امید اند و بنعمت خدا متنعم میگردد و بنزدیکی وی سعید میشود و بنزدیک گردانیدن حق او را آراسته و پیراسته میگردد و بوعدهٔ وی در دنیا و آخرت خوش شود و آرام گیرد و بذکر وے اطمینان می یابد و بسخن وی انس میگیرد و از غیر او تعالی وحشت ناک میشود و میگریزد و بسوی ذکر او پناه می آرد و میل میکند و بر وعدهٔ وی تعالی اعتماد میکند و استوار میدارد و بر وی توکل کند و بنور معرفت او راه راست یابد و پیراهن پوشد و جامه و بر علمهای غریب او مطلع شود بر اسرار قدرت او مشرف شود و از خدا بشنود و یاد دارد پس بر این نعمتها ثنا و حمد گوید و شکر و دعا

مقالهٔ چهارم فرمود رضی الله عنه وقتیکه بمیری تو از خلق گفته میشود مر ترا در حضرت حق رحمک الله ای رحمت کناد ترا حق تعالی واماتک عن الهوٰی و بمیراند ترا از هوای نفس و چون بمیری از هوای نفس خود گفته میشود مر ترا رحمک الله واماتک عن ارادتک و منٰک ای

رحم کند ترا خدای تعالی و بمیراند ترا از اراده و خواهش و آرزوهای تو و چون بمیری تو از ارادهٔ خود
گفته میشود ترا رَحِمَكَ اللهُ وَاَحْيَاكَ ای رحمت کند ترا خدا و زنده و باقی گرداند ترا پس درین
هنگام زنده گردانیده میشوی زندگانی که نیست مرگ پس وی و توانگر کرده میشوی توانگری که نیست
درویشی بعد آن و داده میشوی دادنی که نیست منع پس وی و شاد کرده میشوی بشادیئے که نیست
غم و سختی بعد آن و ناز و نعمت داده میشوی که نیست محنت و بدی بعد آن و دانانیده میشوی دانشی
که نیست نادانی بعد آن و امن داده میشوی امنے که نیست خوف بعد آن و سعید کرده شوی پس
بدبخت نکرده شوی و عزت داده شوی پس از آن خوار نکرده شوی و قریب کرده شوی پس دور
نکرده شوی از درگاه او و برداشته شوی پس انداخته نشوی و بزرگ گردانیده شوی پس خوار و حقیر
گردانیده نشوی و پاک گردانیده شوی پس ناپاک گردانیده نشوی پس ثابت میگردد و در تو آرزوهای
از تو مراد مردمان برآید و صدق شود در حق تو سخنها پس میشوی کبریت احمر و نزدیک نیستی تو که
دیده شوی و میشوی گرامی که مانند نداری و یگانه که شریک داشته نشوی و بے مانندی که هم جنس
داشته نشوی و فرد الفرد و وتر الوتر و غیب الغیب و سر السر پس درین هنگام شوی تو وارث همه
پیغامبران و صدیقان و بتو ختم شود ولایت و بسوی تو بیایند ابدال و بهمت تو دور کرده شود
اندوهها و ببرکت دعای تو آب داده شود خلق را و رویانیده شود کشتها بامداد تو دفع کرده شود
بلا و محنتها از خاص و عام و از خداوندان سرحدها که درمیان اهل اسلام و اهل حرب واقع ست و از
چرانندگان مواشی و از رعیتها و از پیشوایان قوم و از سائر مخلوقات پس میشوی تو شحنهٔ شهرها
و بندگان پس میرود بجهت فیض بسوی تو پایهای مردم بشتابی و کوچ و دراز میگردد بسوی تو دستها
بباختن و دادن اموال و خدمت کردن بحکم خالق اشیا در همه احوال و گویا میشود بسوی تو زبانها
بستودن خوب و ثنا کردن بهتر در همه مکانها و مختلف نگردد در خوبی و بزرگی تو زبان دو کس از
اهل ایمان اے بهترین شخصے که سکونت کرد بیابانها و گرد برآمده آبادانیها
این نعمتها و کرامتها فضل و مهربانی خداست و خدا صاحب فضل بزرگ ست

مقاله پنجم فرمود رضی الله عنه وقتیکه به بینی تو دنیا را بدستهای صاحبان دنیا آرایش
ومتاعهای باطل او و بمکر و فریب او و بلذتهای او که زهر قاتل اند با نرمی سودن ظاهر او و سختی باطن او
وزود هلاک کردن او مر کسے را که سود او را و فریفته شد بوی و بیخبر شد از سختی او و حادثهای او که با اهل
وی ست و شکستن پیمان خود را پس باش همچو کسے که دید شخصے را بر بلندی در قضای حاجت نشیند
درحالیکه ظاهر ست اندام نهانی او و دمنده است بوی بد او پس هر ستے که می پوشی چشم خود را از اندام
نهانی و بهند میسازی بر وی بینی خود را از بوی بد و گندگی او پس همچنین باش در حق دنیا وقتیکه به بینی
آنرا بپوش چشم را از دیدن آرایش او و به بند راه را بر بینی از انچه می دمد از بدبوییهای ناخوش
شهوات و لذات تا نجات یابی از دنیا و آفت آن و برسد بسوی تو قسمت تو از دنیا و حال آنکه
گوارا کرده شده است نصیب تو گفت خدای تعالی مر نبی را محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم لا تمدن
عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه و رزق ربک خیر و ابقی ای دراز مکن
هر دو چشمهای خود را بسوی چیزیکه بهره مند گردانیدیم بدان چیز اصناف کافران و داده ایم ایشانرا
آرایش و تازگی زندگانی دنیا را تا در فتنه فگنیم ایشانرا در وی و روزی پروردگار تو بهتر و پاینده است

مقاله ششم۔ فرمود رضی الله عنه فانی شو از خلق بحکم خدا و از هوای نفس خود با مر او
و از اراده خود بفعل او و درین هنگام صالح شوی اینکه باشی تو ظرف مر علم خدای را پس
نشان فانی شدن تو از خلق خدا انقطاع تست از ایشان و از آمد و شد و باز گشتن بسوی
ایشان و نا امید شدن از انچه در دست ایشان ست و نشان فانی شدن تو از هوای نفس
گذاشتن طلب کسب ست و نا آویختن بسبب در کشیدن فائده و دفع ضرر پس جنبش نکنی تو در خود
بتدبیر خود و تکیه نکنی بر دانش و تدبیر خود برای خود و دفع نکنی از خود ضرر خود را و مدد ندهی نفس را
بتدبیر بلکه سپرد کن همه را بر خدا زیرا که حق تعالی بخود گرفته است همه کارها را نخست پس بخود دستگیر
آنرا پس چنانچه بود آن همه سپرده شده بسوی وی در حال ناپدید بودن تو در رحم و بودن تو
شیرخواره نوزاده در گهواره و نشان فنای تو از اراده بمشاهده فعل خدا اینکه نخواهی هیچ مرادی را

هرگز و نباشد در ترا غرضے و باقی نماند مر ترا حاجت و مطلبے زیرا که تو نمی خواهی با خواست خدای تعالی جز خواست او را بلکه جاری میشود فعل خدا در تو پس باشی تو عین ارادهٔ خدا و فعل او و باشی تو ساکن جوارح آرمیده دل کشاده سینه روشن روی آباد درون بے نیاز از همه چیز نیز و در کار آنها میگرداند ترا دست قدرت و میخواند ترا زبان ازل و می آموزاند ترا پروردگار عالم و دین و می پوشاند ترا خلعتهای نور و حلّهاے معرفت و فرود می آرد ترا در منازل مردمانیکه گذشته اند از اهل علم پس باشی تو شکسته همیشه پس ثابت نمی ماند در تو شهوت و نه اراده مثل ظرفیکه رخنه شده نمی ایستد در وے آب و مانند آن و تیرگی و دور میشوی از اخلاق بشریت پس قبول نمیکند باطن تو هیچ چیز را جز ارادهٔ خدا درین هنگام نسبت کرده شود بسوی تو پیدا کردن خلق و پاره کردن عادات پس دیده میشود آن فعل و تصرف از تو در ظاهر عقل و حکم وی حالانکه آن فعل خداست و ارادهٔ او در نظر علم پس داخل کرده میشوی درینوقت در گروه المنکسرة قلوبهم ای کسانیکه شکسته است قلوب شان و ارادهٔ بشریت ایشان و زائل کرده شده است از او شان شهوات طبعی پس از سر نو گرفته شده برای ایشان ارادهٔ ربانی و خواهشهاے روزمره چنانچه گفته است پیغمبر صلی الله علیه وسلم حبّب الیّ من دنیاکم ثلث الطیب والنساء و جعلت قرة عینی فی الصّلوة ای دوست گردانیده شده است بسوی من از دنیای شما سه چیز یکے بوی خوش و دیگرے زنان و گردانیده شده است شادی و خوشی چشم در نماز پس نسبت کرده شد بسوی آنحضرت بعد از انکه بر آمد از ان محبت و زائل شد از و آن محبت برای آنکه راست و ثابت شود انچه که بیان کردم و گذشت و گفت خدای تعالی انا عند المنکسرة قلوبهم لاجلی ای من نزد کسانے ام که دل ایشان شکسته است از برای من پس خدای تعالی نمی باشد نزد تو تا آنکه شکسته شود همه وجود تو و هوای نفس و ارادهٔ تو پس چون شکست همه و ثابت نماند در تو هیچ چیز و صلاحیت نداری بهیچ چیز را جز خدا پیدا کند ترا برای خود و میگرداند در تو اراده را پس اراده میکنی بآن اراده و چون یافته شوی دران اراده که پیدا شده است در تو می شکند آنرا نیز پروردگار بسبب وجود و هستی تو فی الجمله دران پس میشوی شکسته دل همیشه و او تعالی همیشه نو پیدا میکند در تو اراده را

پستر زائل میکند آنرا وقت شمهٔ هستی تو دران همچنین بنده هر بار می میرد تا آنکه برسد نوشتهٔ
وقت خود را پس حاصل میشود درین هنگام بقای خدای تعالی پس اینست حقیقت معنی انا
عند المنکسرة قلوبهم لاجلی و معنی سخن ما که گفتم نزدیک هستی تو دران اراده میل و آرام است دران
گفته است خدای تعالی در بعض احادیث که ذکر میکند پیغمبر آنرا ﷺ لایزال عبدی المومن
یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به
و یده التی یبطش بها و رجله التی یمشی بها همیشه است بندهٔ مومن که نزدیکی میجوید بسوی من
بنوافل عبادات تا آنکه دوست میدارم او را پس چون دوست داشتیم او را میباشم شنوائی آن که
میشنود بآن و بینائی آن که می بیند بآن و دست آن که میگیرد بآن و پای آن که میرود بآن و در
لفظ دیگر باین طور آمده فبی یسمع و بی یبصر و بی یبطش و بی یعقل ای پس بمن می شنود
و بمن می بیند و بمن میگیرد و بمن می فهمد و این حال نمی باشد مگر در فنا پس چون فانی شوی از خود
و از خلق و خلق نیست مگر نیک و بد و همچنین تو نیکی و بدی پس چون امید نداری نیکی ایشان را
و نترسی بدی ایشان را باقی ماند خدا محض چنانکه بود پیش از وجود خلق و در تقدیر خدا هم نیکی است
و هم بدی پس ایمن گرداند نیز از شر خود و غرق گرداند ترا در دریاهای نیکی خود که تقدیر کرده است و
میشوی تو ظرف مر هر نیکی را و چشمه مر هر نعمت و خوشی و آراستگی و روشنائی و ایمنی و آرام را پس
همین فنا آرزوی و مطلوب و منتهی طالبان است و بازگشت سیر اولیا را و فنای استقامتی است
که طلب کرده آنرا کسانیکه گذشته اند از اولیا و ابدال مراد ایشان آنست که فانی میشوند از اراده خود
متبدل شود ارادهٔ ایشان باراده حق پس اراده کنند باراده حق همیشه تا وقت وفات ایشان پس بجهت
مسمی شدند با بدال گناه ایشان شریک گردانیدن اراده حق را با ارادهٔ خود است بر سبیل سهو
و فراموشی و غلبه حال و دهشت پس در می یابد ایشان را خدای تعالی بفضل خود به بیداری و هوشیاری
و باز میگردانند از ان غفلت پس استغفار میکنند خدا را زیرا چه نیست کسی معصوم از اراده
و شریک کردن اراده حق را با ارادهٔ خود جز ملائکه پس ملائکه معصوم اند از اراده و پیغمبران

از هوای نفس و باقی خلق از جن و انس که تکلیف داده شدند بشرع معصوم نیستند ازان هر دو جز آنکه اولیا محفوظ اند از هوای نفس و ابدال از اراده و معصوم نیستند ازان زیرا چه جائز ست در حق ایشان میل بهوا و اراده در وقت غفلت و غلبهٔ حال لیکن در میگیرد ایشانرا خدای تعالی به بیداری بسبب مهربانی خود

مقاله هفتم- فرمود رضی الله عنه بیرون آی از هوای نفس خود و یکسو شو ازان و بیکار شو از ملک هستی خود و بسپار جمله را بسوی خدا پس باش دربان خدای تعالی بر در دل خود و بجا آر امر او را در آوردن درانچه که امر میکند ترا در در آوردن آن در دل و پرهیز ازانچه که نهی کرده است ترا از در آمدن آن پس نه در آر هوای نفس را در قلب خود بعد ازانکه بر آمده است ازان بیرون کردن هوای نفس از دل مخالفت و عدم متابعت اوست در جملهٔ احوال و داخل کردن او را در دل متابعت و موافقت اوست پس خواست مکن هیچ خواستے جز خواست خدا و ارادهٔ تو جز ارادهٔ خدا آرزو هست و آرزو هوادارى احمقان ست و افتادن درین سبب مرگ و هلاک تست و افتادن از نظر رحمت حق و پردهٔ تست از شهود حق نگاهدار همیشه امر خدا را و پرهیز از نهی او و بسپار همیشه بسوی او تقدیر او را و شریک مگردان او را بچیزے از خلق او پس خواست تو و هوای نفس تو و شهوات تو همه مخلوق او ست باید که خواست نکنی و هوای و شهوات نداری تا نشوی مشرک بخدا گفت خدا عز و جل فَمَنْ كَانَ يَرْجُوْ لِقَاءَ رَبِّهٖ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَّلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهٖٓ اَحَدًا ای هر که امیدوار لقای پروردگار خود را پس باید که عمل بکند عمل نیک و شریک نگرداند در عبادت پروردگار خود هیچ یکے را نیست شرک عبادت بتان فقط بلکه شرک متابعت تست مر هوای نفس را و اختیار کردن تو با پروردگار خود چیزے را که سوای اوست از دنیا و انچه دروست و از آخرت و انچه دروست پس انچه سوای اوست غیر اوست چون میل کردی بسوی غیر او هر آینه شریک ساختی با و غیر او را پس پرهیز کن و میل مکن بغیر حق و بترس و ایمن مشو و غافل مشو تا آرام کنی با سوای او و نسبت مکن بسوی نفس خود حالے و مقامے را و دعوی مکن بچیزے را ازان حال و مقام پس اگر داده شوی بحالے و قائم کرده شوی در مقامی یا مطلع کرده شوی بر پوشیده خبر نکنی هیچ یکے خبرے را ازان حال و مقام زیرا چه خدای تعالی هر روز در کار ست

در تغییر و تبدیل نمودن احوال و صفات وا و حائل ست درمیان مرد و دل او پس شاید که او برگرداند ترا از انچه خبر داده بدان و تغییر دهد ترا از انچه خیال کرده ثبات و بقای او را پس شرمنده شوی نزد شخصیکه خبر داده او را ازان بلکه نگاهدار آنرا در باطن خود و متجاوز مگردان بسوی غیر خود پس اگر یافته شود ثبات و بقا مر آنرا بدانی بخشش ست و شکر کنی و درخواست توفیق شکر کنی و زیادتی دران و اگر هست غیر ثبات و بقای وی باشد در وی زیادتی علم و معرفت و زیادتی نور و بیداری و هوشیاری گفته است خدای تعالی ما ننسخ من ایة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها الم تعلم ان الله علی کل شیء قدیر ای منسوخ میگردانیم آیتے را یا فراموش میسازیم او را می آریم بهتر ازان یا برابر آن آیا نمیدانی که خدا بر همه چیز قادر ست پس عاجز مدان خدا را در قدرت او و تهمت مکن در تقدیر و تدبیر او و شک مکن در وعده او پس باید که باشد ترا با رسول خدا علیه السلام خصلتے نیک لنسخ کرده شد آیاتها و سورتهای که فرود آمده بود برو و کار کرده شده بود بران و خوانده شده بود در محرابها و نوشته شده بود در مصحفها و برداشته و تغیر داده شده و ثابت کرده شده بجای آن غیر آنها و نقل کرده شده بسوی غیر آنها این در ظاهر شرع ست اما تغیر در باطن آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در علم و حال وی که میان وی و خداست میفرماید آنحضرت انه لیغان علی قلبی فاستغفر الله فی کل یوم سبعین مرة ای بدرستیکه شان اینست که پرده کرده میشود بر دل من پس طلب آمرزش میخواهم از خدا هر روز هفتاد مرتبه و در روایت کرده شده مائة مرة ای صد مرتبه و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نقل کرده میشد از حالتی بسوی حالتی دیگر و بدل کرده میشد بدیگر و برده میشد آنحضرت بدان در منازل قرب و میدان غیب و تغیر کرده میشد بر وی خلعتهای انوار پس ظاهر میشد حالت نخستین نزدیک ظهور حالت دوم که متصل ست او را بمنزله تاریکی و نقصان و بمثابه تقصیر و سستی در حفظ حدود باعتبار علو مقام پس تفهیم کرده میشد آنحضرت را استغفار زیرا که استغفار بهتر حال بنده ست و همچنین اظهار توبه در جمیع احوال زیرا چه در وی اقرار ست بگناه و قصور خود و توبه و استغفار هر دو صفت بنده است در همه احوال آن هر دو وراثت ست از پدر آدمیان آدم علیه السلام وقتیکه عارض شد صفای حال او را تاریکی فراموشی عهد و پیمان لطفی و تاریکی اراده همیشه ماندن در بهشت و همسایگی خدای عز و جل و تاریکی خواهش در آمدن فرشتگان بر وے

بتعظیم و سلام و یافته شد آنجا هوای نفس او و شریک کردن خواست خود را با خواست حق تعالی پس شکستگی یافت بسبب این آن اراده خلود در بهشت و رفت آن حالت و دور شد آن حکومت پس فرو افتاد آن مرتبه و تاریک شد آن نورها و تیره شد آن صفا پستر آگاهانیده شد آدم علیه السلام و یاد دهانیده شد آن دوست خدا پس شناسا کرده شد باقرار کردن بگناه و فراموشی و تلقین کرده شد باقرار کردن به گناه و فراموشی تلقین کرده شد باقرار کردن بگناه و نقصان پس گفت آدم علیه السلام رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَاِنْ لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ ای پروردگار ما ستم کردیم ذاتهای خود اگر نه بخشی ما را و نه رحم کنی ما را هر آینه باشیم از زیانکاران پس آمد او را هدایت و علمهای توبه و معرفتهای آن و مصلحتهائیکه پوشیده بودند در ان آن علوم و معارف که پوشیده بودند پیش ازین ظاهر نشدند مگر بتوبه و تبدیل کرده شد آن اراده خلود به اراده دیگر که موافق اراده الهی بود و حالت پیشین بدیگرے و آمد آدم را ولایت کبری و سکونت در دنیا پستر در آخرت پس شد دنیا برای او و فرزندان او منزل و عقبی جای پناه و بازگشت و همیشگی باید که ترا اے مؤمن با رسول الله صلے اللہ علیہ وسلم و به پدر روے آدم علیہ السلام که اصل همه دوستان خدا است اقتدا او را اقرار بقصور و طلب آمرزش در جمیع احوال و اقرار بخواری نفس دران

مقاله هشتم۔ فرمود رضی اللہ عنہ چون باشی تو در حالتے اختیار مکن خیر او را نه اعلی را و نه ادنی را تا وقتیکه باشی بر در پادشاه اختیار مکن در آمدن خانه را تا آنکه در آورده شوی بدرون۔ بجبر نه باختیار مراد میدارم بجبر امر درشت ناشناسائی یار بار را و قناعت مکن به تنها اذن دادن در در آمدن بجهت روا بودن آنکه آن اذن مکر و حیله باشد از پادشاه لیکن صبر کن تا آنکه بزور در آورده شوی پس در آئی تو خانه را بجبر محض و فعل پادشاه درین هنگام عذاب نخواهد کرد پادشاه ترا بر فعل خود عارض نشود عذاب بسوی تو مگر بشامت اختیار تو و حرص تو و کم صبری تو و بی ادبی تو بجهت ناراضی شدن تو بحالتیکه قائم کرده شده دران پس چون حاصل شوی و داخل کرده شوی در خانه پادشاه برین نهج باش سر فرو افگنده فرو کرده چشم خود نگاه دارنده مر چیزے را که امر کرده شده بدان از خدمت و شغل در خانه در حالیکه طالب ترقی بسوی مرتبه بالا نباشی گفت خدای تعالی مر پیغمبر خود را صلے اللہ علیہ وسلم لا تمدن

عینك الی آخر آیة چنانکه گذشت پس این کلام ادب دادن ست از جانب خدا مر پیغمبر خود را در نگاهداشتن احوال باطن و راضی بودن بر بخشش باطنی بقول وی تعالی ورزق ربك خیر وابقی ای آنچه دادیم ترا از نیکی و پیغمبری و علم و قناعت و شکیبائی و بادشاهی دین و جنگ با کافران بهتر ست از آنچه داده ایم غیر ترا سزاوار تر پس بهتری تمام در نگاهداشت حال ست و خوشنود بودن بآن و التفات نکردن بسوی غیر خدای تعالی زیرا چه آن حال دیگر که بدان التفات میداری با این که هست قسمت تو یا قسمت غیر تو یا نیست قسمت کسی بلکه پیدا کرده است آنرا خدای تعالی فتنه پس اگر هست قسمت تو آن رسیدنی ست بسوی تو خواهی یا نخواهی پس لائق نیست اینکه ظاهر شود از تو بی ادبی و حرص در طلب او زیرا چه طلب اینچنین ناپسندیده است در حکم عقل و علم و اگر قسمت غیر تست پس برای چه در رنج می افتی دران که نخواهی رسید تو آنرا و نخواهد رسید آن بسوی تو هرگز و اگر نیست قسمت هیچ کسی بلکه آن فتنه است پس چگونه راضی شود عاقل و نیک اند اینکه بطلبند برای خود فتنه را و بکشد آنرا برای خود بتحقیق ثابت شد اینکه خیر همه و سلامتی همه در نگاهداشت حال ست چون اندرون سرا پرده شوی بسوی بالاخانه پس تر بسوی بام خانه پس باش آنچنان که ذکر کردم از نگاهداشت باطن و سر فرو افگندن و ادب کردن بلکه زیاده شود اینها از تو زیرا که تو نزدیک تری از بادشاه و نزدیکتری بهلاک شدن بترک اینها پس آرزو مکن رفتن ازان بسوی بالاتر آن و نه بپایان و نه ثبات و بقای آنرا و نه دگرگونه شدن صفت آن حالانکه تو دران باشی باین صفت و نباشد مر ترا دران هیچ اختیار البته زیرا که آن آرزوها کفر ست مر نعمت را و کفر فرود می آرد بر صاحب خود خواری دنیا و آخرت را پس عمل کن بآنچه ذکر کردم آنرا همیشه تا ترقی کرده شوی بسوی حالتی که شود برای تو مقام که ایستاده شوی دران و دور کرده نشوی پس بدانی درین وقت اینکه آن بخشش ست به نشانها و دلیلها که دلالت کند ثبات آن مقام پس نگاه میداری آنرا و در نمیروی ازان احوال مر اولیا راست که متغیر گردند و مقامات مر ابدال راست که متمکن گشته اند

مقاله نهم - فرمود رضی الله عنه در کشف و مشاهده در افعال کشاده میشود مر اولیا و ابدال را از افعال خدا چیزی که غلبه میکند عقلها را و پاره میکند عادت و رسوم را پس آن افعال دو نوع ست

جلال و جمال پس جلال و عظمت می آرند بیم را که قلق دهنده است و ترس را که از جا بر کشیده است و غلبهٔ عظیم بر قلت بچیزیکه ظاهر شود بر اعضا چنانچه روایت کرده شده از پیغمبر صلی الله علیه وسلم کان یسمع من صدره ازیز کازیز المرجل فی الصلوٰة من شدة الخوف یعنی بود پیغمبر خدا که شنیده میشد از سینهٔ مبارک او همچو آواز جوش کردن دیگ در نماز بسبب سختی بیم حق و بسبب چیزیکه میدید از جلال خدا و منکشف میشد برای او از عظمت خدا و مانند این نقل کرده شده است از ابراهیم خلیل الله و عمر الفاروق رضی الله عنهما و اما مشاهدهٔ جمال پس آن بنسبت تجلی حق ست مر دلها را بنورها و سرورها و لطفها و سخنهای لذیذ و حکایتهای انس دهنده و بشارت دادن بخششهای بزرگ و منزلهای عالی و نزدیکی از جناب خود از انچه سرانجام ست که باز گردد کار ایشان بسوی آن و از انچه خشک گشته است از آن قلم از بخششهای ایشان در زمان گذشته از جهت افزونی دادن و نکوئی کردن از خدای تعالی و ثابت داشتن از جانب حق اوشان را در دنیا تا رسیدن وقت و مراد بوقت آن وقت ست که مقدر گشته این ملاطفت و بشارت از حق از برای آنکه از حد در نگذرد ایشان را محبت از سخت آرزومندی بجناب وی تعالی پس شکسته شود طاقتهای ایشان پس هلاک شوند یا ضعیف شوند از قائم شدن بعبادت تا آنکه بیاید ایشان را الیقین که موت ست جهت لطف کردن از طرف خود مهربانی نمودن و دارو کردن امراض باطن را و پروردن دلهای ایشان را و نرمی کردن هر آئنه خدای تعالی حکیم و دانا و نرمی کننده است با ایشان بخشاینده و مهربانی نماینده و مهربان ست و ازین جهت که بمشاهدهٔ جمال سرور و بشارت می شود آنکه روایت کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم اینکه میفرمود مر بلال را رضی الله عنه که موذن بود اَرِحنا یا بلال راحت ده مرا ای بلال یعنی باذان و اقامت تا داخل شوم در نماز برای مشاهده انچه که ذکر کردم از جمال و برای همین گفت آنحضرت جُعلت قرة عینی فی الصلوٰة گردانیده شد خنکی چشم من در نماز

مقاله نوزدهم - فرمود رضی الله عنه نیست متحقق در دائرهٔ تعبد جز خدا و نفس تو و تو مخاطبی از جانب خدا و نفس مخالف و دشمن خداست و همه چیز تابع ست مر خدای را و نفس نیز

در حقیقت مخلوق و مملوک خدا است و مراو را دعوی کردن و آرزو و شهوت و میل ست بانچه مناسب طبع اوست پس وقتی که موافقت کنی تو خدارا در مخالفت نفس و دشمنی او باشی تو برای خدا خصومت کننده بر نفس خود چنانچه گفته است خدای تعالی مر داؤد علیه السلام را یا داؤد انا بدّلك اللازم فالزم بدّلك العبودیة ان یکون لی خصما علی نفسك ای داؤد من چاره کار و ناگزیر توام پس لازم گیر چاره گیر کار خود را یعنی بگذار نفس را حقیقت بندگی تو آنست که باشی تو خصومت کننده برای من بر نفس خود پس ثابت شود درین هنگام دوستی تو خدا را و بندگی تو مراو را می آید ترا ازقها صافی و گوارا و پاک در حالیکه تو قوی عزیز داشته شده و چاکری کنند ترا اشیا و بزرگ و مهیب شمارند ترا زیرا که اشیا جمله تابع اند پروردگار خود را و موافق اند مراو را از انچه که او پیدا کننده و نو پدید آرندهٔ آنها است و همه اشیا اقرار کننده اند بر بندگی او گفته است خدای عز و جل وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم ای نیست هیچ چیزے مگر تسبیح میکند خدارا با ستایش ولیکن نمی فهمید شما تسبیح ایشان را مراد از تسبیح آنکه ذکر و بندگی او میکند و گفته است خدای تعالی وقال لها وللارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین ای گفت خدا مر آسمان و زمین را بیائید مرا خواه برغبت خواه بکراهت پس گفتند آمدیم راغب و فرمانبردار پس بندگی همه بندگی در مخالفت نفس و هوای تست گفته است خدای تعالی مر داؤد را فلا تتبع الهوی فیضلك عن سبیل الله پیروی هوای نفس مکن تا گمراه کند ترا از راه خدا و نیز گفت وی تعالی مر داؤد را در حدیث قدسی اهجر هواك فانه لا منازع ینازعنی فی ملکی غیر الهوی جدا کن هوای نفس خود را زیرا که نیست هیچ نزاع کننده که نزاع کند مارا در ملک من جز هوای نفس و حکایت مشهور ست از بایزید بسطامی قدس الله سره هرگاه که دید خدا را در خواب گفت بایزید مر او را چگونه راه است بسوی تو یار خدایا گفت خدای تعالی بگذار نفس خود را و بیا پس گفت بایزید بیرون آمدم از نفس خود چنانکه بیرون آورده میشود مار از پوست و پس اکنون بهتری تمام در دشمن داشتن نفس ست در همه امور و احوال اگر هستی تو در حالت تقوے پس

مخالفت کن نفس را باینکه دور شوی از مال حرام خلق و آنچه شبهه و حرمت داشته باشد و از منتهای ایشان و تکیه کردن بر ایشان و اعتماد کردن بر ایشان و بیم داشتن از ایشان و امید داشتن از ایشان و از طمع کردن در آنچه نزد ایشان هست از اندک مال دنیاوی پس امید مدار عطای ایشان را بهیچ وجه نه بر سبیل هدیه و نه زکوة و نه صدقه و نه کفاره و نه نذر پس ببر توجه خود را از ایشان از سائر وجوه و اسباب تا آنکه اگر باشد ترا قریبی مالدار آرزوی موت او مکن برای اینکه وارث شوی مال او را پس دور شو از خلق و بیرون آی بکوشش و مگردان ایشان را مثل دری که باز گردانیده و بسته میشود و خود بخود نمی کشاید و نمی بندد و مثل درختیکه یافته میشود در وی میوه یکبارے و بے میوه میگردد بارے دیگر همه احوال خلق بفعل فاعل و تدبیر تدبیر کننده است و آن خدای تعالی ست تا آنکه باشی تو توحید کننده مر پروردگار را و فراموش مکن با وجود آنکه خالق همه اشیا خداست کسب بندگان را تا خلاص شوی از مذهب جبریه و اعتقاد کن که افعال تمام نمیشود بقدرت بندگان بے قدرت خدای تعالی تا آنکه پرستش نکنی ایشان را و فراموش نکنی خدای تعالی را و مگو فعل ایشان بمحض قدرت ایشان ست بے قدرت خدا پس کافر شوی و قدری لیکن بگو که افعال بندگان مر خدای راست از روی پیدایش و مر بندگان راست از روی کسب چنانچه آمده ست بکسب آنها از شارع برای بیان کردن موضع جزا از ثواب و عذاب فرمان برداری کن امر خدا را در بندگان و خالص کن قسمت خود را از ایشان بامر وی تعالی و تجاوز مکن امر خدای را پس حکم خدا قائم است حکم میکند بر تو و بر ایشان مباش تو حاکم و بودن تو با ایشان بطریق اضافت افعال بوجه استقلال با ایشان قدرت ست و قدر تاریکی ست پس در آئی در تاریکی بچراغ فاصل میان حق و باطل و آن کتاب خدا و سنت رسول او ست صلے اللہ علیہ وسلم بیرون مشو ازین هر دو پس اگر بگذرد اندیشه در دل تو و یا الهامے یافته شود عرض کن آنرا بر کتاب و سنت اگر بیابی در ان هر دو حرام کردن آن را مثلا الهام کرده شوی بزنا کردن و ربا خوردن یا آمیزش با فاسقان و نافرمانان و جز آن از گناهان پس دفع کن آنرا از دل خود و دور شو از ان و قبول مکن آنرا و عمل منما بر ان و بیقین بدان که آن خطره از شیطان لعین ست

واگر بیابی در کتاب و سنت مباح کردن آن خطره را مثل شهوات مباح از خوردن و نوشیدن و پوشیدن و جماع کردن پس بگذار آنرا نیز و قبول مکن آنرا و بدان که آن خطره از طرف نفس ست و میلهای او و حالانکه بتحقیق که تو امر کرده شدهٔ بمخالفت او و بدشمنی او و اگر نیابی در کتاب و سنت حرمت و اباحت آنرا بلکه آن امری ست که نمی فهمی تو حرمت و اباحت آنرا مثلا گفته شود مر ترا که بیا فلان جاے دریاب فلان مرد صالح را و حال آنکه نیست ترا حاجت آنجا و نه بملاقات صالح از جهت بے نیازی تو ازان مرد بسبب چیزے که داده است ترا خدای تعالی از نعمت علم و معرفت پس توقف کن درین خاطر و شتابی مکن بسوی آن پس میگوئی در دل آیا این الهام ست از جانب حق تعالی تا عمل کنم بدان و هنوز یکبار تامل کردن کفایت مکن بلکه منتظر اختیار و فعل خدا باش دران باین طور که مکرر شود آن خاطر و امر کرده شوی برفتن بطرفش بالیشانیکه ظاهر میشود مر اهل علم را بخدا میفهمند آنرا عقلا از اولیاء الله و کسانیکه قوت فهم داده شده اند از ابدال و اینکه شتابی نمی باید کرد ترا بسوی آن بجهت آنست که تو نمیدانی عاقبت آن و چیزیکه باز میگردد این کار بسوی آن و چیزیکه هست دران کار در حالیکه فتنه و هلاک و مکر ست آن چیز از خدا و امتحان پس صبر کن باآنکه باشد خدای تعالی فاعل در تو بے اختیار تو و چون مجرد شود فعل بے آمیزش تو و برداشته شوی تو آنجا که در خاطر تو افتاده بود و روی آرد ترا فتنه میباشی تو برداشته شده و نگاهداشته شده دران فتنه زیراکه خدای تعالی عذاب نمیکند ترا بر فعل خود و راه نمی یابد عذاب بسوی تو مگر بسبب وجود تو در شیئے اگر هستی تو در حالت حقیقت و این حالت ولایت ست پس مخالفت کن هوای نفس خود را و متابعت کن امر را در همه و متابعت کردن امر بر دو گونه ست یکے آنکه بگیری از دنیا انچه قوام بدن نفس ست و ترک کنی حظ او را و ادا کنی فرض را و مشغول شوی بگذاشتن گناهان انچه که ظاهر ست ازان و باطن دیگرے آنکه باشد آن چیز بامر باطن و آن امر حق ست که میفرماید بندهٔ خود را و باز میدارد او را ازان متحقق نمیشود این امر باطن مگر در مباح که نیست درو حکم در شرع بایں معنی که نیست آن از قبیل امر واجب و نه از قبیل نهی بلکه آن حکمے ست که فرو گذاشته شده است در وی حکم نهی و امر گذاشته شده هست بنده بتصرف کردن در وی باختیار خود نام نهاده شده آن حکم مباح پس تو

پیدا نکند بنده در چیزی را از نزد خود فعل نه ترک بلکه انتظار کند امر را درو و چون امر کرده شد بجا آرد پس میگردد جمیع حرکات و سکنات بنده بامر خدای تعالی آنچه که در شرع حکم اوست پس بامر شرع میکند و آنچه نیست مر او را حکم در آن پس بامر باطن میکند میگردد درین ہنگام بنده ثابت از اہل حقیقت و آنچه که نیست در وی حکم باطن پس کردن وی بمجرد فعل الٰہی ست و اگر ہستی تو در حالت حق الحق و این حالت محو و فنا ست و این حالت ابدال ست که شکسته دلان اند برای حق و موحد و عارف اند و صاحب علم و عقل اند مہتران کار فرما و شحنہای شہرہا اند نگاہبانان خلق و نائبان خدا اند و دوستان جانی وی و محبان رحمانی و گزیدگان او اند پس پیروی امر درین حالت مخالفت تست خود را و بیزار شدن از حول و قوت و آنچنانکه نباشد مر ترا اراده و قصد ہرگز نه در دنیا و در عقبیٰ پس باشی تو بندهٔ پادشاه نه بندهٔ ملک و بندهٔ امر و نه بندهٔ ہوای ہمچو طفل با دایه و مرده بدست شوینده و بیمار و بی حس بدست طبیب در سوای امر و نہی

مقالهٔ یازدہم - فرمود رضی الله عنه چون انداخته شود در دل تو خواہش نکاح در حالت محتاجگی و عاجز شوی از برداشتن آن پس صبر کن از آن در حالیکه منتظر ہستی کشادگی را از خدا یا بدور کردن آن شہوت و برکندن آن از تو بقدرت خود که آنرا پیدا کرده ہست در تو پس یاری دہد ترا و نگاہدارد از برداشتن بار آن نیز یا برسانیدن آن بسوی تو بطریق بخشش در حالیکه تہنیت گفته شده و کفایت کرده شده از بارے ہیچ گرانی در دنیا و رنج در آخرت می نامد ترا خدای تعالی صابر و شاکر بسبب صبر کردن تو از شہوت و راضی بقسمت خود و زیاده میکند ترا نگاہداشت از معصیت و توانائی بر طاعت پس اگر ہست آن شہوت در قسمت تو میراند آنرا بسوی تو در آن حالیکه تہنیت کرده شده و کفایت کرده شده از مؤنت و میگردد صبر شکر و حق تعالی وعده کرده ہست شکر کنندگان را بزیادتی در عطا فرمود لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ۝ ای ہر آینه اگر شکر کنید زیاده کنم شما را و اگر کفران نعمت کنید پس بدرستیکه عذاب کردن من سخت تر ست و اگر آن شہوت نیست قسمت مر ترا پس بے نیازی از آن برکندن از دل ست اگر خواہد نفس یا نخواہد حاصل آنکه لازم گیر صبر را و مخالفت کن ہوای نفس را و دست در گردن در آر از امر و راضی باش بقضا و امیدوار به این دو صفت که

فضل و عطا است و بتحقیق گفته است خدای تعالی إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ جز این نیست که داده می شوند صبر کنندگان مزد ایشان بے شمار

مقالہ دوازدہم ۔ فرمود رضی اللہ عنہ چون بدہد ترا خدای تعالی مالے را پس بازمانی بسبب محبت مال از بندگی خدا باز دارد ترا بسبب آن مال از خود در دنیا و آخرت و بسا باشد که سلب کند از تو مال را و تغیر دہد ترا و فقیر گرداند ترا بجہت سزا دادن ترا از جہت مشغول شدن تو بسبب نعمت از منعم و اگر مشغول شوی بعبادت خدای تعالی از مال بگرداند آن مال را برائے تو بخشش و کم نکند از تو یک حبہ را باشد مال خادم تو و تو خادم مولی باشی پس عیش کنی در دنیا ناز و نعمت داده شده و در آخرت گرامی داشته شده و خوش و آراسته شده در جنۃ الماوی با صدیقان و شہیدان و صالحان

مقالہ سیزدہم ۔ فرمود رضی اللہ عنہ اختیار مکن کشیدن نعمتہا را و نه دور کردن بلاہا را پس نعمتہا رسیده است بتو اگر ہست در قسمت تو خواہی طلب کنی آنرا یا نا خوش داری آنرا و ہمچنین بلاہا فرود آینده است بتو اگر ہست نصیب تو و حکم کرده شده بر تو برابر است که مکروه داری آنرا یا دفع کنی آنرا از خود بدعا یا صبر کنی و بزور جلدی کنی برای خوشنودی پروردگار بلکه بسپار در ہمه بوی تا بکند کار خود را در تو پس اگر باشد نعمتہا مشغول شو بشکر و اگر باشد بلاہا مشغول شو بصبر تا بزور صبر کردن و یا بموافقت کردن و راضی بودن یا بلذت گرفتن ببلاہا نیست و فانی شدن در ان بر اندازه آنچه داده میشوی از حالتہا و نقل کرده میشوی دران بجائے و سیر کنانیده میشوی در منازل در راه خداوندے که امر کرده شده بطاعت و دوستی او تا برسی بجماعت ملائکه پس قائم کرده شوی در مقام کسانیکه گذشته اند از صدیقان و شہیدان و صالحان و مراد میدارم از ان بقرب خداے بزرگ و تا معاینه کنی مقام مردمانے را که گذشته اند بسوی بادشاه و از درگاه او و نزدیک شده اند و یافته اند نزد او ہر نعمت و نصیب کامل را و خوشی و امن و بزرگی و براه روشن را بگذار بلا را تا زیارت کنند ترا و خالی شو از راه او و بایست بدعای خود در روی آن و جزع مکن از آمدن و نزدیک شدن او پس نیست آتش او بزرگتر از آتش جہنم و زبانه او و بتحقیق ثابت شده است از حدیثے که مروی است از بہترین خلق و بہترین کسے که برداشته است او را زمین و سایه کرده است آنرا آسمان

محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که گفته است ان نار جهنم تقول للمؤمن جز یا مؤمن فقد اطفأ نورک لهبی ای آتش دوزخ میگوید مر مسلمان را در وقت گذشتن از پل صراط بگذر ای مؤمن تحقیق که فرو میراند نور تو زبانه مرا پس آیا نیست نور مومن که اطفا کرد زبانه آتش را در دوزخ و نوری که همراه بود او را در دنیا آن نور که جدا شد بدوی مطیع و عاصی فرو میراند این نور زبانه بلا را و ساکن گرداند سردی صبر تو و موافقت تو مر مولی را سوزش چیزیکه فرود آمده است از بلا و بتو نزدیک گشته پس بلا نیامده است ترا برای اینکه هلاک کند ترا لیکن می آید ترا تا بیازماید ترا و قوت دهد بینا و یقین را و بشارت دهد ترا باطن او از مولی تو و بمفاخرت کردن مولی بتو گفته است خدای تعالی ولنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم والصابرین ونبلوا اخبارکم ای هر آینه مبتلا کردیم شما را تا آنکه بدانم جهاد کنندگان را از شما و صبر کنندگان را و بیازمایم بچیزیکه خبر دهد از عملهای بشما پس چون ثابت شود با حق تعالی ایمان تو و موافقت کنی او را در فعل او بیقین خود همه آن بتوفیق از خدا و فضل و احسان اوست پس باش درین هنگام همیشه صبر کننده و موافقت نماینده و تسلیم نماینده بیدا مکن در حق خود و نه در حق غیر خود حادثه را که بیرون است از امر و نهی پس هرگاه که یافته شود امر خدا گوش بنه و شتابی و جلدی کن و قوت نما و تجنب و آرام مکن و محض تسلیم مباش مر تقدیر و فعل الهی را بلکه در باز طاقت و کوشش خود را تا ادا کنی امر را اگر عاجز شوی تو از ادای امر پس بگیر پناه آوردن بسوی خداوند خود پناه آر بسوی او و زاری و عذر کن و تفتیش کن از سبب غیر خود از ادای امر او و سبب روی گردانیدن خود از شرف یافتن بطاعت او و سبب ادب نگاهداشتن خود از طاعت او و سبب سستی و سبکی خود و سبب تکیه کردن خود بر حول و قدرت خود و سبب نمودن بعمل خود و بسبب شریک گردانیدن تو حق را بنفس و هوای خود و بخلق او پس باز گردانیده وی تعالی ترا از در خود و معزول ساخت ترا از طاعت خدمت خود و برید از تو مدد توفیق خود و بگردانید از تو روی بزرگ خود و دشمن داشت و خشم گرفت ترا و مشغول گردانید ببلای تو که دنیای تو و هوای تو و آرزوی تو و خواهش تست آیا نمیدانی که این همه بازدارنده اند از خداوند تو و افگنده تست از چشم کسیکه پیدا کرده ترا و پرورش کرده ترا و مالک گردانید ترا مال و بخشید ترا

نعمتها بترس تا مشغول نگرداند ترا از خداوندگار تو غیر خداوند تو هر چه جز مولای تست غیر اوست پس
مگزین بر و غیر او را زیرا چه او پیدا کرده است ترا برای عبادت خود ستم مکن بر خود پس اینکه مشغول شوی
بغیر وی از امر وی پس در آرد ترا آتش خود را که فروزینه او آدمیان و سنگها اند پس پشیمان شوی
و نفع نکند پشیمانی و عذر کنی و معذور داشته نشوی و فریاد کنی و فریاد داده نشوی و طلب رضا کنی
و راضی کرده نشوی و طلب کنی باز آمدن را بسوی دنیا تا دریابی و تلافی کنی آنچه فوت شده و نیک کنی
رجوع گردانیده نشوی مهربانی کن نفس خود را و شفقت کن بر وی و استعمال کن اعضا و آلات را
که داده است ترا در طاعت خداوند خود از عقل و ایمان و معرفت و علم و طلب روشنی کن بنورهای این
اشیا در تاریکی حوادث عالم و چنگ زن بامر و نهی و سیر کن بهر دو در راه خداوند خود و بسپار سوای امر و نهی را
بسوی کسیکه پیدا و پدید کرد ترا پس کافر مشو بکسیکه پیدا کرد ترا از گل و تربیت کرد ترا پس ترا از نطفه پس مرد
برابر ساخت ترا مخواه جز امر او و مکروه مدان جز نهی او و قناعت کن از دنیا و آخرت باین مراد که امر است
و مکروه مدان و ران هر دو این مکروه را که نهی است پس هر مراد تابع این مراد باشد و هر مکروه تابع این
مکروه باشد چون باشی تو بامر خدا باشند کائنات در امر تو چون ناخوش داری نهی او را بگریزند از تو
مکروه هر کجا که باشی و فرود آئی گفت خدای تعالی در بعض کتب خود یا ابن ادم انا الله لا اله الا انا
اقول للشیء کن فیکون اطعنی اجعلک تقول للشیء کن فیکون ای پسر آدم منم خدا نیست هیچ
خدا جز من میگویم مر چیزی را بشو پس میشود اطاعت کن مرا تا بگردانم ترا باین صفت که بگوئی مر شیء را بشود
پس بشود و گفت خدای تعالی یا دنیا من خدمنی فاخدمیه و من خدمک فاتعبیه ای دنیا
هر که خدمت کند مرا خدمت کن تو او را و هر که خدمت کند ترا پس در رنج انداز او را پس چون بیاید نهی او
باش گویا که سست کرده شده است بندهای اندام و آرمیده است حواس پوشیده حواس و دیوانه
دل تنگ سینه مرده تن دور گشته هوای نفس ناپدید شده رسمهای بشریت محو شده نشانهای طبیعت
فراموش شده اثر میل تاریک صحن سرا ویران شده بنیاد و خالی خانه افتاده سقف خانه نه ادراک نه نشان
پس باید که باشد گوش تو گویا که کر است و هم بر کری پیدا شده و چشم تو گویا که پرده بسته و نابینای مادرزاد و در شده

ولبهای تو گویا که بر آنها ریش ست و دمیدگیها وزبان تو گویا که گنگی و کندی ست و دندانهای تو گویا که در آنها جراحت است پر شده از ریم و دردها و پراگندگیها ست و دستهای تو گویا که در آنها خشکی و کوتاهی است از گرفتن و پایهای تو گویا که در آنها اضطراب و لرزه و جراحتها است و فرج تو گویا که بوی نامردی ست از درزاد و بجز این امر درکار است و شکم تو گویا که بوی پری و سیری است و از طعام بی نیازی ست و عقل تو گویا که تو دیوانه و فاسد و بدن تو گویا که مرده ست و بطرف قبر برداشته شده پس شنیدن و شتابی کردن در امر ست و نشستن و سستی و نرمی نمودن و کوتاهی کردن در نهی و خود را مرده انگاشتن و معدوم پنداشتن و فانی گردانیدن در حکم قضا و قدر پس بنوش این شربت را و دارو کن باین دارو و غذا کن باین غذا تا گوارا گردانیده شوی و شفا و عافیت داده شوی از مرضهای گناهان و علتهای هوای نفس بحکم خدای تعالے

مقالهٔ چهاردهم ـ فرمود رضی الله عنه دعوی مکن حالت این گروه را ای صاحب هوای نفس زیرا که تو بندهٔ هوائی و ایشان بندهٔ خدا اند میل تو در دنیا است و میل این گروه در عقبے و تو می بینی این جهان را و ایشان می بینند پروردگار زمین و آسمان را و انس تو بخلق است و انس این گروه بحق ست و دل تو آویخته است بانچه در زمین است و دلهای گروه بسوی پروردگار عرش ست شکار میکنند ترا کسیکه می بینی و ایشان نمی بینند آنرا که تو می بینی بلکه می بینند پیدا کنندهٔ اشیا را و دیده نمیشود او تعالی رستگاری یافتند ایشان و حاصل شد نجات و ماندی تو گرو داشته شده بانچه که میخواهی از دنیا و دوست میداری و این گروه فانی شدند از خلق و هوای نفس و اراده و آرزوی پس رسیدند بسوی قرب بادشاهے پس توفیق داد ایشان را خدای تعالی بر نهایت چیزیکه طلب داشت از ایشان از طاعت و حمد و ثنا و این همه افزونی کرم خداست میدهد هر کرا میخواهد پس لازم گیرید این را و مواظبت کنید بتوفیق از خدا و آسان گردانیدن از وی بے رنج پس گشت عبادت مر ایشان را بجای جان و خورش و شد دنیا در ینوقت در حق ایشان نعمه و سرور گویا که برای ایشان بهشت است زیرا که نمی بینند چیزے را از چیزها تا آنکه می بینند پیش از ان فعل کسے را که پیدا کرد و پدید آورد و پس باین قوم ثبات زمین و آسمان است و آرام مردگان و زندگان زیرا که گردانیده ایشان را بادشاه مانند میخها در زمین که گسترانیده است

پس هریک از ایشان مثل کوهی ست که ایستاده ست برجای خود پس یکسو شو از راه ایشان و برابری مکن کسانی را که مقید نگردانیدند ایشان را از طلب حق پدران و پسران پس این قوم بهترین مردمان اند که پیدا کرده است پروردگار من و پراگنده کرده در زمین و منتشر ساخت ایشان را بر ایشان باد سلام خدا و برکات او تا آنکه آسمان و زمین ست

مقالۂ پانزدهم - فرمود رضی الله عنه دیدم در خواب گویا که من در موضع ام که مانند مسجد ست و دران قوم اند که از خلق بریده اند پس گفتم اگر باشد مر این قوم را فلان ادب میکند ایشانرا و ارشاد میکند ایشان را اشاره کردم بلفظ فلان مردی از صالحان پس جمع شدند قوم گرد من پس گفت یکی از ایشان تو چه چیزی و چه حال داری چرا سخن نمیکنی پس گفتم اگر راضی می شوید مرا برای آنکه سخن گویم پس گفتم چون منقطع شوید از خلق بسوی حق سوال نکنید از مردم چیزی را بزبانهای خود و چون گذاشتید این را پس سوال نکنید ایشان را بدلهای خود زیرا چه سوال بدل مثل سوال بزبانست پستر بدانید که خدای تعالی در هر آن در کاریست در گردانیدن احوال خلق و تبدیل کردن و بلند گردانیدن مرتبه یکی را و پست ساختن دیگری را پس گروهی بلند میگرداند مرتبهٔ ایشان را بسوی مکانهای بلند و گروهی دیگر فرو می افگند ایشان را بسوی اَسْفَلُ السَّافِلِین و ترسانید آن کسانی را که برداشت بسوی علیین اینکه فرو افگند بسوی اسفل السافلین و امیدوار گردانید ایشان را بآنکه پاینده و نگاهدارنده ایشان را بر حالیکه ایشان هستند از بلندی مکان و ترسانید آن کسان را که فرو افگنده است باسفل السافلین اینکه باقی دارد و همیشه دارد ایشان را بر آن حال که هستند دران از فرو افگندن و امیدوار گردانید ایشانرا که بردارد ایشان را بسوی علیین پس بیدار شدم

مقالۂ شانزدهم - فرمود رضی الله عنه محجوب نشده از فضل خدا بواسطهٔ رسانیدن از نعمتهای او مگر بسبب تکیه کردن تو بر خلق و اسباب و کارها و کوششها پس خلق حجاب تواند از خوردن بسبب آن که کسب ست پس مادامیکه باشی تو ایستاده با خلق امیدوارنده بخشش ایشان را و فضل ایشان را و سوال کننده بر ایشان و آمد و رفت کننده بسوی درهای ایشان پس تو شرک آرنده بخدا خلق او را

پس سزا میدہد ترا بمحروم گردانیدن از اکل بسنت کہ آن کسب کردن ست از حلال دنیا پستر چون
توبہ کردی از ایستادن با خلق و از شریک گردانیدن پروردگار خود را بخلق و رجوع کردی تو بکسب
پس میخوری بسبب کسب و اعتماد کنی بر کسب و آرام یابی بروی و فراموش کنی فضل پروردگار را
پس تو شریک آرندۂ نیز لیکن این شرکیست خفی تر از اول پس سزا میدہد ترا خدای تعالی و محجوب
میگرداند ترا از فضل خود و از ہدایت کردن بفضل بیواسطہ چون توبہ کردی ازین و دور کردی شرک را
از میان و برداشتی تکیہ کردن خود را بر کسب و طاقت و توانائی و دیدی تو خدای را کہ او رزاق ست
و سبب سازندہ و آسان کنندہ و قوت دہندہ بر کسب و توفیق دہندہ بر ہمہ نیکیہا یکبار میرساند ترا
بسوی خلق بر وجہ سوال کردن از ایشان در حالت بلا و یا در حالت ریاضت دادن یا میرساند ترا
روزی را نزد سوال کردن از وی تعالی و بار دیگر میرساند بے سوال بطریق کسب کہ بمعنی عوض ست
و بار دیگر میرساند از محض فضل خود بے آنکہ بہ بینی واسطہ و سبب را پس باز میگردی از ہمہ بسوی
خدا و می افگنی خود را پیش او پس چون چنین شدی بر میدارد حجاب را میان تو و میان فضل خود
و ابتدا میکند ترا بیواسطہ و خورش میدہد ترا بفضل خود نزد ہر حاجت بر اندازہ آنچہ موافقت کند
حال ترا ہمچو فعل طبیب مہربان و لطف کنندہ و دوست بر بیمار از جہت نگاہداشتن از جانب خود
عز و جل و برای دور داشتن مر ترا از میل کردن بسوی کسیکہ غیر اوست و راضی میگرداند ترا بفضل خود
پس درین ہنگام منقطع می سازد از دل تو ہر خواہش و ہر شہوت و ہر لذت و مطلب و محبوب پس باقی
نمی ماند در دل تو جز ارادہ او پس چون خواہد حق تعالی اینکہ بر آید بسوی تو قسمت ترا کہ چارہ نیست
ترا از گرفتن آن و حالانکہ نیست از رزق و نصیب مر ہیچ کس را از مخلوق جز تو پیدا میکند نزد تو
خواہش آن قسم را و میراند آنرا بسوی تو پس پیوستہ میدارد ترا رسانیدن آن نزد حاجت پستر
توفیق میدہد ترا برای شکر آن و میداناند ترا کہ آن روزی از وست و وی تعالی رانندہ اوست بسوی
تو و دہندہ اوست مر ترا پس شکر میگوئی او را و درین ہنگام می شناسی و میدانی و زیادہ میکند ترا این
بیرون آمدن از خلق و دور بودن از آن و تہی شدن باطن از ہرچہ جز اوست پستر چون قوی شد علم

و یقین تو و کشادگی سینهٔ تو و نورانیت دل تو و زیاده شد نزدیکی تو از خداوند خود و مرتبه و عزت ترا داد و امین بودن تو نزد او و اهلیت تو مر نگاهداشت اسرار را تعلیم کرده میشوی که کی خواهد آمد ترا قسمت تو پیش از وقت آمدن او از جهت گرامی داشتن حق تعالی مر ترا و بزرگ داشتن حرمت تو و بجهت فضل و منت نهادن و راه نمودن از خود گفته است خدای تعالی وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ اَئِمَّةً یَّهْدُوْنَ بِاَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوْا وَكَانُوْا بِاٰيٰتِنَا يُوْقِنُوْنَ ای گردانیدیم ما از بنی اسرائیل امامان که راه نمایند بامر ما هرگاه که صبر کردند و بودند که بآیات ما یقین میداشتند و نیز گفته است وَالَّذِيْنَ جَاهَدُوْا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ای آن کسانیکه مجاهده کردند در طریق ما هر آینه مینمائیم راه های خود را نیز گفته است واتقوا الله ویعلمکم الله تقوی کنید خدا را تعلیم کند شما را خدای تعالی بعد از آن رد کرده میشود بر تو پیدا کردن آن اشیا پس پیدا میکنی باذن روشن که غبار نیست بران و براهنمونیهای درخشنده مانند آفتاب روشن و بسخنان مزه دار مزه دار تر از هر مزه و بالهام راست از غیر شبهه صاف کرده شده از خواطر نفس و وسوسه های شیطان لعین گفته است خدای تعالی در بعض کتابهای خود انا الله الذی لا اله الا انا الی اخره چنانچه گذشت و بتحقیق کرده است این مرتبه را به بسیارے از پیغمبران و اولیا و خواصها از بنی آدم خود

مقاله هفدهم

فرمود رضی الله عنه چون داخل شدی بخدا پس نزدیک کرده شوی از وے نزدیک گردانیدن وی و توفیق وی و معنی رسیدن بخدا بیرون آمدن تست از خلق و هوای نفس و خواهش و آرزو و ثابت بودن با فعل حق و ارادت او بے آنکه یافته شود از تو جنبش در تو و نه بخلق او بنفس تو بلکه بحکم او و امر او و بفعل او تعالی پس این حالت فنا است تعبیر کرده میشود ازین حالت به وصول و وصول بخدا نیست مثل وصول بسوی یکے از خلق او که عقل عامه آنرا در می یابد و معروف است نیست مثل او بچیزے و آن شنوا و بینا است بزرگ ست پیدا کننده اینکه تشبیه داده شود بمخلوقات او و یا قیاس کرده شود بساخته او پس رسیدن بخدا معروف ست نزد اهل وصول بشناسیدن حق عز و جل مر ایشان را هر یکے اجدا و انبازی نمیکند هر یک را در وصول جزوے مر خدای را عز و جل با هر یکے از پیغمبران و اولیا خود سری ست از انجا که مطلع نیست بران هیچ یکے جز او و حقے که می باشد

هر مرید را سری است که آگاه نشود بران شیخ او و هر شیخ را سری است که مطلع نیست بران مرید که بتحقیق
رسیده است سیر و سلوک او تا آستانه در پیروی پس چون برسد مرید حالت شیخ خود را جدا ساخته میشود
از شیخ و بریده میشود از وی پس متولی میشود او را حق تعالی و قطع میکند او را از خلق پس میشود شیخ
مانند دایه نیست شیرخوارگی بعد دو سال همچنین نیست تعلق بخلق بعد دور شدن هوای نفس و ارادت
شیخ احتیاج برده میشود بمرید تا آنکه در باطنش هوا و خواست است از برای شکستن هوا و ارادت وی لیکن
بعد دور شدن هر دو پس احتیاج نیست بشیخ زیرا که نیست کدورت و ناتمامی و چون رسیدی تو بحق چنانکه
بیان کردم باش ایمن همیشه از انچه که جز او است پس نه بینی جز حق را وجودی قطعاً نه در زیان رسانیدن
و نه در سود رسانیدن و نه در دادن و نه در نادادن و نه در ترسیدن و نه در امید داشتن بلکه خدای تعالی سزاوار است
که از عذاب او ترسند و از آمرزش وی امیدوارند پس باش همیشه نگهبان بسوی فعل او و چشم دارنده بسوی
امر او و کار کننده بطاعت وی و جدا از همه خلق او چه در دنیا و چه در آخرت میاویز دل خود را بچیزی از
خلق او و بگردان خلق را همه مقهور مثل مردیکه گرفته است او را بادشاهی که بزرگ است ملک او و سخت است
امر او ترسانیده شده است بر جستن و حمله کردن او پستر گردانید بادشاه غل را در گردن او و با هر دو پای وی
و بردار کشید بر درخت صنوبر بر کنار جوی که بزرگ است موج او و فراخ است پهن او و عمیق است مغاک او
و سخت است روانی او پستر نشست بادشاه بر کرسی که بزرگ است قدر او و بسیار است ارتفاع او و دور است
جای جستن و رسیدن او و نهاده شده است در پهلوی بادشاه بارها از نیزه ها و تیرها و پیکانها و گوناگون سازهای
جنگ و کمانها از انچه نمیرسد اندازه کردن آنرا جز بادشاه پس شروع کرد که می انداخت بسوی آن مرد بانچه
میخواهد ازین سلاح اما نیکو باشد مر کسی را که دید آن مرد مصلوب را که بگذارد نظر کردن را بسوی بادشاه
و بگذارد ترس از وی و امید و بترسد از مصلوب و امیدوار دارد از وی آیا نیست شخصیکه چنین کند نام داشته شده
در حکم عقل بیعقل و بی ادراک دیوانه حیوان جز آدمی پس پناه . جو بخدا از کوری بعد بینائی و از قطع شدن
بعد رسیدن و از روی برگردانیدن پس از نزدیک آمدن و از گمراه شدن پس از راه یافتن و از کفر پس
ایمان پس دنیا مثل جوی بزرگ روان است که ذکر کردیم آنرا در مثال هر روز در فزونی آب او است و این

زیادتی آب مثل زیادتی شهوتهای بنی آدم و لذتهای ایشان است در دنیا که میرسند آدمیانرا از دنیا واما تیرها و گوناگون سلاحها مثل بلاها است که روان میگردد بآن تقدیر بسوی آدمیان پس غالب بر بنی آدم در دنیا بلاها است و تیرگیهای زندگانی و دردها و محنتها و آنچه می یابند از نعمتها و لذتها آمیخته شده است بآفتها پس چون اعتبار نماید نعمتها را و لذتها را اهل عاقل اهل نعیم آخرت در یابد که نیست حیات مگر در آخرت اگر هست آن یقین دارنده چنانچه فرموده است صلی الله علیه وسلم لا عیش الا عیش الآخرة ای نیست زندگانی مگر زندگانی آخرت خصوصا این بلاها در حق مؤمن چنانچه فرمود علیه السلام الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر و دنیا زندان مسلمان است و بهشت کافر است و فرمود علیه السلام التقی ملجم مرد پرهیزگار لگام در دهان کرده شده است باوجود این حدیثها و آنچه که بمشاهده معلوم است چگونه خوانده شود خوشی و زندگانی در دنیا پس آسایش همه آسایش در بریدن از خلق بسوی خدای است و در موافقت او و انداختن خود را پیش او پس می باشی تو بسبب انقطاع بیرون از دنیا درین هنگام یافته می شود ناز و وقار از روی مهربانی و آسایش و نرمی و فضل

مقاله هیزدهم - فرمود رضی الله عنه گله مکن هرگز بسوی هیچ یکی از آنچه که فرود آورده است خدای بتو اگرچه هر که باشد دوست باشد یا دشمن و تهمت منه پروردگار را در آنچه کرده است در تو و فرود آورده است بتو از بلا بلکه ظاهر کن نیکی و شکر را پس دروغ گفتن تو بظاهر کردن شکر بی نعمت نزد تو بهتر است از راست گفتن تو در خبر دادن تو از حال آشکارا کیست آنکه خالی است از نعمت حق گفته است خدای تعالی وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها پس بسا نعمتی که هست آن نزد تو و تو نمی شناسی آنرا آرام مگیر بسوی هیچ یکی از خلق و انس مگیر بهیچ یکی و اطلاع مکن هیچ کسی را بر آنچه که تو در آنی بلکه باشد انس تو بخدا و آرام تو بسوی او و گله تو از و بسوی او و مبین سوم را که جز تو و خدا است پس بدرستیکه شان اینست که نیست بسوی دیگری زیان و نه سود و نه کشیدن سود و نه راندن زیان و نه عزت و نه خواری و نه برداشتن و نه پست گردانیدن و نه توانگری و نه درویشی و نه جنبانیدن و نه آرام دادن جمله چیزها پیدا کرده خداست مسخر در دست اوست بحکم و دستوری اوست جاری شدن آنها

هر چیز روان میشود تا مدت معین نزد خدا و هر چیز نزد وی است باندازه نیست هیچ پیش کننده مر چیزی را که پس افگنده وی و نیست کسی پس افگننده مر چیزی را که پیش افگنده است وی اگر برساند ترا خدای تعالی بزیانی پس نیست کسی کشاینده مر او را جز او و اگر اراده کند ترا بنیکی پس نیست کسی رد کننده مر فضل او را پس اگر گله کنی از خدا و حال آنکه تو عافیت داده شدهٔ و نزد تو نعمتی از نعمتهاست برای زیادتی و بزور کور گردانیدن خود را از آنچه مر خدا است نزد تو از نعمت و عافیت بجهت حقارت کردن آن هر دو را خشم میگیرد بر تو خدای تعالی و زائل میکند آن هر دو را از تو و راست میگرداند شکوه ترا و دوچند میگرداند بلای ترا و سخت میگرداند عذاب ترا و بر میکند و می اندازد ترا از نظر عنایت خود پرهیز کن گله را بکوشش اگرچه بریده و پاره پاره کرده شود گوشت تو از مقراضها ایاك ایاك دور دار خود را ثم ایاك بیشتر دور دار خود را الله الله بترس خدا را ثم الله بیشتر بترس خدا را النجاء النجاء زود بگریز الحذر الحذر پرهیز کن زیرا چه بیشتر انچه فرود می آید به پسر آدم از گوناگون بلاها بسبب شکوه کردن اوست از پروردگار خود چگونه گله کرده شود از وی حالانکه وی ارحم الراحمین است و بهترین حکم کنندگان است و گران بار و پوشیده نیست بروی پوشیدنی و سخت مهربانست لطف کننده است بر بندگان خود نیست ستم کننده مر ایشان را همچو طبیب حلیم و دوست و شفیق نرم خو نزدیک بل آیا تهمت کرده میشود پدر و مادر که شفیق و مهربان اند همیشه گفته است پیغمبر صلی الله علیه وسلم الله ارحم لعبده من الوالدة علی ولدها ای خدای تعالی مهربان ترست بر بندهٔ خود از مادر بر فرزند خود نیکو ادب ای مسکین بزور صبر کن وقت بلا اگر ناتوانی از صبر کردن بیشتر صبر کن اگر ناتوانی از راضی شدن بر بلا و موافقت او و راضی باش و موافقت کن اگر وجود تو هست پس فنا شو وقتیکه گم کرده شوی ای مقام فنا که گوگرد سرخی کجائی تو و کجا یافته میشوی تو و دیده میشوی آیا نمی شنوی بسوی سخن خدا عز و جل کتب علیکم القتال وهو کره لکم وعسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم وعسی ان تحبوا شیئا وهو شر لکم والله یعلم وانتم لا تعلمون فرض گردانیده شد بر شما کارزار با کافران و حال آنکه مکروه است مر شما را و نزدیک است اینکه مکروه دانید چیزی را

و حال آنکه بهتر باشد مر شمارا و نزدیک است اینکه دوست دارید چیزے را و حال آنکه آن بد است مر شمارا خدا میداند و شما نمیدانید پس پیدا از تو خدای تعالی علم حقیقت اشیا را و باز داشت ترا ازو پس بے ادبی مکن تا نا خوش داری چیزے را بخود و دوست داری چیزے را بخود بلکه پیروی کن شرع را در همه چیزی که فرود می آید بتو اگر هستی تو در حالت تقوی که آن اول قدم ست و متابع امر باش در حالت ولایت و فرو مردن آتش هوا و در مگذر از حد آن و این قدم دوم ست و راضی باش بفعل الٰهی و موافقت کن و فنا شو در حالت ابدالیت و غوثیت و صدیقیت و این نهایت مراتب ست یکسو شو از راه قضا و قدر و بگذار راه را او رد کن نفس و هوای خود را و باز دار زبان خود را از شکایت پس چون بکنی تو این را اگر هست قضا و قدر تو نیک زیاده میگرداند ترا خدای تعالی حیات خوش و مزه و شادی و اگر باشد قضا بد نگاه میدارد حق ترا در طاعت خود درین احوال و دور گرداند از تو ملامت را و غائب کند ترا از خود تا آنکه در میگذرد آن قضا از تو و کوچ کند نزد گذشتن مدت آن چنانکه میگذرد شب و دور میکند پرده را از روی روز و میگذرد زمستان پس کشف میشود تابستان این نمونه ایست نزد تو عبرت بگیر بدان پستر در نفس آدمی گناهان و جرمها ست و آلوده کردن ست بانواع گناهان و نافرمانیها و صلاحیت نمیدارد مر همنشینی خدائے کریم را مگر پاک از پلیدیهای گناهان و لغزشها و بوسه نمیتواند داد آستانهٔ قدس را مگر پاک از چرک دعاویها چنانچه صلاحیت نمیدارد مر همنشینی پادشاه را مگر پاک از پلیدیها و گوناگون گندگیها و بدبویها پس بلاها پوشنده و پاک کنندهٔ گناهان است گفت پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم حمی یوم کفارۃ سنۃ تپ یکروز کفارهٔ گناهان یکساله است

مقالهٔ نوزدهم - فرمود رضی اللہ عنہ چون باشی تو سست ایمان و یقین و وعده کرده شوی بوعده از جانب خدای تعالی وفا کرده میشود وعدهٔ تو و خلاف کرده نمی شود تا زوال نیابد ایمان تو و نرود یقین تو و چون قوی شود ایمان و یقین در دل تو و محکم شوی در ان و خطاب کرده شوی بمضمون قول وی تعالی انک الیوم لدینا مکین امین بدرستیکه تو امروز نزد ما خداوند مرتبه و منزلت امانت داری و مکرر شود این خطاب برائے تو وقتے بعد وقتے پس

باشی تو از خواص بلکه از خاص الخاص و باقی نماند مر ترا اراده و نه مطلب و نه عملے که عجب کنی بدان و نه عبادتے که به بینی آنرا از خود و نه قدر و مرتبه که بنگری و خوش شوی تا بالا رود همت تو بسوی آن پس اکنون شدی تو مثل آوندے رخنه شده که بر جای نمی ماند در وے چیزے روان پس بر جا نمی ماند در تو هیچ اراده و نه خلق و نه همت بسوی چیزے از چیزها نه در دنیا و نه در آخرت و پاک شوی از هر چه جز او تعالی است و داده شود ترا رضا از خدا و وعده کرده شوی براضی شدن خدا از تو و لذت داده شوی و نعمت بفعلهای خدا همه پس درین هنگام وعده کرده میشوی بوعدهٔ چون آرام یابی تو بآن وعده و یافته شود در تو نشانے از خواهش برده میشوی ازان وعده بسوی وعدهٔ دیگر که بلند تر ازان است و گردانیده میشوی بسوی وعده شریف تر از اول و عوض داده شوی از وعده اول به بے نیازی ازان و کشاده میشود برای تو درهای معرفت و علوم و مطلع شوی بر کارهای سخت پوشیده و حقیقتهاے حکمت و مصلحتهای نهان کرده شده در رفتن از وعده اول بوعدهٔ دیگر متصل آن و افزوده می شود درین هنگام در قدر و مرتبه تو در نگاهداشت حال بیشتر نگاهداشت مقام و افزوده میشود در امانت ورزیدن تو در نگاهداشت اسرار و افزوده میشود در کشادگی سینه و روشن گردانیدن دل تو و فصاحت زبان و حکمت بالغه و افزوده میشود در انداختن دوستی الٰهی بر تو پس گردانیده شوی محبوب همه خلائق و جن و انس و ماسوای ایشان در دنیا و آخرت و خلق همه تابع خداست و دوستی خلق داخل است در دوستی حق چنانچه دشمنی ایشان داخل ست در دشمنی وی و همچنین چون رسانیده شوی درین مقام که نیست مر ترا دران خواهش چیزے البته گردانیده میشود مر ترا خواهش چیزے از چیزها پس چون ثابت شد خواهش تو مر آن چیز را دور گردانیده میشود آن چیز و معدوم کرده می شود و بر گردانیده می شوی ازان چیز پس داده نمی شود ترا آن مراد در دنیا و عوض داده میشوی ازان در آخرت بچیزے که می افزاید ترا قرب و قدر و مرتبه بسوی خدای تعالی و بچیزے که سرد و روشن میگردد دو چشم تو در فردوس اعلے و جنة الماوی و اگر هستی تو باین صفت که نمی جوئی آن مراد را و آرزو نمیکنی و امید نمیداری آنرا و حالانکه تو در سرای دنیائی که آن محل فنا و تکلیفها ست بلکه امید تو

در حال بودن تو در دنیا ذات پاک خدای ست که پیدا کرده آنرا بوجود آورده آنرا و نداد یکے را او داد یکے را و فراخ گردانید زمین را و بلند ساخت آسمان را زیرا که اوست که باشد مراد و مطلوب و آرزو بسا است که عوض داده میشوی از ان مراد بچیزی که آن فروتر از ان مراد است یا مانند اوست در دنیا بعد از شکسته شدن دل تو بباز داشتن از ان مطلوب و مراد و آرزو و بعد ثابت گردانیدن عوض آن در آخرت بران وجهیکه ذکر کردیم و بیان نمودیم

مقالهٔ بستم - فرمود رضی الله عنه در قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم دع ما یریبك الی ما لا یریبك بگذار فعلے را که در شک می اندازد ترا که حرام ست یا حلال وقتیکه جمع شود با چیزے که در شک نمی اندازد پس اخذ کن بعزیمت که آمیزش نمیکند آنرا شک و شبهه و بگذار چیزے را که در شک مے اندازد ترا و اما وقتیکه تنها باشد در شک اندازنده که آمیخته است بدان و علامت شک اندازنده آنکه صافی نبود از بریدن دل انجاریدن آن چنانچه آورده است در خبر الاثم حزاز القلوب گناه برنده دلها است و در روایت دیگر آمده است الاثم ما حاك فی القلوب ای فعل کدورتی بزه است آنست که درو تردد و خلجانی باشد در دل پس چون فتوی دهند ترا فتوی دهندگان پس فتوی گیر دل خود را و چون چنین نباشد بکن انچه خواهی و توقف بکن در وی و چشم دار امر باطن را در وی پس اگر امر کرده شوی بگرفتن او پس بگیر و اگر منع کرده شوی پس باز مان و باید که باشد آن فعل شک اندازنده نزد تو گویا که نبود و یافته نشده باز گرد بسوی در پروردگار و طلب کن نزد پروردگار خود رزق را اگر ناتوانی از صبر و موافقت کردن و راضی بودن و فانی شدن زیرا که حق تعالی حاجت ندارد که یاد داده شود پس نیست او غافل از تو و نه از غیر تو آن خدای تعالی میخوراند کافران و منافقان را و پشت کنندگان را از وی پس چگونه فراموش کند ترا ای مؤمن موحد روی آرنده بر طاعت او و ایستاده بامر وے در ساعتهای شب و اطرافهای روز در معنی حدیث وجهے دیگر ست بگذار چیزیکه در دست خلق ست که وصول آن در شک ست پس نخواه آنرا و میاویز دل خود را بآن و امید مدار از خلق را و مترس از ایشان و بگیر از فضل خدا و آن چیزیست که در شک نمی اندازد و یقینی ست وصول آن ترا پس باید که باشد مر ترا مطلوب یکے و دهنده یکے و قصد یکے و آن پروردگار تست آنکه پیشانیهای پادشاهان بدست

گناه ۱۲

که مراد از غرور کنندگان ۱۲

بدست قدرت اوست ودلهای خلق بدست وی ودلها که امیران بدنها اند ومالهای مردمان مراورا ست
عز وجل وخاق وکیلان وامینان اویند وجنبش دستهای ایشان به بخشش کردن مرترا بحکم او و
جنبش دادن او وامر کردن اوست وباز استادن خلق از عطای تو همچنین ست بزرگ ست
او از هر گوینده واسألوا الله من فضله ای سوال کنید خدا را از فضل او وگفت عز وجل ان الذین
تدعون من دون الله لا یملکون لکم رزقا فابتغوا عند الله الرزق واعبدوه واشکروا له
بدرستیکه آن کسانیکه میخوانید شما ایشانرا از غیر خدا مالک نیستند آنها مر شمارا هیچ رزقے را پس طلب
دارید نزد خدا رزق را و پرستش کنید مراورا وشکر گوئید مراورا وهم گفته است واذا سألك عبادی
عنّی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان ای چون پرسند ترا بندگان من از من پس
بدرستیکه من نزدیکم قبول میکنم دعا کنندگانرا وقتیکه دعا کنند ومیخوانند مرا وگفت ادعونی استجب لکم ای دعا کنید مرا قبول کنم
دعای شمارا وگفت ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین ای بدرستیکه خدا است روزی دهنده خداوند قوت استوار
وگفت ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب ای بدرستیکه خدا روزی میدهد هر کسے را که میخواهد بے شمار

مقاله بست ویکم - فرمود رضی الله عنه دیدم ابلیس رانده را در خواب حالانکه من در جماعت
کثیرم پس قصد کردم بکشتن او پس گفت او مرا چرا میکشی مرا و چیست گناه من اگر روان شود
تقدیر به بدی پس قدرت نمیدارم که تغیر دهم آنرا بسوی نیکی و ببرم آنرا بسوی آن و اگر روان شود
به نیکی پس قدرت ندارم که تغیر دهم آنرا و ببرم آنرا بطرف بدی و چه چیز ست بدست من و دیدم
صورت ابلیس را بصورت خنثایان که او را آلت نری و مادگی هر دو باشد ونرم سخن در روی وی بلیغی درازدا
روی او چند تار موی بود در زیر زنخدان خوار و خرد شکل زشت روی گویا که تبسم میکند در روی من مثل
تبسم مرد شرمگین وترسناک و این خواب شب یکشنبه دوازدهم ذی الحجه بود سال چهار صد و نود و یک

مقاله بست ودوم - فرمود رضی الله عنه همیشه است حکم الهی بآنکه مبتلا گرداند بنده مؤمن
خود را بر اندازهٔ ایمان وی پس کسیکه بزرگ است ایمان او و بسیار بزرگ است بلاے او و
رسول که مبعوث است بهدایت خلق بکتاب بلای او بزرگ تر ست از بلای نبی که مبعوث است بے کتاب

زیرا چه ایمان رسول بزرگترست و نبی بلای او بزرگترست از بلای ابدال و بلای ابدال بزرگترست از بلای ولی هر یکی را براندازهٔ ایمان و یقین اوست و دلیل بران قول نبی صلی الله علیه وسلم ست انا معاشر الانبیاء اشد الناس بلاء ثم الامثل فالامثل ما گروه پیغمبران سخت ترین مردمانیم از روی بلا پستر مثل مرتبهٔ شخص بلاست پس همیشه میدارد خدای تعالی بلا را مر این مهتران بزرگ را تا آنکه باشند همیشه در محل قرب و بیخبر نشوند از بیداری زیرا که وی تعالی دوست میدارد ایشان را پس ایشان اهل محبت و محبوب خدا اند و محبت همیشه اختیار نمیکند دوری محبوب خود را پس بلا ربایندهٔ هست مر دلهای ایشان را بسوی حق و بندست مر نفسهای ایشان را که باز میدارد ایشان را از میل کردن بسوی غیر مطلوب ایشان و آرامیدن و مائل شدن بسوی غیر پیدا کنندهٔ ایشان پس چون همیشه شد نزول بلا در حق ایشان میگدازد هواهای ایشان را و شکست میخورد نفسهای ایشان و جدا میشود حق از باطل پس منقبض میشوند شهوتها و خواهشها و میل کردن بسوی مزه‌ها و آسایشها بتمام در دنیا و آخرت بجانب نفس و میشود آرام بوعدهٔ حق تعالی و راضی بودن بقضای او و قناعت کردن بعطای او و شکیبائی کردن بر بلای او و ایمن بودن از بدی خلق و می بسوی دل پس قوی میگردد سروری دل پس باز میگردد بادشاهی بجوارح بسوی دل زیرا که بلا قوی میگرداند دل و یقین را و ثابت میکند ایمان و صبر را و ناتوان میسازد نفس و هوا را و نیز در جهت آنکه هرگاه که رسید درد و یافته شد از مؤمن صبر و رضا و تسلیم مر فعل پروردگار را خوشنود میگردد خدا از وی و شکر میگوید مر او را پس می آید مر او را مدد و بیشی در عمل و توفیق گفته است خدای تعالی لئن شکرتم لازیدنکم اگر شکر کنید زیاده کنم نعمت شما را و چون بجنبید نفس بجستن خواهشی از خواهشهای خود و مزه از مزه‌های خود از دل پس جواب دهد نفس را قلب برسانیدن نفس بدانچه باز جست و حال آنکه اجابت قلب از غیر امر و دستوری خداست حاصل میشود بسبب آن اجابت غفلتی از حق و شرک بپرستیدن و گناه پس فرو میگیرد حق تعالی نفس و قلب را بخواری و بلاها و بر گماشتن خلق و دردها و بیماریها پس میگیرد هر یکی از قلب و نفس حظ خود را از بلا و آفات و اگر اجابت نکند قلب نفس را بسوی مطلوب وی

تا آنکه بیاید قلب را اذن از جانب حق بالهام در حق اولیا و بوحی در حق پیغمبران و عمل کرده میشود بر وحی و الهام در دادن و نادادن فیرو میگیرد خدای تعالی برحمت خود و برکت و عافیت و رضا و نور و معرفت و قرب و بے نیازی از خلق و سلامتی از آفات پس بدان آنرا و نگاهدار آنرا که گفتم و بترس بلاها را و در شتابی کردن باجابت نفس و هوا بلکه توقف کن و منتظر باش مر ارتکاب آنها اذن خداوند را پس سلامت مانی در دنیا و آخرت

مقاله بست و سوم فرمود رضی الله عنه خوشنود باش به دون کمتر و لازم گیر آنرا از روی کوشش تا آنکه برسد انچه نوشته شده است وقت خود را پس برده شوی بسوی بلند تر و گرانمایه تر و به او گوارا کرده شوی و در وی باقی داشته شوی و نگاهداشته شوی بے رنج در دنیا و آخرت و بے عاقبت بد و بے تجاوز از حد پس بالا برده شوی بسوی چیزیکه خنک شونده تر ست چشم در وی از چیز سابق و گوارا تر از ان و بدانکه قسمت تو هرگز در نمیگذارد ترا بسبب گذاشتن طلب و انچه که نیست نصیب تو نخواهی رسید تو آنرا بحرص خود در طلب و کوشش و قوت او پس صبر کن و لازم گیر حال او و راضی باش بدان کمتر چیزے را بحول خود و مده از خود تا آنکه امر کرده شوی و مجتنب بخود و میارام بخود پس آنکه مبتلا گردانیده شوی بحال خود بحال کسیکه بدتر ست از تو از میان خلق زیراکه تو بسبب طلب و جد ظلم کنی و ظالم غفلت کرده نمیشود از وی گفته است خدای تعالی وکذلک نولی بعض الظالمین بعضا همچنین می سپاریم بعضے ظالمان را ببعضے زیراکه تو در سرای بادشاهی هستی که بزرگ ست شان او و سخت است قوت او و جاری است خواست او و غالب ست حکم او و پاینده است بادشاهی او همیشه است فرمان او و باریک ست دانش او و رسان ست حکمت او و راست ست قضای او غائب نمیشود از و مقدار ذره در زمین و نه آسمان در نمیگذرد از ستم وی هیچ ستمگارے پس تو بزرگترین ظالمانی و بزرگ ترین ایشانی از روی گناه زیراکه تو شرک آوردی بخدا بسبب تصرف کردن تو در نفس خود و در خلق او بمیل نفس خود گفته است خدای تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء بدرستیکه خدا نمی آمرزد شرک آوردن را بوی و می آمرزد جز این را هر کسے را که میخواهد پرهیز کن شرک را البته و نزدیک مشو آنرا و یکسو شو از ان در حرکات و سکنات خود در روز و شب خود

در تنهائی و همنشینی خود بترس از گناه کردن در همه وجود در جوارح و دل و بگذار گناه را آنچه که ظاهر ست از وی و آنچه که پوشیده است ازان و مگریز از خدای تعالی پس دریابد ترا و منازعت مکن او را در قضای او پس پاره پاره میکند ترا و تهمت مکن او را در حکم او پس فرو گذارد ترا و غافل مشو از یاد او پس فراموش کند ترا و بیاگاهاند ترا و مبتلا گرداند ترا و نو پیدا مکن در سرای او حادثه پس هلاک کند ترا و مگو در دین وی بهوای نفس خود پس هلاک کند ترا و تاریک گرداند دل ترا و سلب کند ایمان ترا و معرفت ترا و برگمارد بر تو شیطان ترا و نفس و هوای ترا بر تو و شهوتهای ترا و اهل و عیال ترا و همسایهٔ ترا و یاران ترا و دوستان ترا و همه خلق خود را تا آنکه کژدمهای سرای ترا و ماران آنرا و پریان آنرا و باقی گزندگان را که در خانه باشند پس تیره گرداند زندگانی ترا در دنیا و دراز گرداند عذاب ترا در آخرت

مقاله بیست و چهارم - فرمود رضی الله عنه بترس گناه خدا را البته و لازم گیر دریاورا بالصدق و درباز طاقت خود را و کوشش خود را در طاعت او عذر خواهنده زاری کننده درویشی نماینده خشوع و خضوع کننده چشم فرو کرده نگاه نکننده بجانب خلق او و پیروی نکننده هوای نفس خود را و طلب نکننده عوضهای عبادت را نه در دنیا و نه در آخرت و نه طلب کننده بلندی را بسوی منازل بزرگ و مقامات ارجمند و یقین بدان اینکه تو بندهٔ اوئی و بنده و آنچه که او مالک بدان ست همه مر مولی راست طلب حق ندارد بنده بر خدای تعالی هیچ چیز را از چیزها نیکو دار ادب را و تهمت مدار خداوند خود را و هر چیز نزد او براندازه است نیست کسی پیش کننده مر چیزی را که پس گردانیده است و نیست پس افگننده مر چیزی را که پیش گردانیده است می آید ترا آنچه که مقدر است مر ترا بوقت و ساعت خود اگر خواهی و اگر نخواهی آزناکی مکن بر چیزی که قریب است که میباشد ترا و طلب مکن و دریغ مخور بر آنچه که آن مر غیر تراست پس چیزیکه نیست آن نزد تو خالی نیست از اینکه مر قسمت تست یا غیر تست پس اگر هست برای تو بسوی تو باز گردانیده است و تو بسوی آن کشیده و برده میشوی پس دریافتن از عرصه نزدیک حاصل است و آنچه که نیست مر ترا تو از وی باز گردانیده شدهٔ و او از تو روی گردانیده است پس از کجا باشد ترا دریافتن پس مشغول باش به نیک ادب در چیزی که تو در پی آن هستی از طاعت خداوند خود درین وقت که حال و حاضر ست و بالا مکن سر خود را و مایل مگردان گردن خود را بسوی غیر او

گفته است خدای تعالی لا تمدن عینیك الی آخره چنانچه گذشت پس بدرستیکه ترا نهی کرد خدای تعالی
زینت ملکن بهر دو چشمها
از نگریستن بسوی غیر انچه که استاده کرده است ترا دران و روزی گردانیده است ترا از قسمت خود در رزق
و فضل خود از طاعت خود و آگاهانیده است ترا که آنچه جز آنست فتنه است که انداخته است اوشان را دران و خوشنود
شدن تو بقسمت خود بهتر مر تراست و پاینده تر و افزون شونده تر و لائق تر و سزاوار تر است پس میباید که باشد این عادت
تو و جای بازگشت و سکونت تو و شعار و دثار تو و مراد و حاجت تو و میل و آرزوی تو میبابی از این کار همه مطلوب
را و میرسی باین بهر مقام و ترقی میکنی بسوی هر نیکی و بهر ناز و نعمت و خوشی و بهر گرانمایه گفت خدای تعالی
فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون ای میداند هیچ ذاتی
انچه که پنهان کرده شده است برای ایشان از انچه سبب سردی چشمهاست از جهت جزا دادن بانچه که عمل
کردند ایشان پس نیست هیچ عملی از عبادت خمسه و باز ماندن از گناهان همه بزرگتر است و نیست بزرگتر و محبوب تر
بسوی خداوند و مرضی تر نزد او از انچه ذکر کردم مر ترا توفیق دهاد خدای تعالی ما را و ترا بانچه که دوست میدارد و راضی است ازان

مقاله بست و پنجم - فرمود رضی الله عنه مگو البته ای محتاج دوست ای گردانیده شده
از وی روی دنیا و خداوندان او و ای گمنام از ذکر او تعالی و ای گرسنه و ای تشنه و ای برهنه تن
و ای تشنه جگر و ای پراگنده کرده شده در هر کنج از زمین از مسجد و جایهای خراب و ای مردود از هر در
و ای بر خاک چسپانیده شده از درویشی و محروم از هر مراد و ای شکسته و انبوه شده در دل وی
هر حاجت و مطلب اینکه بتحقیق خدای تعالی فقیر گردانید مرا و نه پیچید از من دنیا را و نیفگند مرا و گذاشت
مرا و دشمن داشت مرا و پراگنده کرد مرا و جمع نگردانید مرا و اهانت کنانید مرا و نداد مرا از دنیا بسندگی
و گمنام ساخت مرا و بلند نساخت آوازه مرا درمیان مردمان و برادران من و ریخت بر غیر من نعمت تمام را
میگردد و در نعمت در شب خود و روز خود و فضل داد او را بر من و بر اهل دیار من و حالانکه هر دو ما مسلمانیم
فراهم می آرد ما را مادر ما حوا و پدر ما آدم بهترین خلق آیا تو ای فقیر بتحقیق که کرده است خدا بتو آنرا ازیرا که گل
سرشت تو بی رنگ است و ندای رحمت خدا پی در پی رسیده است بر تو از صبر و رضا و یقین و موافقت
و علم و نورهای ایمان و توحید گرد آینده اند نزد تو پس درخت ایمان تو و نشانیدن آن و درخت تخم آن ثابت است

محکم برگ بیرون آرنده میوه دهنده طلب زیادتی کننده است شاخ بر شاخ شونده سایه افگنده است شاخها را پس آن درخت هر روز در زیادتی و بالیدن است پس نیست حاجت برای آن درخت بسوی خاک روبه و خس و خاشاک تا بالیده شود آن درخت و تربیت کرده شود بسبب آن و بتحقیق پرداخته است خدای تعالی کار ترا بران حال و داده است ترا در آخرت سرای بهشت و مالک گردانیده است ترا در روی و بسیار کرده است بخشش ترا در آخرت که نه هیچ چشم دیده است آنرا و نه گوش شنیده و نه خطور کرده بر دل آدمی گفته است خدای تعالی فلا تعلم نفس ما اخفی الی آخره چنانچه گذشت یعنی چیزیکه عمل کردند در دنیا از ادای کردن امرها و صبر کردن و برگذشتن نهی و سپردن و بازگذشتن بسوی وی در تقدیر و موافقت کردن مر او را در همه حالها و اما غیر تو ای فقیر که داده است او را خدای تعالی از دنیا و مالک گردانیده و نعمت داده او را و ارزان و تمام داده است بروی فزونی نعمت خود کرده است بوی این را از جهت آنکه محل ایمان او مثل زمین شورستان و سنگستان است نزدیک نیست که برجا ماند در روی آب و بروید در روی درختها و تربیت یابد در روی کشت و میوه‌ها پس ریخت بران زمین گوناگون خاک روبه را و جز ان و از انچه تربیت کرده شود بدان گیاه و درختان و مراد بآن خاکروبه دنیا و اسباب او ست تا نگاهدارد بسبب آن حطام دنیا انچه رویانیده است در دل وی از درخت ایمان و نهالهای اعمال پس اگر ببرد آن خاکروبه را از وی هر آئینه خشک شود گیاها و درختان و برطرف شود میوه‌ها پس ویران گردد سراها و خدای تعالی میخواهد آبادانی او را پس درخت ایمان تونگر سست است جای رستن او و تهی است از چیزیکه پر کرده شده است ازان درخت ایمان تو ای فقیر پس توانائی و پایندگی او بچیزی است که می بینی نزد او و از دنیا و گوناگون نعمتها پس اگر ببرد دنیا را با وجود سستی درخت خشک گردد درخت پس شود همان کفر و جحود و پیوستن بمنافقین و مرتدین و کافران مگر آنکه برانگیزد بسوی آن توانگر لشکرها از صبر و رضا و یقین و علم و انواع معرفتها پس قوی شود ایمان بوی پس درین هنگام باک نمیدارد آن شخص به برطرف شدن تونگری و نعمتها

مقاله بیست ششم مکشا روپوش و پرده از روی خود تا آنکه بیرون آئی از خلق و بگردانی

بجانب ایشان پشت دل خود را در همه احوال و دور شود هوای نفس تو بیشتر دور شود اراده و آرزوی تو پس فانی شوی از همه کونها در دنیا و آخرت پس بگردی همچو آوند رخنه دار باقی نمی ماند در تو خواهش جز خواهش پروردگار تو پس پر شوی بوجود پروردگار خود و نباشد مر غیر پروردگار تو در دل تو جای ماندن و نه جای دخل کردن و گردانیده شوی تو دربان دل خود و داده شود ترا شمشیر توحید و عظمت و کبریائی حق پس هر کسی که به بینی آنرا که نزدیک شد از فضای سینهٔ تو بسوی در دل تو بر اندازی سر او را از میان دو کتف او پس نباشد مر نفس را و میل ترا و خواهش و آرزوی ترا در دنیای تو و آخرت تو نزد تو سری بالا بر آمده و نه سخنی که شنیده شود و نه رای که پیروی کرده شود مگر باشد پیروی امر پروردگار را و ایستادن با امر وی و خوشنود بودن بقضای وی بلکه نیست شدن در قضا و قدر وی پس باشی بندهٔ پروردگار و امر وی و نه بندهٔ خلق و اعتقادهای ایشان پس چون همیشه شود این کار در دل تو همچنین زده شود گرد دل تو سراپردهای عزت و خندقهای عظمت و غلبهٔ کبریا و گرد کرده شود دل بلشکرهای حقیقت و توحید و ایستاده کرده شود نزد آن نگاهبانان از حق تا راه نیابد خلق بسوی دل تو از شیطان و نفس و هوا و خواهشها و آرزوهای ناحق و دعویهای دروغ پیدا شونده از طبعها و نفسهای امر کننده ببدی و گمراهیهای پیدا شونده از هواهای نفس پس درین هنگام اگر رفته است در تقدیر آمدن خلق پی در پی بسوی تو و پیاپی شدن و اتفاق کردن ایشان بر فضل تو برای آنکه برسند از نورهای درخشان و نشانهای روشن و حکمتهای نیکو رسان و کرامتهای پیدا و خارق عادات دائم و تا افزون کنند خلق بمشاهدهٔ اینها کارهائیکه بدان نزدیکی و عبادت جویند و مجاهدها و مشقتها در پرستش پروردگار خود نگاهداشته میشوی از ضرر ایشان همه و از میل کردن نفس بسوی هوای خود و عجب خود و از فخر کردن نفس و بزرگ شمردن وی خود را به بسیار نمودن اتباع با ایشان و بسبب پذیرفتن ایشان مر ترا و پیش آمدن رویهای ایشان بسوی تو و همچنین اگر مقدر هست آمدن زنی نیکو و حسین بکفایت روزگار خود و همه بار خود نگاهداشته میشوی از شر آن و برداشتن گرانی آن و از شر تابعان و قرابتیان وی و میگردد آن زوجه نزد تو بخشش و کفایت کرده شده از شر وی و سازدار گردانیده شده و پاکیزه گردانیده شده و صاف کرده شده

از خباثت و کینه و کدر و خشم و دغا و از خیانت کردن در غیبت پس باشد آن زن رام مر ترا درینوقت آن زن و کسان وی برداشته شده از تو بار آنها و دور کرده شده از تو رنجانیدن وے و اگر مقدر ست ازان زن فرزندے میباشد آن فرزند نیک و فرزند پاک باعث خنکی چشم گفته است خدای تعالی در شان زکریا واصلحنا له زوجه شایسته گردانیدیم مر او را زوجه او را و گفته است وهب لنا من ازواجنا وذریاتنا قرة اعین واجعلنا للمتقین اماما ای ببخش ما را از زنان ما و فرزندان ما خنکی دیده ها و بگردان ما را برای پرهیزگاران پیشوا و قول خدای تعالی واجعله رب رضیا و بگردان بار خدایا او را مرضی خود پس باشد این دعاهایکه درین آیتهاست کار کرده شده باین دعاها و قبول در حق تو اگر دعا کنی باینها یا دعا نکنی زیرا که این دعاها در محل خود در باب اهل خود شاست و سزاوار تر کسیکه شامل میشود باین نعمتها و مقابله کرده شود بآن کسے ست که اهل کرده شده برین مرتبه را و قائم کرده شده درین مقام و تقدیر کرده شده برای وے از فضل و قرب و همچنین اگر مقدر ست آمدن چیزے از دنیا زیان نکند در وقت فنا پس چیزیکه نصیب تست آن از دنیا چاره نیست از گرفتن آن و پاک گردانیدن آن مر ترا بفضل خدا و اراده او و بآمدن امر بگرفتن آن پس میگیری تو آنرا و حال آنکه تو فرمانبرداری کننده مر امر را ثواب داده میشوی بر گرفتن آن چنانکه ثواب داده میشوی بر کردن نماز فرض و روزه فرض امر کرده میشوی در چیزیکه نیست آن نصیب تو از دنیا بصرف گردانیدن آن بسوی خداوندان و یا از یاران و همسایگان و برادران که صاحب حق و فقیر اند از میان ایشان و خداوندان اقسام که مصارف زکوة اند بران وجهیکه میخواهد حال هر یک پس احوال میکشائی و ظاهر میکنی آنرا و نیست خبر مثل دیده شده پس میباشی درینوقت از کار خود بر خصلت سفید پاکیزه نیست گرد بروی و نه در شبهه انداختن و نه در وهم آمیختن و نه در شک و شبهه افتادن فالصبر الصبر لازم گیر صبر را الرضا الرضا لازم گیر رضا را حفظ الحال حفظ الحال لازم گیر نگاهداشت حال را الخمول الخمول لازم گیر گمنامی را الخمود الخمود السکون السکون لازم گیر آرام و آهستگی را الصموت الصموت لازم گیر خاموشی را الحذر الحذر لازم گیر ترسیدن را النجا النجا

لازم گیر شتافتن را الوحا الوحا لازم گیر پرهیز کردن الله الله ثم الله بترس خدا را الاطراق الاطراق لازم گیر
بر فرو افگندن الاغماض الاغماض لازم گیر چشم خوابانیدن الحیاء الحیاء تا آنکه برسد آنچه نوشته ست مدت
خود را پس گرفته شود دست ترا پس پیش آورده شوی و کشیده شود از تو آنچه که بر تست پیشتر فرو برده شوی
در دریاهای فضائل و نعمتها و عطاها پس پوشانیده شود بر تو خلعت نورها و سرها و علمهای نادر لذتے پس
نزدیک گردانیده شوی و حدیث کرده شوی و سخن کرده شوی و عطا کرده شوی و تونگر کرده شوی و دلیر کرده شوی
و بلند کرده شوی و خطاب کرده شوی تا اینکه الیوم لدینا مکین امین پس درین هنگام اعتبار کن
حالت یوسف صدیق را هنگامیکه خطاب کرده شد باین خطاب یعنی انک[1] الیوم لدینا مکین امین
بر زبان بادشاه مصر و بزرگ او و فرعون او بود زبان ملک مصر گوینده و بیان کننده مر این خطاب را
و خطاب کننده در حقیقت خدا بود بر زبان اهل معرفت سپرد کرده شد بیوسف علیه السلام ملک ظاهر
و آن بادشاهی مصر بود و ملک نفس و ملک معرفت و علم و نزدیکی و خصوصیت و بلندی مرتبه نزد او تعالی گفته است
خدای تعالی در بادشاهی ظاهر و کذلک مکنا لیوسف فی الارض یتبوأ منها حیث یشاء همچنین
تمکنت قدرت دادیم مر یوسف را در زمین یعنی زمین مصر فرود می آید از زمین هر جا که میخواهد و گفته است خدای تعالی
در تسلیم ملک نفس مر او را و کذلک لنصرف عنه السوء والفحشاء انه من عبادنا المخلصین ثابت داشتیم
یوسف را نزد فریب تا باز گردانیم از وی بدی را و زنا را بدرستیکه یوسف از بندگان خالص کرده ماست
و گفت خدای تعالی در ملک علم و معرفت مر او را ذلکما مما علمنی ربی انی ترکت ملة قوم لا یومنون
بالله ای آن تعبیر خواب شما از جمله معلوماتی ست که تعلیم کرده ست مرا پروردگار من بدرستیکه من
گذاشتیم کیش قومی را که ایمان ندارند بخدا پس چون خطاب کرده شوی تو باین خطاب ای صدیق اکبر
داده شوی نصیب تمام تر از علم بزرگ و تهنیت کرده شوی به توفیق دادن و به نعمتها دادن و بتوانائی
برکارها و به بادشاهی تمام و بحکم نافذ بر نفس و جز آن از چیزها و پیدا کردن چیزے عدم را
بحکم خداوند همه چیز حصول این نعمتها در دنیا باشد و عیش از آخرت و اما نعمت در
آخرت در دار السلام و بهشت بلند قدر پس نظر کردن بذات خداوند

---

[1] بدرستیکه نزد ما خداوند مرتبه و امانت دار گرفته شده ۱۲

بزرگ زیاده بر نعمتهای بهشت و منت نهادن است از حق و این آن آرزو است که آنرا نهایت و پایان نیست

مقاله بست هفتم

– فرمود رضی الله عنه بگردان نیکی و بدی را دو میوه از دو شاخ که از یک درخت اند یکی ازان دو شاخ می آرد میوهٔ شیرین را و دیگرے میوهٔ تلخ را پس بگذار شهرها و کشورها و کرانهای زمین را که برداشته میشود بسوی آن این میوه ها که گرفته شده اند ازین درخت و دور باش ازان کرانه ها و از اهل آن و نزدیک باش ازان درخت و باش نگهبان و خدمت کنندهٔ آن درخت ایستاده نزد وی و بشناس آن دو شاخ و آن میوه را و آن دو جانب را پس شو مائل بسوی شاخیکه آرنده است میوهٔ شیرین را پس درین هنگام باشد خورش و پرورش تو ازان میوهٔ شیرین و دور شو ازانکه بپیش روی بسوی جانب شاخ دیگر که آرندهٔ میوهٔ تلخ است پس بخوری از میوهٔ او پس هلاک کند ترا تلخی میوهٔ وی پس چون پیوسته باشی برین صفت باشی در راحت و آسودگی و ایمنی و سلامتی از همه آفات زیرا چه آفتها و گوناگون بلاها میزایند ازان میوهٔ تلخ و چون غائب شوی از درخت و سرگشته شوی در آفاق و پیش کرده شود پیش دست تو ازان میوه ها و حال آنکه آن میوه ها بهم آمیخته اند از تلخ و شیرین و جدا شونده نیند شیرین از تلخ پس بگیری ازان میوه ها یا بخوری پس بسا باشد که بیفتد دست تو بر میوهٔ تلخ پس نزدیک گردانی آنرا از دهن خود پس بخوری ازان میوه پاره ها را بخائی آنرا پس سرایت کند تلخی آن در اجزای کام تو در درون گلوی تو و مغز تو پس کار کند آن میوهٔ تلخ در تو و در روده ها و رگهای تو و در تمام اجزای بدن تو پس هلاک شوی بآن و انداختن تو باقی مانده را از دهن خود و شستن اثر وے دور نمیکند از تو زیان چیزیکه سرایت کرده است در بدن تو و سود نمیکند آنرا و اگر بخوری هم اول از میوهٔ شیرین و سرایت کند شیرینی آن میوه در تمام بدن تو سودمند شوی بآن و شاد کرده شوی پس کفایت نکند ترا آن یکبار خوردن پس چاره نیست از خوردن جز آن بار دوم پس ایمن نیستی ازانکه باشد میوه در بار دوم از میوهٔ تلخ پس فرود آید بتو چیزیکه ذکر کردم آنرا برای تو از زیان و هلاک پس نیکی نیست در دور بودن از درخت و در نا آکل بودن میوهٔ آن و سلامت در نزدیک بودن آن درخت و ایستادن با وی است پس

نیکی و بدی پیدا کردهٔ خداست و خدای تعالی خالق و روان کنندهٔ آنهاست گفته است خدای تعالی والله خلقکم

وما تعملون خدا پیدا کرد شمارا و آنچه میکنید و گفته است نبی صلی الله علیه وسلم والله خلق الجازر و جزوره
خدا پیدا کرد ذبح کننده و نحر کننده را و چیزیکه ذبح و نحر کرده شود و کارهای بندگان مخلوق خداست و کسب
بندگان است گفته است خدای تعالی ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون ای در آئید بهشت را بجزای
عمل که میکردید پاکی مر خدای را چه عجب رحیم و کریم است نسبت داد عمل را به بندگان و فرمود که ایشان مستحق شده اند
در آمدن بهشت بعمل خود و حال آنکه در آمدن بهشت بسبب توفیق و رحمت اوست مر ایشانرا در دنیا و آخرت
گفته است پیغمبر صلی الله علیه وسلم لا یدخل الجنة احد بعمله فقیل له ولا انت فقال ولا انا الا ان
یتغمدنی الله برحمته فوضع یده علی راسه ای در نمی آید بهشت را هیچ یکی بسبب عمل خود
پس گفته شد مر آنحضرت را و تو نیز پس فرمود من نیز مگر آنکه بپوشد مرا خدای تعالی برحمت خود پس
بنهاد آنحضرت دست مبارک خود را بر سر شریف خود روایت کرده شده است آن در حدیث عائشه
رضی الله عنها پس چون باشی مطیع مر حکم خدا را فرمانبرداری کننده امر او را باز آینده نهی او را سپارنده
خود را بوی در تقدیر وی نگاهدارد ترا از بدی خود و فضل کند بر تو به نیکی خود نگاهدارد ترا از همه بدیها از روی
دین و دنیا اما از روی دین دلیل بران قول اوست عز و جل کذلک لنصرف عنه السوء الی آخره
چنانچه گذشت اما حمایت از روی دنیا دلیل بران قول وی است ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم
وامنتم چه کار دارد الله تعالی بعذاب کردن شمارا اگر شکر گوئید و ایمان آرید مسلمان شکر گوینده چه میکند
بلا نزد او و وی بسوی عاقبت نزدیکتر است از بلا زیرا که مسلمان در مقام زیادتی است از نعمت از آنچه
که او شکر گوینده است گفته است خدای تعالی لئن شکرتم لازیدنکم پس ایمان تو می میراند زبانه آتش را
در آخرت که آن سبب عقوبت بر گنهگار است پس چگونه نمیراند آتش بلا را در دنیا بار خدایا مگر آنکه باشد
بنده از مجذوبان که برگزیده شده اند برای دوستی خاص و خلوص محبت و صفای او پس چاره نیست
از بلا بران بنده تا صاف شود بسبب آن از چرک هواهای نفس و از میل کردن بانچه که طبعها میخواهند آنرا
بسکون بسوی خواهشهای نفس و لذتهای او و بآرمیدن بسوی خلق او و به خوشنود شدن از نزدیکی
خلق و آرام یافتن بسوی ایشان و بر جا بودن با آن و شادمانی یافتن با ایشان پس مبتلا کرده میشود

با آنکه بگذارد همه این آلایشها پس پاک شود دل ببرآمدن اینها و باقی ماند توحید پروردگار و معرفت حق و جاهای درآمدن علوم غیب. از انواع سرها و علمها و نورهای نزدیکی زیرا چه بدرستیکه دل خانه ایست که نمی گنجد در وی دو کس گفته است خدای تعالی ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه نگردانیده است خدای تعالی هیچ کسی را دو دل در درون وی و نیز فرمود ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة فاخرجوا الاعزة عن طیب المنازل ونعیم العیش بدرستیکه پادشاهان چون درآیند در دیهی را خراب سازند آنرا و بگردانند گرامی و سرکشان دیه را خوار پس بیرون می آرند عزیزان را از خوشی خانها و ناز و نعمتهای زندگانی بود و بیش ازین سلطنت بر دل مر شیطان و هوا و نفس را و بودند جوارح جنبنده بامر ایشان از انواع گناهان و باطلها و گمراهیها پس دور شد آن سلطنت و تصرف پس آرام یافتند جوارح و خالی شد سرای پادشاهی که آن دل است و پاکیزه شد صحن سرای دل که آن سینه است اما دل پس گشت جای سکونت مر توحید و علم و معرفت را و اما صحن دل پس گشت جای فرود آمدن واردات و چیزهای شگفت از غیب پس همه این انوار و اسرار نتیجه بلا و میوهٔ اوست گفته است صلی الله علیه وسلم انا معاشر الانبیاء الی آخره چنانچه گذشت و نیز گفت انا اعرفکم بالله واشدکم له خوفا من عارف ترین شما ام بخدا و سخت ترین شما مر او را از روی ترس پس هر کسی که نزدیک است از پادشاه سخت است خطر و پرهیزیدن وی زیرا که وی در مکانی است که می بیند او را پادشاه پنهان نیست بر ملک تصرفهای او و حرکات او و نگریستنهای او پس اگر بگوئی که همه خلق نزد خدا مثل یکدیگر است پوشیده نیست بر خدا از خلق هیچ چیز پس چه فائده است مر این سخن را گفته شود مر ترا در جواب هرگاه که بلند شد منزلت او و بزرگ است رتبه او نزد حق بزرگ شد خطره او زیرا که واجب شد بر وی شکر آنچه که انعام کرده است او را از نعمتهای بزرگ و فضلهای خود پس اندک چپ و راست نگریستن از خدمت او کوتاهی کردن است در شکر وی و آن کوتاهی کردن نقصان است در طاعت او گفته است خدای تعالی یا نساء النبی من یات منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین ای زنان پیغمبر هر که بیارد از شما بدی هویدا را دو چند کرده شود مر او را

عذاب از عذابیکه جز شمار اکرده شود گفت خدای تعالی این وعید را مر زنان پیغمبر را از کمال نعمت خود
بر ایشان بسبب اتصال ایشان به پیغمبر پس چگونه کسے که باشد متصل بخدا و بقربهای بزرگ ست
خدای تعالی بزرگی عظیم از مانند کردن بخلق وے نیست مانند او هیچ چیز و او ست شنوا و بینا

مقاله بست هشتم۔ فرمود رضی الله عنه آیا میخواهی آسایش و خوشی و آسودگی و
شادی را و راحتے و آرام را و ناز و نعمت را حال آنکه تو هنوز در کوزهٔ آهنگرانی برای پختن و گداختن
و میرانیدن نفس و جنگ کردن با هوای او و دور کردن مرادها و عوضها در دنیا و آخرت و بتحقیق
باقی مانده است در تو بقیه از اینها پیدا و هویدا آهسته روای شتابنده آهسته باش و تیز مرو اے
چشم دارنده در بسته است تا دور کردن اینها و حال آنکه باقی مانده است بر تو از ان بقیه و در تو
ذرهٔ از ان هست مکاتب بنده است تا باقی است بروی یکدرم تو روی برگردانیده شدها از در قبول
تا که باقی است بر تو از دنیا برابر مکیدن خستهٔ خرما دنیا هوای تو و خواست تو و آرزوی تو و دیدن تو
هر چیزے را از چیزها بطریق میل و جستن مر چیزے را از چیزها و نگریستن نفس تو بسوی چیزے
از عوضها در دنیا و آخرت است پس مادام که در تو چیزے ازین چیزها است پس تو هنوز در فانی ساختن
آتی پس ساکن باش تا حاصل شود فنا بتمام و کمال پس بیرون آورده شوی از کوزه و تمام ساخته شوی
زرگری و آراسته شوی به پیرایه و پوشانیده شوی جامه و خوشبو ساخته شوی و بخور کرده شوی پستر
برداشته شوی بسوی پادشاه بزرگتر پس خطاب کرده شوی وانک الیوم لدینا مکین امین
پس انس داده شوی و نرمی کرده شوی و خورانیده شوی از غذای فضل و از فضل پوشانیده شوی
و نزدیک بسیار نزدیک کرده شوی و خبردار کرده شوی بر سرها و حال آنکه آن سرها از تو پوشیده نباشد
پس توانگر گردانیده شوی ازین نعمتها از همه چیزها آیا نمی بینی بسوی ریزهای زر از هم جدا افتاده
در باخته شده دست بدست گردانیده شده بامداد کننده و شبانگاه کننده در دست خوشبو فروشان
و بقالان و گوشت فروشان و دباغان و روغن نفط فروشان و جامه پاک کنندگان و خداوندان
پیشهای گرانمایه و پیشهای فرومایه کمینه پلید بعد ازان جمع کرده میشود آن ریزها پس گردانیده میشود

در بوته زرگر پس میگدازند آنجا بفروختن آتش بروی پیشتر بیرون آورده میشود از بوته پس کوفته میشود به نیک و نرم کرده می شود و ملایم کرده میشود پس زرگری کرده میشود پس زیور ساخته میشود پیشتر جلا داده میشود خوشتر کرده میشود پس گذاشته میشود در بهترین جایها و مکانها از پس در بسته ها در گنجینه ها و صندوقها و در جایهای تنگ و تیره یا پیراسته میشود بوی عروس و آراسته میشود و گرامی داشته میشود و گاهے میباشد عروس از بادشاه بزرگتر پس برده میشوند ریزه هاے زر از دستهای و باعث گران بسوی نزدیکی بادشاه و مجلس وی پس از گداختن و کوفتن پس همچنین توئی ای مؤمن وقتیکه صبر کنی بر جاهای روان شدن تقدیر و راضی باشی بقضای الهی در همه حال نزدیک گردانیده شوی بسوی خداوند خود در دنیا پس نعمت داده شوی بمعرفت و علمها و سرها و ساکن کرده شوی در آخرت در بهشت با انبیا و صدیقان و شهیدان و صالحان در همسائگی رحمت خدا و در سرای وی و نزدیکی وی و انس بوی پس صبر کنی و شتابی مکن و راضی باش بقضای الهی و تهمت منه پس در می یابد ترا سردی عفو وی و شیرینی معرفت وی و لطف و کرم و نعمت وی

مقاله بست نهم

فرمود رضی الله عنه در قول نبی صلی الله علیه وسلم کاد الفقر ان یکون کفرا نزدیک هست که فقر باشد سبب افتادن در کفر ایمان می آرد بنده بخدا و می سپارد همه کارها را بسوی خدا و اعتقاد می دارد که آسان کردن رزق از وست و اعتقاد دارد که هر چیز که رسید او را نبود که خطا کند او را و هر چیز که خطا کرد و نرسید او را نبود که برسد او را و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه. و اعتقاد میکند هر که تقوی میکند خدا را آسان میگرداند خدای تعالی او را راه بیرون شدن و روزی میرساند او را از انجا که گمان نمیدارد و هر که توکل کند بر خدا پس آن خدا بس هست او را و میگوید بنده این را در وقتیکه آن بنده در عافیت و توانگری هست پیشتر مبتلا میگرداند خدا او را ابتلائے و فقرے پس شروع میکند آن بنده در حق خواستن و زاری کردن پس نمیکشاید خدا آن بلیه را از وی پس درین هنگام ثابت میشود قول علیه الصلوة والسلام کاد الفقر ان یکون کفرا پس بنده که لطف خواهد خدای تعالی بوی بکشاید از ان بنده آنچه که با اوست پس در میاید خدا آن را

بعافیت و توانگری و توفیق دہد آنرا برای شکر و سپاس و ستایش کردن پس ہمیشہ میدارد مراورا عافیت و توانگری تا وقت مردن و کسیکہ خواہد خدای تعالی فتنۂ اورا ہمیشہ میدارد بلا و فقر اورا پس گسستہ میگردد از وی مدد ایمان او پس کافر میشود بسبب اعتراض کردن و تہمت نہادن مر حق را و شک کردن وعدۂ او پس بمیرد کافر بخدا و منکر بآیات او و خشمگین بر پروردگار خود و بسوی این اشارت کردہ ہست پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان اشد الناس عذابا یوم القیمۃ رجل جمع اللہ لہ بین فقر الدنیا وعذاب الآخرۃ نعوذ باللہ من ذلک بدرستیکہ سخت ترین مردم از روی عذاب در روز قیامت مردی ہست کہ جمع کردہ است خدای تعالی مراورا میان فقر در دنیا و عذاب در آخرت پناہ میخواہیم بخدا ازان و اینست فقر فراموش کنندہ از خدا کہ پناہ طلبیدہ ہست ازان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و مرد سوم آن کسی ہست کہ خواستہ است خدای تعالی برگزیدن و پاک کردن اورا و گردانیدہ ہست اورا از خواص خود و دوستان و محبوبان خود در ظاہر و باطن وارث پیغمبران خود و مہتر اولیای خود و بزرگ بندگان خود و دانایان ایشان و حکیمان ایشان و شفاعت کنندگان ایشان و شحنۂ ولایت ایشان و پس روی کردہ شدۂ مسلمانان و تعلیم کنندۂ ایشان و راہ نمایندہ بسوی خداوند ایشان و براہ آرندہ بسوی روشن راہ و بسوی پرہیز کردن از راہ ہلاک فرستادہ ہست خدای تعالی بسوی آن شخص کوہہای صبر را و دریاہای رضا را و موافقت و فنا در فعل خداوند بعد ازان در می یابد اورا خدا بعطای بسیار و بناز و نعمت می پرورد اورا در ساعتہای شب و کرانہای روز در حالت جلوت و خلوت گاہے در ظاہر و گاہے در باطن بگوناگون لطف و نصیب و عطا پس پیوستہ می باشد مراورا این تا ہنگام موت

مقالہ سی ام - فرمود رضی اللہ عنہ چہ عجیب بسیار ہست کہ میگوئی چہ کار کنم کہ بمقصود رسم و چہ چارہ است پس گفتہ میشود ترا بایست بجای خود و در مگذر از حد خود تا آنکہ بیاید ترا کشایش از جانب او تعالی کہ امر کردہ است ترا بایستادن در جائیکہ تو در آئی گفتہ ہست خدای تعالی اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا اللہ ای صبر کنید و زور آرید در صبر کردن و ربط دارید و پرہیز کنید خدا را امر کردہ ترا حق تعالی ای مومن بصبر کردن پستر بمبالغہ در صبر و باہم ربط داشتن و نگاہداشتن و ملازمت نمودن بران

بعد از آن ترسانید ترا بگذاشتن صبر پس گفت واتقوا الله پرهیز کنید خدا را در ترک کردن آن
یعنی ترک نه نهید صبر را زیرا که بهتری و سلامتی در صبر است گفته است پیغمبر صلی الله علیه وسلم
الصبر من الایمان کالرأس من الجسد ای صبر از جزو ایمان است چنانچه سر از بدن و گفته شده است
که هر چیزی را ثواب باندازه است مگر ثواب صبر که بیحد و اندازه است گفته است خدای تعالی
انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب پس چون پرهیزگاری کنی حق او در نگاهداشتن
تو مر صبر را و مبالغه کردن در نگاهداشت حدها تا خبر میرساند چیزی را که نوید داده ترا در قرآن خود
و آن قول وی است من یتق الله یجعل له مخرجا الی اخره و میباشی بصبر کردن تو تا بیابید
کشایش از جمله متوکلان و بتحقیق وعده کرده است خدای تعالی ترا بکفایت پس گفته است
ومن یتوکل علی الله فهو حسبه و میباشی با صبر کردن و توکل نمودن از جمله نکوکاران و بتحقیق
وعده است ترا بجزا پس گفته وکذالک نجزی المحسنین ای همچنین جزا دهیم نیکوکاران را و دوست
میدارد خدا ترا بوجود احسان از آنچه که او گفته است ان الله یحب المحسنین بدرستیکه خدا دوست
میدارد احسان کنندگان را پس صبر کردن سر همه نیکیها و سلامتی است در دنیا و آخرت و از مقام صبر بالا
میرود مؤمن بسوی حالت رضا و موافقت پس تر فنا در فعلهای خدا که حالت بدلیت و غیبت است پس تو بسوی آنکه
بگذاری این مقام را پس فرو گذاشته شوی در دنیا و آخرت و فوت شود از تو نیکی هر دو جهان
مقاله سی و یکم - فرمود رضی الله عنه چون بیابی در دل خود دشمنی کسی و یا دوستی کسی پس عرض
کن عملهای او را بر کتاب و سنت پس اگر باشد کردارهای او در کتاب و سنت دشمن داشته شده پس
شاد شو بموافقت کردن تو مر خدا را و رسول او را و اگر باشد عملهای او در کتاب و سنت دوست داشته شده
و تو دشمن میداری آنرا پس بدانکه تو صاحب هوائی دشمن میداری او را بهوای نفس خود ستم کننده او را
بدشمن داشتن تو او را و نافرمانی کننده مر خدا و رسول او و مخالفی مر ایشان را پس توبه بکن بسوی خدا
از دشمنی تو آنرا و بخواه از خدا دوستی آن شخص را و جز او را دوست از دوستان خدا و اولیای وی
و برگزیدگان وی و نیکوکاران از بندگان وی تا باشی موافق مر خدا را در دوست داشتن دوستان وی

وهمچنین مکن در شان کسے که دوست میداری اورا یعنی عرض کن عملهای اورا بر کتاب وسنت پس اگر باشد عملهای آن شخص محبوب در کتاب وسنت پس دوست دار آنرا و اگر باشد عملهای او دشمن دانسته شده پس دشمن دار آنرا تا دوست نداری اورا بهوای نفس خود و دشمن نداری بهوای خود و بتحقیق تو امر کرده شدهٔ بمخالفت کردن هوای نفس خود را گفته است خدای تعالے لا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله پیروی مکن هوای نفس را پس گمراه گرداند ترا از راه خدا

مقاله سی و دوم - فرمود رضی الله عنه چه عجب بسیار است که میگوئی هر کسے که دوست میدارم اورا همیشه نمی ماند صحبت من اورا پس در آورده میشود مانع در میان ما یا بغائب شدن یا بمردن وی یا بواقع شدن دشمنی و گوناگون حالها بهلاک شدن و گم شدن از دست پس گفته میشود که آیا نمیدانی ای دوست داشتهٔ خدا خواهش و عنایت نموده شده بوی رشک کرده بجهت وی بر دیگران و بر وے آیا نمیدانی بدرستیکه خدای تعالی غیرت برنده است پیدا کرده ترا برای خود و میجوئی اینکه باشی مر غیر اورا اما نشنیدهٔ قول خدای عز و جل یحبهم ویحبونه دوست میدارد خدا ایشان را و ایشان دوست میدارند اورا و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون پیدا نکردم پری و آدمی را مگر برای آنکه پرستند مرا آیا نشنیدهٔ سخن رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا احب الله عبدا ابتلاه فان صبر اقتناه قیل وما افناه قال لم یذر له مالا ولا ولدا ای چون دوست دارد خدا بنده را ابتلا میگرداند اورا پس اگر صبر کرد گرد می آرد اورا برای خود گفته شد چیست معنی قول تو افناه فرمود آنحضرت که نمیگذارد مر بنده را نه مال و نه اولاد زیرا چه چون باشد مر بنده را مال و ولد دوست میدارد آنهارا پس شاخ شاخ میشود دوستی مر پروردگار خود را پس کم میشود و پاره میشود محبت پس میشود محبتش مشترک در میان خدا و میان غیر او و خدا نمی پذیرد شریک او وی غیرت برنده است و عالی است مر هر چیز او بالای هر چیز است پس هلاک میسازد و نیست و گم میگرداند شریک خود را تا ساده گرداند دل بندهٔ خود را برای خود بے آمیزش چیزے دیگر پس ثابت میشود درین وقت معنی قول او تعالی یحبهم ویحبونه تا وقتیکه پاک گردد دل از شریکان و همتایان از اهل و مال و ولد و لذتها و شهوتها و جستن ولایتها و ریاستها و کرامتها

و حالتها و منزلها و مقامها و بهشتها و درجها و نزدیکی ها و قربها پس باقی نماند در دل هیچ خواهشے و آرزوے پس بگردد همچو آوند رخنه دار که ثابت نمی ماند درو چیزے روان ثابت نمی ماند در دل خواهش چیزے از چیزها زیرا که دل شکسته شده است بفعل خدا هرگاه که پیدا شد در دل خواهش بشکست آنرا فعل خدا و غیرت او پس زده شد گرد دل سراپرده های عظمت و قهر و بزرگی و ترس و کاویده شد از پس آن خندقهای بزرگی و سطوت پس رهائی نمی یابد بسوی دل ارادهٔ چیزے از چیزها پس درین هنگام زیان نمیکند دل را وجود اسباب از مال و ولد و اهل و اصحاب و کرامتها و حکمتها و عبارتها زیرا که همه اینها میباشد بیرون دل پس غیرت نمی برد خدا بلکه می باشند همه چیزها کرامت از جانب خدا مر بندهٔ خود را و نعمت و بخشایش و روزی و سبب نفع رسانیدن مر کسانے را که وارد میشوند برو پس گرامی کرده میشوند این واردات باین اشیا و رحمت کرده میشوند و نگاهداشته میشوند از جهت گرامی بودن بنده بر خدای عز و جل پس میباشد بنده بدرقه مر ایشان را و جای استواری و پناه و شفاعت کننده در دنیا و آخرت

مقالهٔ سی و سوم فرمود رضی الله عنه مردم همه بر چهار قسم اند یکے مردیست که نه زبان او راست و نه دل وی منسوب است بعام ناآزموده کار و بے تمیز است خرد و خوار است قدری نمی نهد خدا او را و نیست هیچ نیکی در وی و مانند آن ردی و زبون اند نیست قدر مر ایشان را مگر آنکه در گیرد ایشانرا خدای تعالی بمهربانی خود پس هدایت دهد دلهای ایشانرا بایمان و بجنباند جوارح ایشان را بطاعت خود پس بپرهیز ازینکه باشی از انها و پناه مگیر بایشان و اعتقاد مگیر بایشان و مایست میان ایشان زیرا که بدرستیکه ایشان خداوندان عذاب و خشم و بے رضای آلهی اند و ساکنان نار و کسان اویند پناه میجویم بخدا از صحبت ایشان مگر آنکه باشی از دانایان بعلم خدا و از تعلیم کنندگان نیکی و از راه نمایندگان دین و کشیدگان او و خواهندگان او پس لازم گیر اینچنین مردمانرا و بیا پیش ایشان و بخوان ایشانرا بطاعت خدا و بترسان از گناهان بخدا پس باشی نزد خدا بزرگ پس داده شود ترا ثواب پیغمبران و رسولان گفته است صلے الله علیه وسلم مر علی را کرم الله وجهه

لان یهدی الله بهداک رجلا خیر لک مما طلعت علیه الشمس ای هر آئینه رسانیدن خدا

بمقصد بواسطه راه نمودن تو مردیرا بهتر است مر ترا از هر چه که طلوع کرده است برو آفتاب و مرد دوم شخصی که زبان دارد نه دل پس گویائی میکند بحکمت و خود عمل نمیکند بران میخواند مردمانرا بسوی خدا و حال آنکه خود میگریزد از وی پس بد می شمرد عیبی خود را و همیشه باشد او برانند آن عیب در ذات خود و ظاهر میکند برای مردم پارسائی را و جنگ میکند خدا را بگناهان بزرگ چون خلوت میکند با کسی گویا گرگی است که بروی جامهاست و او ست آن کسی که ترسانیده است از وی پیغمبر صلی الله علیه وسلم میفرماید اخوف ما اخاف علی امتی کل منافق علیم اللسان ترسیده شده تر است از هر چه میترسم من بر امت خود هر منافقی که برو زبان است و در حدیث دیگر است اخوف ما اخاف علی امتی علماء السوء ترسیده شده تر است از آنچه می ترسم بر امت خود که بد را از نیک می شناسند و بد میکنند پناه می جویم بخدا ازین صفت پس دور باش ازین دیگر نیز از وی تا نه رباید ترا بزبان شیرین خود پس بسوزد ترا بآتش گناهان وی و بکشد ترا بدبوی درون وی و دل وی و مرد سوم کسیکه دل دارد نه زبان و وی مومن است که پوشیده است خدای تعالی از خلق خود و فرو هشته است بروی پرده و بینا کرده است او را بعیبهای نفس وی و روشن گردانیده است دل او را و آشنا گردانیده است دشواریهای آمیزش مردم را و نامبارکی سخن و گویائی را و بیقین دانسته است آن مرد اینکه سلامتی در خاموشی و گوشه گیری است چنانکه گفته است پیغمبر علیه السلام من صمت نجا هر که خاموشی گرفت برست و همچنانکه فرموده ان للعبادة عشر اجزاء تسعة منها فی الصمت بدرستیکه عبادت را ده جزو است نه از ان در خاموشی است پس این مرد ولی خداست در سری که با خدا دارد محفوظ و سلامت است از آفت خداوند عقل تمام است و همنشین خداست نعمت داده شده بروی پس نیکی همه نیکی نزد او ست پس لازم گیر او را و یاری او را و آمیزش او را و چاکری او را و دوستی نمودن بسوی وی و بپرداختن حاجتهای او که عارض شوند مر او را و شنفتهائیکه متشفع گردد وی در ان پس دوست دارد ترا خدای تعالی و برگزیند ترا و در آرد ترا در گروه دوست داشته شدگان و بندگان صالحان خود ببرکت آن مرد انشاء الله تعالی و مرد چهارم صاحب زبان و دل است و آن مرد خوانده شده است در عالم ملکوت

بزرگی چنانچه آمده است در حدیث من تعلم وعمل وعلم ادعی فی الملکوت عظیما هر که آموخت وعمل کرد وآموزانید خوانده میشود در ملکوت عظیم واین مرد عالم بخداست وبآیات وی بامانت نگاهداشته است در دل وی دانشهای غریب واقف گردانیده است اورا خدای تعالی بر رازهائے که پوشیده است آنرا از غیر او وبرگزیده اورا وبنواخته اورا وکشیده است اورا بسوی خود وراه نموده است اورا وبالا برده است اورا بقرب خود وکشاده است سینهٔ اورا برای پذیرفتن آن سرها وعلمها وگردانیده است خدای تعالی اورا دانشمندے بزرگ وخواهنده مر بندگان را وترساننده مر ایشان را وحجت ودلیل است درمیان ایشان راه راست نماینده وپایندهٔ شفاعت کننده وقبول کرده شده شفاعت اورا راست گوینده وراست گو دانسته شده است وخلیفه وجانشین پیغمبران ورسولان خود را بر ایشان درودها وسلامتها وبرکتها است پس این مرد نهایت وپایان است در بنی آدم نیست هیچ مرتبه بالای مرتبهٔ او مگر نبوت پس لازم گیر اورا وبپرهیز ازانکه مخالفت کنی اورا وبگریزی اورا وکناره گیری اورا ودشمنی داری ازو وترک کنی پذیرفتن را ازوی در رجوع کردن بسخن وی ونصیحت وی زیراکه سلامتی در چیزیست که میگوید او ونزد اوست وهلاکی وگمراهی نزد غیر اوست مگر کسیکه توفیق دهد اورا خدای تعالی ومدد کند اورا بدرستی ومهربانی پس بتحقیق قسمت کردم برای تو آدمیان را پس نگاه کن برای نفس خود اگر هستی نظر کننده وپرهیز کن بر نفس خود را اگر هستی پرهیز کننده مر او را ومهربانی کننده بر نفس راه نماید مارا خدای تعالی وترا بر چیزیکه دوست میدارد او تعالی اورا وخوشنود میباشد ازان در دنیا وآخرت بسبب رحمت خود

مقاله سی وچهارم- فرمود رضی الله عنه چه عجب بسیار است خشم گرفتن تو بر پروردگار خود وتهمت نهادن تو مر او را وعیب کردن تو بر وی ونسبت کردن تو مر او را بستم ودرنگ شمردن تو مر او را در روزی رسانیدن وتونگر ساختن ودور کردن بلاها واندوهها آیا نمیدانی که مر هر مدت را سرنوشتے است ومر هر بلا واندوه را غایتے وانتهائی وسپری شدن است پیش نمیشود آن مدت وپس نمیرود وقتهای بلا دگرگون نمیشود پس نگردد بلاها عافیتها ووقت سختی نمیگردد وقت نرمی وحالت درویشی نمیگردد توانگری نیکو نگاهدار ادب را ولازم گیر خاموشی را وشکیبائی را ورضا وموافقت را

مر پروردگار خود را و توبه کن از ناخوشی خود را بر قضا و تهمت کردن تو مر او را در فعل او و نیست در درگاه او
تمام گرفتن حق از بندگان و کینه کشی کردن بیگناه و به مقتضای طبع کینه چنانکه آن حق بندگان نسبت
بعضی را در حق بعضی پروردگار تنهاست به همیشگی و سابق است همه چیزها را و پیدا کرد همه را و پیدا کرد
مصلحتهای همه را و فسادهای همه را پس دانست آغاز و انجام همه را و سپری شدن همه را و پایان کار
همه را وی تعالی داناست در کار خود و استوار است در کارگری خود مناقضه نمیکند در کار خود
نمیکند کار بیفائده را پیدا نمیکند باطل را ابا زی روا نیست بر وی صفتهای عیب و نه نکوهیدن
در کارهای او چشم دار گشادگی راه اگر عاجز شوی از موافقت وی تعالی و از رضا و قضا در فعل او
تا آنکه برسد نوشت مدت خود را پس این حالت بلا متبدل شود بقدر آن بگذشتن زمان و سپری
شدن مدتها چنانکه میگذرد زمستان و کشف میکند تابستان و بپایان میرسد شب و میرسد روز
پس اگر طلب کنی روشنی روز و شعاع او را میان وقت مغرب و عشا داده نشود ترا بلکه زیادتی
میکند در تاریکی شب تا وقتیکه رسد تاریکی شب نهایت خود را و برآمد فجر بیاید روز بروشنی خود بجوئی
روشنی را یا بخواهی آنرا یا خاموش باش و ناخوش داری آنرا پس اگر بخواهی باز آوردن شب را
درین هنگام اجابت کرده نشوی دعای خود را و داده نشوی زیرا که تو طلب کردی چیزیرا در غیر وقت وی
و هنگام وی پس باقی مانی در رنج خورنده و برنده از مقصود خشم گرفته و شرمنده پس بگذار این همه را
و لازم گیر موافقت را و نیک گمانی را به پروردگار خود و صبر نیک را پس انچه هست برای تو
باز داشته نمیشود و از انچه نیست نصیب تو داده نمیشود ترا هر آینه بقای من سوگند من است بدرستیکه
تو میخوانی و زاری میکنی بسوی پروردگار خود بدعا کردن و خواری نمودن بجهت پرستش و بجای آوردن
امر او را در قول وی ادعونی استجب لکم و در قول وی تعالی واسألوا الله من فضله و جز این
از آیات و اخبار و تو دعا میکنی او را و او قبول میکند آنرا برای تو نزد رسیدن وقت و مدت اجابت
وقتیکه خواهد خدای تعالی و باشد برای تو دران صلاح حال دنیا و آخرت تو موافق گرد اجابت کردن
دعا را و دادن سوال را بمقتضای حق با نجام رسیدن مدت آن تهمت منه خدا را در تاخیر اجابت دعا

و طول مشو از دعا کردن خود را زیرا که بدرستیکه تو اگر سود نمیکنی زبان نمیکنی اگر اجابت دعا تو نکرد شتاب ثواب دهد ترا بدرنگ پس بتحقیق آمده است در حدیث ان العبد یری فی صحائفه یوم القیامة حسنات لا یعرفها فیقال له انها بدل سؤالك فی الدنیا الذی لم یقدر قضاءه فیها ای بدرستیکه مؤمن خواهد دید در نامهٔ اعمال خود روز قیامت نیکی ها را که نمی شناسد آنرا پس گفته خواهد شد مر او را اینها عوض دعا کردن تست در دنیا که مقدر نبود آن مسئول در ان یا چنانکه این حدیث وارد است پس کمترین حال تو اینست که باشی یاد کننده مر پروردگار خود را و به نیکی داننده مر او را از جهت آنکه میخواهی از وی و نخواستی از غیر او و فرود نیاوردی حاجت خود را بغیر وی پس تو در میان دو حالی در همه اوقات خود در شب تو و روز تو تندرستی تو و بیماری تو و محنت تو و نعمت تو و سختی تو و سستی تو تا که خاموش میباشی از سوال و راضی می باش بقضا و موافق و فرو هشته میباش مر فعل او را مانند مرده در دست شوینده و همچو طفل شیر خوار در دست دایه و مثل گوی در پیش سوار میگرداند او را بچوگان پس میگرداند ترا تقدیر هر گونه که میخواهد اگر باشد ناز و نعمت پس مطلوب از تو سپاس و ستایش است و از خدا زیادتی در بخشش چنانکه گفته است لئن شکرتم لازیدنکم و اگر باشد مقدر سختی و بلا پس مقصود از تو صبر و موافقت است بتوفیق خدا و ثابت داشتن و یاری دادن و درود فرستادن و مهربانی کردن از خدا است بفضل وی چنانکه گفته است عزیز است از هر گوینده ان الله مع الصابرین خدا با صابران است بیاری دادن و ثابت داشتن چنانچه گفته است خدای تعالی ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم اگر یاری دهید شما خدا را یاری میدهد شما را خدا و برجای میدارد پاهای شما را پس چون یاری دهی خدا را در مخالفت نفس و هوای خود بترک کردن اعتراض بر خدا و خشم گرفتن بفعلیکه میکند در تو و باشی جنگ کننده برای خدا بر نفس خود و شمشیر زننده برای خدا بر وی و هرگاه که بجنبد بکفران نعمت و شرک خفی ببری سر او را بصبر کردن و بموافقت نمودن تو مر پروردگار خود را و آرامیدن بفضل و وعدهٔ وی و خوشنود بودن بآن بر دو باشد خدای تعالی مر ترا یاری دهنده و نگاهدارنده اما ترتیب ورود مهربانی بران پس دلیل قول خداست

وبشر الصابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله وانا اليه راجعون اولئك عليهم
صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون ای مژده ده صبر کنندگان را آنکسانیکه چون
برسد ایشان را مصیبت بگویند بدرستیکه ما برای خدائیم و بسوی او باز گردنده ایم باینکه برین جماعت
درودهاست از پروردگار ایشان و مهربانیها و ایشانند راه راست یابنده و حالت دیگر آنکه زاری
کنی بسوی پروردگار خود بدعا و سوال از جهت بزرگ داشتن مر حضرت خدا را و فرمان بجا آوردن
امر او را و در پیش نهادن شئ در جای خود است زیرا که خدای تعالی خوانده است ترا بسوال بسوی خود و گردانیده است
آن را توجه بجانب خود و پیغمبر از تو بسوی خود و سبب پیوند و پیوستگی نزد خود بشرط گذاشتن تهمت و خشم نگرفتن
بروی نزد تاخیر اجابت تا وقت معهود اندازه کن میان این دو حالت و در مگذر از حد این هر دو پس
بدرستیکه نیست شان اینکه آنجا حالت دیگر و رای این هر دو پس پرهیز از آنکه باشی از ستم کنندگان
که از حد گذرندگان اند پس هلاک کند ترا خدای تعالی و پاک ندارد چنانکه هلاک کرد کسانی را که گذشته اند
از امتهای گذشته در دنیا بسخت کردن بلای خود و در آخرت بعذاب دردناک خود پاک است
خداے بزرگ اے کسے که دانا است بر حال من بر تو است تکیه کردن من

مقاله سی و پنجم - فرمود رضی الله عنه بر تو باد لازم گرفتن بورع ورنه هلاکت در قید و بند تست
چسپان شونده مر ترا رستگار نمیشوی از آن همیشه مگر آنکه بپوشد ترا خدا برحمت خود زیرا که بتحقیق
ثابت شده است در حدیثی که روایت کرده شده از آنحضرت اِنَّ مِلَاكَ الدِّيْنِ الْوَرَعُ وَهَلَاكُهُ
الطَّمَعُ بدرستیکه مدار دین پرهیزگاری است و سبب هلاک دین طمع است و نیز ثابت است مَنْ حَامَ
حَوْلَ الْحِمٰى يُوْشِكُ اَنْ يَقَعَ فِيْهِ كَالرَّاتِعِ اِلٰى جَنْبِ الزَّرْعِ يُوْشِكُ اَنْ تَمُدَّ فَاهُ اِلَيْهِ لَا يَكَادُ
اَنْ يَسْلَمَ الزَّرْعُ مِنْهُ هر که بگردد گرد چراگاه نزدیک است که بیفتد در وی مانند ستور چرنده پهلوی کشت
نزدیک است که دراز کند دهان خود را بسوی کشت نزدیک نیست که سلامت ماند کشت ازو و بتحقیق گفته است
عمر ابن الخطاب رضی الله عنه كُنَّا نَتْرُكُ تِسْعَةَ اَعْشَارِ الْحَلَالِ مَخَافَةَ اَنْ نَقَعَ فِي الْحَرَامِ بودیم ما
که بگذاشتیم ما نه جزء از حلال برای ترسیدن اینکه بیفتیم در حرام - و از ابوبکر صدیق رضی الله عنه مروی است

كُنَّا نَتْرُكُ سَبْعِينَ بَابًا مِنَ الْمُبَاحِ مَخَافَةَ أَنْ نَقَعَ فِي الْجُنَاحِ بودیم که می گذاشتیم هفتاد در از مباح از جهت ترسیدن برانکه بیفتیم در گناه کردهٔ ایشان اینچنین برای پرهیزیدن از نزدیکی حرام و برای عمل کردن بر سخن حضرت صلے اللہ علیہ وسلم أَلَا إِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى وَإِنَّ حِمَى اللّٰهِ مَحَارِمُهُ فَمَنْ حَامَ حَوْلَ الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يَقَعَ فِيهِ بدانند که مر هر پادشاه را چراگاه هست و بدرستی که چراگاه خدا حرام کردهٔ اوست هر که بسود گرد او قریب است که بیفتد دران پس کسیکه در آید در پناه جای بادشاه پس درگذشت در نخستین را پستر در دوم و سوم را تا آنکه نزدیک شد از در سرای پادشاه این کس بهتر هست از کسیکه استاده است بر در نخستین که متصل صحراست اگر بند کرده شود از وی در سوم زیان ندارد او را زیرا که وی باز ورای دو در هست از درهای کوشک و نزدیک اوست خزینهٔ بادشاه و لشکر او اما چون باشد بر در اول پس بسته شود آن در از وی پاینده ماند در دشت تنها میگیرند او را گرگان و دشمنان پس میگردد از هلاک شوندگان پس همچنین کسیکه سلوک نماید راه عزیمت را و لازم گیرد آنرا اگر ربوده شود از وی مدد و توفیق و پاس داشتن حال و رزیده شود از وی عنایت باقی می ماند آنکس در رخصتها و بیرون نمی افتد از شرع پس چون دریابد او را مرگ میباشد بر طاعت و عبادت گواهی داده میشود مر او را بکار نیک و کسیکه بایستد بر رخصتها و پیش نرود بسوی عزیمت اگر باز گرفته شود از وی و بریده شود از وی مدد توفیق پس غالب آمد هوای نفس و شهوات آن بر وی پس بگیرد حرام را بیرون می آید از حد شرع پس میگردد در گروه شیطانان که گمراه اند از راه راست پس اگر دریابد او را مرگ پیش از توبه می گردد از هلاک شوندگان مگر آنکه بپوشد او را خدای تعالی برحمت و فضل خود پس خطر همه خطر در ایستادن با رخصتهاست و سلامتی همه سلامتی در ایستادن بعزیمتهاست

مقاله سی و ششم فرمود رضی الله عنه بگردان کار آخرت را راس مال خود و کار دنیا را سود مال خود صرف کن روزگار خود را اولا در حاصل کردن آخرت خود را پس اگر زیاده ماند از روزگار تو چیزے صرف کن آنرا در دنیای خود در جستن اسباب زندگانی خود و مگردان کار دنیا را برمال خود و آخرت را سود آن پستر اگر باقی ماند از زمان زیادتی صرف کنی در کار آخرت خود همچنین مقدارسے که بگذاری در ان زمان

نمازهای پنجگانه را میریزی نمازها را یکبار ریختنی افتاده رکنهای او مختلف واجبات او بی رکوع و سجود موافق و بی سکون درمیان ارکان یا درمی یابد ترا ماندگی و مشقت از نماز پس می جسپی از ادای نماز همه میباشی مانند مرداری افتاده در شب و بیکار در روز و پیروی کننده مر نفس خود را و هوای خود را و شیطان خود را و فروشندهٔ آخرت خود را بدنیای خود بنده نفس و تازگی او و جای پرستش وی حالانکه امر کرده شدهٔ بسوار شدن بر نفس و بتهذیب او و بریاضت دادن او و ببردن او را در راه سلامتی و آن راههای آخرت و طاعت خداوند هست پس ستم کردی نفس را به پذیرفتن فرمان از وی و بسپردی لگام او را باو و متابعت کردی او را در شهوات و لذات او و موافقت کردی او را و شیطان او را و هوای او را پس فوت شد ترا نیکی دنیا و آخرت و زیان کردی هر دو را پس درآمدی قیامت را مفلس ترین مردم و زیانکارترین ایشان در دین و نرسیدی بسبب متابعت نفس سوی اکثر از قسمت خود از دنیای خود و اگر می بردی نفس را براه آخرت و میگردانیدی آخرت را اصل سرمال خود سود میکردی دنیا و آخرت را و میرسید بسوی تو نصیب تو از دنیا خوش و گوارا و حال آنکه تو نگاه داشته شدهٔ از آفت و بزرگ داشته شدهٔ و چنانکه گفته است پیغمبر صلی الله علیه و سلم ان الله تعالی یعطی الدنیا علی نیة الاخرة ولا یعطی الاخرة علی نیة الدنیا ای بدرستیکه خدای تعالی عطا میکند دنیا را بر قصد آخرت و نمیدهد آخرت را بر قصد دنیا و چگونه نباشد اینچنین و حال آنکه نیت آخرت طاعت خداست زیراکه نیت حکم روح دارد و نسبت بعبادت بلکه ذات هست پس چون اطاعت کردی خدا را بزهد تو در دنیا و طلب کردی تو سرای آخرت را می باشی از خاصان خدا و اهل طاعت و محبت او و حاصل میشود برای تو آخرت و آن بهشت و همسایگی خداست و خدمت کند ترا دنیا پس تمام میدهد خدای تعالی ترا قسمت ترا که مقدر هست مر ترا از دنیا زیراکه همه اشیا تابع اند مر خالق و خداوند خود را و آن خدای تعالی هست و چون مشغول شوی بدنیا و روگردانی از آخرت خشم میگیرد پروردگار بر تو پس فوت شود ترا آخرت و بیفرمانی کند دنیا بر تو و دشوار شود و دریغ اندازد ترا در رسانیدن قسمت تو بسوی تو بسبب خشم گرفتن خدای عز و جل بر تو زیراکه دنیا مملوک او است خوار میدارد کسی را که نا فرمانی کند خدا را

و بزرگ میدارد کسے را که فرمان برداری میکند او را پس ثابت میشود درین هنگام قول پیغمبر علیه السلام
الدنیا والاخرة ضرتان یعنی دنیا و آخرت مثل دو زن اند در نکاح یک مرد اگر راضی گردانی یکے ازان دو را ناراض میگردانی بر خود
دیگرے را گفته است خدای تعالی منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الاخرة یعنی بعضے از شما
کسے است که میخواهد دنیا را و بعضے از شما کسے است که میخواهد آخرت را گفته میشود طالبان دنیا و آخرت
پسران دنیا و پسران آخرت اند پس ببین که از پسران کدام یکے ازین دوئی و از کدام یکے
ازین دو گروه دوست میداری که باشی تو درین حالت که در دنیائی پیشتر چون بار کردی بسوی
آخرت پس گروہے در بهشت و گروہے در آتش افروخته و گروہے در موقف ایستاده از جهت
درازی حساب در روزیکه هست اندازهٔ آن هزار سالها می شمارید چنانچه گفته است خدای تعالی
و گروہے در زیر عرش روی آورده بر خوانها که بران طعامها و میوهای پاک و شهدیست سفیدتر
از برف چنانچه آمده ست در حدیث ینظرون الی منازلهم فی الجنة شیٔ اذا فرغ من حساب
الخلائق دخلوا الجنة کما یهتدی احد من الناس فی الدنیا الی منزله ای می بینند در موقف
بسوی منزلهای خود که در بهشت است تا آنکه چون آخر رساند پروردگار حساب بندگان را می در آیند
بهشت را چنانچه می در آیند یکے از آدمیان در دنیا بسوی خانهٔ خود پس آیا رسیدند ایشان
باین مرتبه مگر بگذاشتن ایشان دنیا را و مشغول شدن ایشان بطلب آخرت و مولی ست و آیا افتادند
آن جماعت دیگر در حساب و انواع سختیها و خواری مگر از جهت اشتغال ایشان بدنیا و عیب
کردن ایشان بدنیا و آخرت ایشان بآخرت و کمی اعتبار بکار آخرت و فراموشی کردن روز قیامت را
و چیزیکه بازگشت خواهند کرد بآن فردا آنرا انچه ذکر کرده است آنرا در کتاب و سنت پس نظر کن
مر نفس خود را و اختیار کن برای نفس بهترین دو گروه را و جدا کن او را از یاران بدی از شیطانهای
جن و انس و بگردان قرآن و حدیث را امام خود و نظر کن در هر دو و کار کن بآن هر دو و فریفته مشو
بگفت وگو از خود و از مردم و از روزها گفته است خدای تعالی وما اتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم
عنه فانتهوا واتقوا الله ولا تخالفوه انچه که بدهد شما را رسول خدا بگیرید آنرا و انچه که منع کند شما را

ازان باز مانید و بترسید خدا را و مخالفت مکنید رسول را یا بگذارید کار کردن بانچه آورده ست او را رسول
و اختراع کنید برای خود عملی و عبادتی را چنانچه گفته است خدای تعالی در حق گروهی که گم شدند از راه
راست رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم نو پیدا کردند اهل کتاب رهبانیت را بنوشتیم رهبانیت را
بر ایشان پس بدرستیکه خدا پاک گردانیده است پیغمبر خود را و دور داشته است او را از باطل پس گفته است
و تعالی ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ای سخن نمیکند صلی الله علیه وسلم بهوای نفس خود نیست
منطوق وی مگر وحی که فرستاده شده است یعنی چیزیکه آورده است پس آن از جانب من است نه از
خواهش نفس اوست پس پیروی کنید او را بیشتر گفته است حق تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحببکم الله بگو اگر هستید شما که دوست میدارید خدا را پس پیروی کنید مرا تا دوست دارد شما را
خدا پس ظاهر شد که راهیکه بآن محبت مولی برسد اتباع پیغمبر است در گفتار و کردار پس پیغمبر صلی الله
علیه وسلم گفت الاکتساب سنتی و التوکل حالی کسب کردن سنت من است و توکل کردن حالت من است
چنانچه گفته است پس تو میان سنت و حالت وی اگر سست است ایمان تو پس وظیفهٔ تو کسب است که آن
سنت اوست و اگر قوی است ایمان تو پس طریقهٔ تو توکل است که حالت اوست گفته است خدای تعالی
و علی الله فتوکلوا بر خدا توکل کنید و نیز گفته و من یتوکل علی الله فهو حسبه هر که توکل بر خدا کند
پس آن خدا کفایت اوست و گفت ان الله یحب المتوکلین خدا دوست میدارد متوکلان را
پس بتحقیق امر کرده است ترا خدای تعالی بتوکل و آگاهانید ترا بر وی چنانکه امر کرده است پیغمبر خود را پس
متابعت کن امرهای خدا را و عملهای خود ورنه آنها رد کرده شوند بسوی تو گفته است علیه السلام من
عمل عملا لیس علیه امرنا فهو رد ای کسیکه بکند عملی را که نیست بران حکم من پس آن مردود است
آن حکم شامل است زرق را و گفتارها و کردارها را نیست ما را پیغمبر جز محمد صلی الله علیه وسلم تا متابعت
کنیم آن پیغمبر را و نه کتابی جز قرآن پس عمل کنیم بدان پس بیرون میا از کتاب و سنت پس هلاک کند ترا
و گمراه کند ترا هوای تو و شیطان تو گفته است خدای تعالی و لا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله سلامتی از آفات
با کتاب و سنت است و هلاکی است با غیر آن هر دو و بکتاب و سنت ترقی میکند بنده بسوی حالت ولایت و ابدالیت و غوثیت

مقاله سی و هفتم ـ فرمود رضی الله عنه چیست مرا که می بینم ترا ای مومن حسد کننده مر همپایهٔ خود را در طعام وی و شراب وی و در لباس او و نکاح او و سکونت او و دور گردیدن او و در تونگری و نعمتهای خداوند و در نصیب او که قسمت کرده است خدا برای او اما نمیدانی که بدرستیکه حسد ضعیف میکند ایمان ترا و می اندازد ترا در خشم خداوند تعالے و دشمن میگرداند ترا بسوی او تعالی آیا نشنیدهٔ حدیثے که روایت گردانیده شده است از پیغمبر علیه السلام ان الله تعالی یقول الحسود عدو نعمتی ای بدرستیکه خدا میگوید حاسد دشمن نعمت من است و نشنیدهٔ قول آنحضرت الحسد لیاکل الحسنات کما یاکل النار الحطب حسد هر آینه میخورد نیکیها را چنانکه میخورد آتش هیزم را پس تو بر چه چیز حسد میکنی او را ای مسکین آیا بر قسمت او یا بر قسمت خود پس اگر حسد میکنی بر قسمت خدا که مر او را کرده آنچیز مذکور است در قول او تعالی نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا الآیه ای ما قسمت کردیم میان ایشان اسباب زندگانی ایشان در زندگانی دنیا تا آخر این آیت بتحقیق ظلم میکنی بران کس او شخصی است که میگردد در نعمت خداوند خود که فضل کرده است بآن نعمت برای آن مرد و مقدر کرده است این نعمت را برائے او و نگردانیده است مر هیچ را که در ان نعمت نصیبے و حظے است پس کیست ستمگار تر از تو و بخیل تر و احمق و سبکسار تر و کم عقل تر از تو و اگر حسد میکنی بر قسمت خود پس بدرستیکه نادانی میکنی نهایت نادانی زیرا که بدرستیکه قسمت تو داده نمیشود جز ترا و نمیرود از تو بسوی دیگری پاکی است مر خدا را گفته است عز و جل ما یبدل القول لدی و ما انا بظلام للعبید تبدیل داده نمیشود حکم نزد من و نیستم من ستم کننده بر بندگان بدرستیکه خدا ستم نمیکند ترا پس بگیرد چیزیکه قسمت و تقدیر کرده است آنرا برای تو پس بدهد غیر ترا پس این حسد جهل است از تو و ستم است بر برادر تو پس حسد کردن تو مر زمین را که جای بودن گنجها و مالهاست از انواع زر و نقره و گوهرها از آنچه فراهم آورده اند آنرا بادشاهان پیشین از قوم عاد و ثمود و کسری و قیصر سزاوار تر است از حسد کردن تو مر برادر ترا و نیست مانند تو مگر مانند شخصیکه دید بادشاهی را با شوکت و با لشکرها و حشمت او و با ملک او و در زمینها و آوردن حاصل زمینها که بیرون می آید از آن بسوی او و بر داشتن غلها نزد او و کامرانی او

بانواع نعمتها و لذتها و شهوتها پس حسد میکند آن مرد بادشاه را برین اسباب بیشتر دید آن مرد سگ وحشی را که خدمت میکند سگی را از سگهای بادشاهی بر پا خود ایستاده میباشد این سگ مر سگ بادشاه را و شب میگذراند و صبح میکند لوبی پس داده میشود این سگ از جای پختن طعام بادشاه باقی مانده طعام و پناه شده سگ بادشاه پس قوت میسازد بقدر کفایت بآن پس حسد کردن گرفت این مرد آن سگ را و دشمن داشتن او را و آرزو کردن او را و بودن خود را بجای آن سگ و جانشین شدن او را در مقام وی از جهت خست طبع و دنائت همت نه بجهت نفرت نه بجهت رعایت دین و قناعت نمودن پس آیا میباشد در روزگار هیچ مردی گول تر و سبکتر و نادان تر بیشتر اگر بدانی تو ای مسکین چیزی را که نزد دست که در یابد همسایهٔ تو که محسود تست فردای قیامت از درازی در روز قیامت اگر فرمانبرداری نکرده است خدا را در چیزیکه مالک کرده است او را از نعمت خود و در گذاردن حق خدا در آن نعمت و بجای آوردن امر او و باز ماندن نهی او را در آن نعمت و یاری خواستن بآن نعمت در عبادت و طاعت او از آنچه تمنا میکند اینکه داده نمیشد در دنیا از آن ناز و نعمت ذره و نمیدهد نعمتی را ارزوی هرگز آیا نشنیده آنچه که آمده است

در حدیث انه لیتمنین اقوام یوم القیمة ان یقرض لحومهم بالمقاریض مما یرون لاصحاب البلاء من الثواب بدرستیکه هر آئنه آرزو خواهند کرد قومها روز قیامت که کاشکی پاره پاره کرده میشد گوشتهای ایشان در دنیا بمقراضها از آنچه می بینند مر خداوند بلا را از ثواب پس زود باشد که آرزو برد همسایهٔ تو فردا جای ترا که در دنیا بود از جهت آنچه می بیند از درازی حساب خود و وقت کردن در آن و ایستادن وی پنجاه هزار سال در گرمی آفتاب روز قیامت برای آنچه که بهره مند گشته از آن از نعمتها در دنیا و حالانکه تو در گوشه باشی ازین محنتها در پناه عرش خورنده نوشنده تنعم کننده شادمان خوشحال آسوده بسبب صبر کردن تو بر سختیهای دنیا و تنگی وی و درویشی وی و حاجتمندی سخت وی از جهت راضی بودن تو بقسمت خود و موافقت نمودن تو مر پروردگار خود را در چیزیکه تدبیر و قضا کرده است از درویشی تو و توانگری غیر تو و بیماری تو و عافیت غیر تو و سختی تو و نرمی غیر تو و ذلت تو و عزت غیر تو بگرداند ما را خدا و ترا از کسانیکه صبر کردند بر بلاها و شکر گفتند بر نعمتها و بگذاشتند و سپردند امر را بسوی رب زمین و آسمان

مقاله سی و هشتم - فرمود رضی الله عنه کسیکه کار کند با خداوند خود براستی و خلوص و خشیت گیرد از آنچه که سوای اوست در شب و روز ای گروه طالبان دعوی نکنید مقامی را که نیست آن مر شما را و یگانه دانید حق را و شریک نگردانید و نشانه نشوید تیرهای قضا و قدر را میرسد این تیرها بشما بطریق خراش نه بطریق گشتن و کسیکه باشد در دین خدا و طلب او و هلاک شود باشد واجب بر فضل خدا اجر و عوض او

مقاله سی و نهم - فرمود رضی الله عنه گرفتن با وجود هوای نفس بی امر الهی از راه راست برگشتن و خلاف حق کردنست و گرفتن با امر بی وجود هوای نفس موافقت و سازگاری کردنست و گذاشتن آن ریا و نفاق است

مقاله چهلم - فرمود رضی الله عنه امید مدار اینکه داخل شوی در گروه روحانیان تا آنکه دشمن داری همه وجود خود را و جدا شوی همه اندامها و جزوهای را و تنها شوی از هستی خود و از حرکات و سکنات خود و از شنوائی و بینائی خود و از گرفتن بدست و رفتن بپای خود و از کار خود و از شنوائی دانش خود و از همه چیزهائیکه هست از تو پیش از دمیدن روح در تو و بعد آن چیزیکه پیدا کرده شده است در تو پس از دمیدن روح زیرا که این چیزها پرده تو اند از پروردگار تو پس وقتیکه شوی روح صرف و سر السر و غیب الغیب و جدا از همه چیز در سر خود و از جهت اتصال سر بذات تعالی و گیرنده همه چیزها دشمن و پرده پیروی و تاریکی چنانکه گفته است ابراهیم علیه السلام فانهم عدو لی الا رب العلمین بدرستیکه این بتان دشمن من اند مگر پروردگار عالمیان گفت ابراهیم این را از برای بتان پس بگردان تو جمله وجود و اجزای خود را بتان با همه خلق و اطاعت مکن چیزیرا که از وجود خلق است و متابعت مکن ایشانرا بیکبارگی پس درین هنگام امین کرده شوی و محرم بر سرهای علوم لدنی و نادرات اینها و باز گردانیده میشود بسوی تو موجود گردانیدن اشیا و پاره کردن عادتها که آن از قبیل قدرت است که پیدا شده مر مسلمانان را در بهشت پس میباشی درین حالت گویا که تو زنده گردانیده شده پس از مردن در عالم آخرت پس میباشد همه وجود تو قدرت پس می شنوی بخدا و می بینی بخدا و میگوئی بخدا و می نگری بخدا و میروی بخدا و میکنی بخدا و قرار می یابی و آرام می یابی بخدا پس کور میشوی از هر چیزیکه جز او ست و کر میشوی از ان پس نمی بینی مر غیر حق را وجودی با نگاهداشت حدود شرع و لازم بودن امرها و نهیها پس اگر بریده گردد در تو چیزے

از حدود شرع پس بدانکه تو در فتنه انداخته شدهٔ بازی کنندگان اند بتو شیطانان پس بازگرد بسوی از حکم شرع و لازم شو آنرا و بمال از خود هوا و هوس را هر حقیقتی که گواهی ندهد او را شرع آن زندقه است

مقاله چهل یکم - فرمود رضی الله عنه بزنیم برای تو مثلے را در حال توانگری پس بگوئیم آیا نمی بینی بادشاهی را که میدهد مر مردے را از عوام ولایتے را بر شهرے از شهر و خلعت می پوشاند بروی و می بندد برای او علمهای خرد و بزرگ را و میدهد او را کوس و دهل و لشکر پس میباشد آن مرد برین وضع مدتے دراز تا وقتیکه آرمیده شد بسوی این و یقین کرد پایندگی و ثابت ماندن آنرا و نیک پیداست آنرا و عجب رو کرد و فراموش کرد حالت نخستین را و بے قدری خود را و خواری و درویشی خود را و گمنامی خود را و راه یافت در نفس او بزرگی و تکبر آمد او را دور کردن از عمل از جانب بادشاه در خوشتر وقتے از کار او پستر باز خسپ کرد او را بادشاه بگناهان که کرده است آنرا و تجاوز کرده امر و نهی بادشاه را در آن گناهان پس بند کرد ملک او را در تنگترین بندها و سخت ترین آن دراز شد زمانهٔ بندی وی و همیشه شد گزندان و خواری و درویشی آن و گداخت ناز و تکبر او را و شکست نفسانیت او و فرومرد آتش هوای نفس او و همه این در حضور بادشاه و دانش او ست پستر مهربانی کرد بادشاه بروی پس دید بجانب او بچشم بخشودن پس امر کرد به بیرون آوردن او از بند و به نیکی کردن بوی و بخلعت پوشانیدن بروے و باز گردانیدن ولایت بسوی وی و باز گردانیدن ولایت با وجود گناهان پس همیشه شد آن ولایت مر او را و پاینده شد آن دولت صاف کرده شده و کفایت کرده شده و گوارا کرده شده همچنین حال مسلمان است چون نزدیک گرداند او را خدای تعالی بسوی خود و برگزیند او را می کشاید به روی وی بچشم دل وی در رحمت و نعمت و بخشش را پس می بیند آن مومن بدل خود چیزی را که نه هیچ چشم دیده و نه هیچ گوش شنیده و نه خطور کرده بر دل هیچ آدمی از مطالعه کردن غیب از ملک آسمانها و زمینها و نزدیک گردانیدن و سخنان پاکیزه و نرم و نوید خوش و ناز کردن و قبول نمودن دعا و وعده کردن و وفا کردن و سخنان نیک فائده دهد دانش را انداخته شوند انداختنی از جای دور پس ظاهر میشود بر زبان او و با وجود این نعمتهای باطن تمام کرده شود بروی نعمتهای ظاهر بدن او در اعضای او از خوردن و نوشیدن

دلپوشیدن و نکاح که حلال باشند اینها بروجه عزیمت و رخصت و نگاهداشت حدهای دین و عبادات ظاهر پس همیشه میدارد خدا این نعمتها را برای بندهٔ مسلمان که کشیده شده است بجانب وی تعالی مدتی دراز از زمان تا زمانیکه آرام یافت بنده بدان و فریفت بدان و اعتقاد کرد همیشگی آنرا و کشاد خدای تعالی بران بنده درهای بلا را و گوناگون محنتها را در ذات وی و در مال و کسان سرای و فرزندان وی بمردن و مریض کردن پس گسسته میشود از وی هرانچه که بخشش کرده بود خدای تعالی برو پیش ازین پس می ماند سرگشته و شکسته دل و بریده شده با وی مردمان وی اگر می بیند بظاهر می بیند بخود چیزے را که بد گرداند او را و اگر می بیند بجانب دل و باطن خود می بیند چیزیرا که اندوهگین کند او را و اگر میخواهد از خدا از کشادن چیزیکه باوست از گزندی نمی بیند اجابت را اگر میجوید وعده خوش را باز می یابد آنرا زود و اگر وعده کرده شود بچیزے اطلاع کرده نمیشود بر وفای آن و اگر بیند خوابی را ظفر داده نمیشود بتعبیر آن خواب و راست گردانیدن آن و اگر بجوید بازگشتن بسوی خلق نیابد بسوی بازگشت بخلق راهے و اگر ظاهر شود مراو را رخصتے پس کار کند برخصت بشتابد عذابها بسوی وی و گماشته شود دستهای خلق بر جسم وی و زبانهای ایشان بر آبروی وی و اگر بجوید رهانیدن از انچه بتحقیق در آورده شده است در وی از حالت بلا بسوی حالت نخستین که پیش از برگزیدن داشت پذیرفته نشود و اگر بطلبد رضا و خوشی و خوش حال بودن بچیزیکه باوست از بلا داده نمی شود پس درین هنگام شروع میکند نفس در گدازش و هوای او در گم گشتن و خواهشها و آرزوها در کوچ کردن و کونها در هست شدن پس همیشه میشود برای وی این گدازش بلکه افزون کرده میشود از جهت سختی نمودن و افزودن و استوار کردن تا وقتیکه فانی شد بنده از خوبهای انسانی و صفتهای بشریت پس بماند روح مجرد می شنود آواز در باطن خود ارکض برجلک هذا مغتسل بارد و شراب بزن پای خود را این آبی ست که غسل میکنی بآن و خنک ست و می نوشی از ان چنانچه گفته شده مر ایوب را پس بیاراند خدا بر دل بنده دریاهای مهربانی را و بخشودن و لطف و توفیق خود را پس زنده کرد او را به باد نسیم و خوشبوی معرفت خود و بدانشهای باریک خود و بکشاد بر وی درهای نعمت ظاهر را و تازه

و محبت خود را و بگشاد دستهای مردم را بسوی او بدر باختن و بخشیدن مال و خدمت کردن در همه احوال و زبانهای مردم را بستودن و ستایش کردن و یاد کردن بخوشی در همه جا و پایهای مردم را بکوچ کردن و رام و خوار گردانید برای وی گردنهارا و مسخر گردانید برای او بادشاهان و خداوندان دولت را پس کامل گردانید بروی نعمتهای خود را که ظاهر و باطن اند و بخود گرفت صلاح ظاهر او را بخلعت و نعمت خود با او و اختیار کرد تربیت باطن او را بلطف و کرم خود و همیشه گردانید برای او این نعمتها تا وقت مرگ پستری درآید او را در چیزیکه نه هیچ چشم دیده است و نه هیچ گوش شنیده و نه خطور کرده بر دل هیچ آدمی چنانچه گفته است حق تعالی فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون چنانچه گذشت

مقاله چهل و دوم - فرمود رضی الله عنه نفس مر او را دو حالت است که سوم نیست مر آن دو را یکے حالت عافیت و دیگرے حالت بلا پس چون باشد نفس در بلا پس کارش بے صبری است و گله کردن از حق و ناخوش شدن و اعتراض نمودن و تهمت نهادن مر حق تعالی را نه صبر است و نه رضا و نه موافقت خدا بلکہ بے ادبی و شریک گردانیدن خدای تعالی را بمخلوقات و باسباب و کافر شدن است و وقتیکه میباشد نفس در عافیت پس کارش نشاط کردن و سخت شادی و تکبر کردن و پیروی شهوتها و لذتها کردن هرگاه بیابد شهوتے را بجوید شهوتے دیگر را و خوار میدارد آنچه نزد او است از نعمتها از خوردن و نوشیدن و نکاح و پوشیدن و سکون و سواری و عجب میکند پس بیرون می آرد نفس ازین نعمتها عیبها و نقصانهارا و طلب میکند نعمتهای بلندتر و روشن تر ازان را از آنچه که قسمت نکرده شده برای او و اعتراض میکند از آنچه مقسوم است برای او پس می اندازد نفس آدمی را در محنت و مشقت دراز پس مرتکب میگردد سختیهای را و در می آید جای هلاکت را و در مشقت دراز نیست حد مر آنرا و نه نهایت مر او را در دنیا پیشتر در آخرت چنانکه گفته شده است که سخت ترین عذابها جستن چیزیکه قسمت کرده نشده است پس چون میباشد نفس در بلا آرزو نمی برد جز دور شدن او را و فراموش میکند هر ناز و نعمت و شهوت و لذت را و نمی جوید چیزیرا ازان نعمتها پس چون عافیت داده شد نفس ازان بلیها باز میگردد بسوی مستی و گولی و شادی و تکبر خود و روی گردانیدن از وی

از طاعت پروردگار وی و فرو رفتن وی در گناهان پروردگار و فراموش میکند نفس آنچه که بود در آن
از بلا و چیزے را که فرود آمده بود بنفس از سختی و هلاک پس باز گردانیده میشود بسوی سخت تر از آنچه بود
نفس بر آن از انواع بلاها و گزند از جهت عذاب کردن مر نفس را از آنکه کسب کرده است از ارتکاب کرده
از گناهان عظیم و از جهت باز داشتن مر او را و باز ایستانیدن از گناهان در زمان آینده زیرا که نیک نمی آید
مر این نفس را عافیت و نعمت بلکه نگاهبانی او در بلا و سختی پس اگر خوب میگیرد نفس ادب را نزد
دور کردن بلا و لازم میگرفت طاعت را و شکر را و خوشنودی بقسمت را که هر آینه می بود بهتر مر او را
در دنیا و آخرت پس میبود نفس که می یافت زیادتی را در نعمت و عافیت و خوشنودی را که از خدا
و خوشوقتی و توفیق و لطف را پس هر که خواهد سلامتی را در دنیا و آخرت پس بروی باد بصبر کردن
و راضی بودن و گذاشتن گله را بسوی خلق و فرود آوردن حاجتهای خود را به پروردگار خود و لازم
گرفتن طاعت او را و چشم داشتن کشادگی را از وی تعالی و بریده شدن بسوی وے زیرا که
وی تعالی بهتر است از غیر خود از همه خلق وی و نایافتن نعمت در حقیقت عطا است و عذاب کردن
او تعالی نعمت است بلا فرستادن وی دوا است بوعده کردن او نقد است و وعدهٔ او فردا از حال است
گفتن او کردن است نیست گفتن او فرمودن او چون خواهد چیزے را که پیدا کند مگر باین صفت که
بگو بشو پس میشود همه کارهای او نیک و حکمت و مصلحت است جز آنکه وی تعالی پوشیده است علم
مصلحتها از بندگان خود و تنها است بآن دانش پس سزاوارتر مر بنده را و لائق بحال وی راضی بودن
است و سپردن و مشغول شدن به بندگی از گذاردن امرها و نهیها و گردن نهادن در حکم قضا و مشغول
نشدن بلوازم ربوبیت که آن علت وجود اقتدار است در عالم و محل روان شدن آنها است و
علت اصول اقدار است و لائق است خاموش بودن از آنکه گویند چرا چنین شده و چگونه نشده کے
خواهد شد و از تهمت نهادن بحق عز و جل در همه جنبشها و آرامهای خود تکیه میکند این همه که گفته شد
اشاره است بسوی حدیث عبد الله بن عباس رضی الله عنهما و آن حدیثے است که روایت کرده شده
از عطا از ابن عباس بدرستیکه گفت ابن عباس در اثنای آنکه من سوار بودم در پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

ناگاہ گفت مرا آنحضرت یا غلام احفظ اللہ یحفظک احفظ اللہ تجدہ امامک فاذا سالت فاسأل اللہ فاذا استعنت فاستعن باللہ جف القلم بما ھو کائن فلو جھد العباد ان ینفعوک بشیء لم یقضہ اللہ لک لم یقدروا علیہ ولو جھد العباد ان یضروک بشیء لم یقضہ اللہ علیک لم یقدروا فان استطعت ان تعمل للہ بالصدق فی الیقین فاعمل وان لم تستطع فان فی الصبر علی ما تکرہ خیرا کثیرا ای کودک نگہدار خدا را بفرمودہ او تا نگاہدارد او تعالی ترا و نگاہدار خدا را بمراقبہ تا بیابی او را پیش خود پس چون سوال کنی سوال کن خدا را و چون یاری خواہی پس یاری جو بخدا خشک شد قلم بانچہ بود از تقدیرات اگر کوشش کنند بندگان اینکہ فائدہ رسانند ترا بچیزیکہ قضا نکردہ خدا آنرا برای تو قدرت نیابند بران و اگر کوشش کنند ہمہ بندگان اینکہ گزند رسانند ترا بچیزیکہ قضا نکردہ ست خدا آنرا بر تو توانائی نیابند پس اگر می توانی کہ کار کنی برای خدا براستی در یقین پس بکن آن کار را و اگر نتوانی کرد پس بدرستیکہ در صبر کردن بر انچہ ناخوش داری نیکی بسیارست بدانکہ بدرستیکہ یاری دادن حق بصبر ست و کشادگی با غم و اندوہ است بدانکہ با ہر دشواری آسانی ست پس سزاوارست مر ہر مسلمانرا کہ بگرداند این حدیث را آئینہ برای دل خود و شعار و دثار خود و سخن و حکایت خود پس کار کند بدان در ہمہ حرکات و سکنات خود تا آنکہ سلامت ماند در دنیا و آخرت و بیابد عزت در دنیا و آخرت برحمت خدای تعالی

مقالہ چہل و سوم ۔ فرمود رضی اللہ عنہ سوال نکرد مردم را ہر کہ سوال کرد مگر از جہت نادانی او بخدای تعالی و سستی ایمان او و معرفت او و یقین او و کم صبری او و پارسائی نکرد از سوال مگر بسبب بسیاری علم او بخدای تعالی و قوت ایمان او و یقین او و زیادتی معرفت او به پروردگار خود در ہر وقت ہمیشہ و بسبب شرم داشتن او از خدای عز و جل

مقالہ چہل و چہارم ۔ فرمود رضی اللہ عنہ جز این نیست کہ قبول کردہ نمی شود مر عارف اللہ را ہرچہ سوال کند از پروردگار خود و وفا کردہ نمیشود مر او را ہر وعدہ تا آنکہ غالب نیاید بر وی رجا پس ہلاک شود زیرا کہ نیست ہیچ حال و مقام مگر آنکہ مر او را خوفی و رجائی ہست آن ہر دو مثل دو بازوی پرندہ است کہ تمام نمیشود پریدن او مگر بآن دو بازو و ہمچنین حال و مقام اند جز آنکہ خوف در ہر حالت و رجاء آن بچیزیست کہ لائق است بآن حالت پس عارف نزدیک گردانیدہ شدہ است و حال و مقام او اینست کہ نخواہد چیزیرا جز خدا و میل نکند و آرام نگیرد بسوی چیزی او و انس نگیرد بغیر وی پس در خواستن عارف قبول کردن حق دعای او را و وفا کردن حق تعہدی جز آن چیزیست کہ عارف

در راه آنست و سزاوار است بحال وی پس در عدم اجابت دعای عارف و وفا بوعده دو چیز است یکی آنست که تا غالب نیاید بر و رجا و غافل شدن بمکر پروردگار خود پس بیخبر گردد از ایستادن با دب پس هلاک شود و دیگر آنکه شرک کردن او است به پروردگار خود بچیزیکه جز او است زیرا که نیست کسی معصوم در عالم بحسب ظاهر بعد از پیغمبران علیهم السلام پس اجابت نمیکند خدای تعالی عارف را و وفا نمیکند مر او را تا سوال نکند بطریق عادت و نخواهد از روی طبع نه از جهت فرمان برداری امر او زیرا که اجابت نکردن و وفا ننمودن بسبب چیزیکه در ان است از شرک و شرک خفی بسیار است در همه احوال قدمها و مقامها و چون باشد سوال با مر پس آن از جنس چیزیست که زیاده می کند قرب را مثل نماز و روزه و جز آن از فرضها و نفلها زیرا که میباشد عارف در سوال کردن بامر فرمانبردار مر امر را

مقالهٔ چهل و پنجم - فرمود رضی الله عنه بدانکه بدرستیکه آدمیان دو قسم مردانند مردیست که نعمت داده شده بروی و آن مردیست مبتلا ببلائیکه حکم کرده است پروردگار او بروی پس منعم خالی نیست از تیرگی و بے صفائی زندگانی در چیزیکه انعام کرده شده است بروی پس وی در خوشترین اوقات است از ان انعام ناگاه آید تقدیر بچیزیکه تیره گرداند آن انعام را بروی از گوناگون مصیبتها و بلاها از بیماریها و دردها و سختیها در نفس وی و مال و اهل و فرزند وی پس تیره میگردد از ین جهت پس گویا که نعمت داده نشده بروی هرگز و فراموش میکند آن نعمت را و حلاوت او را اگرچه تونگری باقی است بمال و بزرگی و غلامان و کنیزکان و امن از دشمنان پس آدمی در حالت نعمت چنان است که گویا بلا وجود ندارد و در حالت بلا گویا که نعمت وجود ندارد و همه این تفاوت احوال از جهت نادانی او است بخداوند خود پس اگر میدانست که خداوند او کننده است مر چیزیرا که میخواهد و از حالے بحالے می برد و تبدیل میکند و شیرین میگرداند و تلخ میسازد و تونگر میگرداند و درویش میگرداند و بلند میگرداند و پست میسازد و ارجمند میسازد و خوار میدارد و زنده میکند و می میراند و پیش می آرد و پس می اندازد هر آئینه آرام نمی گرفت بسوی چیزیکه باوست از نعمت و مغرور نمیگشت بآن و هر آئینه نا امید نمی شد از کشادگی در حالت بلا و نیز تفاوت حال آدمی از جهت نادانی اوست بدنیا بدرستیکه دنیا سرای بلا

و تیره گردانیدن و نادانی است و جای تکلیفها و تیره گردانیدن عیش است و اصل دنیا بلاست و عارض وی
نعمت است پس دنیا مانند درخت صبر است نخست میوهٔ او تلخ است و پایان میوهٔ او مثل شهد شیرین است
نمیرسد مرد بسوی شیرینی میوه تا آنکه بیاشامد تلخی آنرا پس هرگز نمی رسد مرد بشهد خوردن مگر بزهر
آشامیدن پس کسیکه صبر کند بر بلای دنیا حلال شود برای وی نعمت دنیا داده نمیشود مزد او نزد او
مگر پس از عرق پیشانی او و مانده شدن تن وی و اندوه دیدن جان وی و بتنگ آمدن سینهٔ وی
و رفتن قوت وی و خوار کردن وی نفس وی را و شکستن وی تعالی هوای نفس او را در خدمت آدمی
که مانند اوست پس هرگاه که بیاشامد مرد این تلخیها را همه از پس می آرد این تلخیها خوشی طعام و
نا خورش را و میوه و پوشش و سرور را اگرچه کمتر از کم باشد پس دنیا نخست وی تلخ است همچو کرانهٔ بالا
از شهد که در آوند است آمیخته شده است بتلخی پس نمیرسد خورندهٔ شهد بسوی قرارگاه آوند و
خوردن خالص از شهد مگر پس از خوردن شهد از کرانهٔ بالا پس چون صبر کند بنده بر گزاردن امرهای
خدا و نهیهای او و گردن نهادن و سپردن خود را در چیزیکه روان میشود بوی تقدیر و بیاشامد تلخیهای
آنرا و بزور بردارد گرانیهای او را و مخالفت کند هوای نفس خود را و بگذارد مراد خود را بیارد خدای تعالی
او را بسبب این خوشی در آخر عمر وی و ناز و آسایش و ارجمندی و متولی شود کار او را و خورش دهد
او را چنانکه خورش داده نمیشود بچهٔ شیرخوار از غیر تکلف از آن و برداشتن بار او و محنت او در دنیا و آخرت
چنانکه مزه می یابد خورنده از ظرف کرانهٔ بالا از شهد بسبب خوردن شهد از تهٔ آوند پس لائق است
مر بنده را که نعمت داده شده او را اینکه ایمن نشود مکر پروردگار خود را پس فریفته شود بدان و جزم کند
به همیشگی آن و بیخبر گردد از شکر نعمت و سست کند بند نعمت را بگذاشتن شکر آن گفته است
نبی صلی الله علیه وسلم النعمة وحشی فقیدوها بالشکر ای نعمت وحشی ست پس بند کنند آنرا
بشکر کردن پس شکر نعمت مال اقرار کردن است بآن مر نعمت دهنده و نکوئی کننده و آن خدا است
عز و جل و حدیث کردن بآن از برای نفس خود در همه احوال و دیدن فضل او از خدا و شکر نعمت مال بآن است
که اظهار و ملکیته نکند بر وجود مال و در نگذرد حد خدا را در مال و نگذارد امر خدا را در آن بعد از آن بگذاردن

حقهای مال هست از زکوة و کفاره و نذرها و صدقه و فریادرسیدن مظلوم و یاری دادن و بازپرس احوال صاحبان حاجتها را و اهل حاجت را در سختیها نزد گشتن از جائے بجائے و تبدیل یافتن نیکیها به بدیها و مراد میداریم از این زمانهای نعمت و فراخی زمانهای سختی و گزند و شکر نعمت تندرستی در اندامها و اجزای بدن بیاری جستن هست بآن در طاعتها و باز ایستادن از حرامها و بدیها و گناهان و بزه ها پس این شکر بند نعمتهاست از کوچ کردن و رفتن و سبب آب دادن درخت نعمت و بالیدن شاخهای درخت او هست و نیکو کردن میوهٔ او و سبب شیرینی مزهٔ او و سلامتی پایان او و خوش مزگی خائیدن او هست و آسانی فرو بردن او هست و از دنبال رسیدن عافیت میوه است و سبب زیاده شدن آن میوه هست در بدن پس تر سبب پدید آمدن برکت آثار او هست بر اندامها از گوناگون طاعتها و قربها و ذکرها پس تر جزای شکر در آمدن بشده هست بعد از آن در آخرت در رحمت خدای تعالی و همیشه بودن در بهشتها با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و نیکو رفیقان ایشان پس اگر نکند شکر و فریب خورد بانچه پیدا است از آرایش دنیا و بچشد از خوش مزگی و آرام گیرد بسوی درخشش سراب او و بانچه روشن میشود از خوبی وی مانند درخشیدن برق و آنچه می یابد وی وزد باد سرد در اول روز تابستان و نرمی و تازگی متاعهای وی که میماند در باطن مثل پوست مار و کژدم و بیخبر شود از زهرهای کشنده که نهاده شده اند در مغاک وی و حیلهای وی و دامهای وی که ایستاده کرده شده اند برای گرفتن طالب دنیا و در بند افگندن وی و هلاک کردن وی پس گو که مبارکباد گفته شود او را بهلاکت و فرو افتادن در چاه تنزل و ادبار و تکبر و گو که بشارت داده شود بهلاکت و بدرویشی و محتاجگی شتابی یا خواری و سبکساری در دنیا و بعذاب آنجهان در آتش دوزخ و زبانهٔ او و اما شخصیکه مبتلاست ببلا پس یکبار مبتلا گردانیده میشود بجهت عذاب کردن و برابر کردن بگناهی که کرده است آنرا و بیفرمانی که ورزیده هست آنرا و بار دیگر مبتلا کرده میشود از برای پوشیدن گناهان و پاک ساختن از چرک و بار دیگر مبتلا کرده میشود از برای بلندی درجها و رسانیدن بمنزلهای بلند تا دریابد بسبب آن بلا بخداوندان دانش از اهل حالها و مقامها آنکسانیکه

پیش گرفته است مر ایشانرا لطف پروردگار خلق و بند کنانیده ایشانرا در میدانهای بلاها بر پشت مرکبها نرمی و لطفها و راحت بخشیده است ایشانرا بیاد نظرها و گوشهای چشم عنایت در جنبها و آرامها زیراکه مبتلا نگردانیده است ایشانرا برای هلاک کردن و فرود افگندن در تگها و پایانهای دوزخ لکن آزمایش کرده است ایشان را ببلاها از برای برگزیدن و بیرون آوردن بآن بلاها حقیقت ایمان را و صاف گردانید حقیقت ایمان را و جدا گردانید آنرا از شرک خفی و دعواها و نفاق و باز کرد بر ایشان نسبت بلاها گوناگون علمها و سرها و نورها پس هرگاه که خالص گردیدند از بلا در ظاهر و باطن و پاک شد سرهای ایشان گردانید ایشانرا از مخلصان خواصان از جمله کسانیکه ملازمان درو همنشینان مجلس رحمان اند در دنیا و آخرت در دنیا بدلهای ایشان و در آخرت ببدنهای ایشان پس هست بلاها پاک کننده مر دلهای ایشانرا از چرک شرک و آویختن بخلق و اسباب و آرزوها و خواهشها و هست بلاها سبب گداختن و ریختن نفس از دعوتها و هوسها و جستن عوضها بطاعتها از درجها و منزلهای عالی در فردوس و جنت پس نشان مبتلا کردن بر وجه برابری و عقوبتها کردن و صبر نکردن است نزد بلاها و فریاد و شکوه کردن بسوی همه خلق و نشان ابتلا از جهت پاک و خالص گردانیدن از خطاها یافتن صبر نیکوست بے گله کردن و ظاهر کردن جزع بسوی دوستان و همسایگان و ملول نشدن بادای امرها و نهیها و طاعتها و نشان ابتلا از جهت بلندی درجها یافتن رضا و موافقت است و آرام یافتن نفس بذکر و آرامیدن بفعل خدا که خدای زمین و آسمان است و فنا شدن دران تا وقت دور شدن بلا بگذشتن روزها و ساعتها

مقاله چهل و ششم فرمود رضی الله عنه در قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم از پروردگار خود من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین کسیکه باز دارد آنکس را ذکر من از سوال من بدهم او را بهتر آنچه که بدهم سوال کنندگانرا و آن از جهت آنست که بدرستیکه مومن چون خواهد خدای تعالی اختیار کردن و برگزیدن او را روان میگرداند او را در حالتها و می آزماید او را بگوناگون محنتها و بلاها و سختیها پس درویش میگرداند خدا او را پس از توانگری و مضطر میگرداند او را بسوی سوال کردن

از مردم در روزی نزد بستن جا نبهای رزق برو پستر نگاه میدارد اورا از سوال خلق پس ازان بیچاره میگرداند اورا بسوی وام ستدن از مردم پستر نگاه میدارد اورا از وام پس مضطر میکند اورا بسوی کسب و آسان میکند کسب را بروی پس روزی میخورد بسبب کسب که آن سنت است پس دشوار میسازد کسب را بروی پس الهام میکند حق تعالی مومن را سوال کردن از خلق و میفرماید اورا بسوال بامر باطن مومن میداناند وی شناساند اورا و میگرداند عبادت او را در فرمان برداری امر و نافرمانی را درگذاشتن امر تا دور گردد بسبب آن هوای نفس او و نفسانیت او و این حالت ریاضت است پس میباشد سوال مومن بروجه خبر نمودن نه بروجه شرک بخدا پستر نگاه میدارد اورا از سوال و امر میکند بوام ستدن از ایشان امر کردن بقطع درست نیست ترک آن همچو سوال کردن از خلق که پیش ازین امر کرده بود پستر از جای میبرد اورا از قرض دهی برد اورا از خلق پس میگرداند رزق او را در سوال کردن از وی پس سوال میکند بنده خدا را ازانچه که محتاج است بدان پس میدهد اورا و می دهد اورا اگر خاموش باشد و روگرداند از سوال کردن پستر نقل میکند اورا از سوال کردن بزبان بسوی سوال کردن بدل پس میطلبد اورا از دل خود همه انچه که محتاج است بدان پس میدهد اورا اما اگر سوال کند اورا از زبان خود نه دهد اورا یا سوال کند از خلق پستر فنا میکند اورا از سوال بنام آشکارا و پنهان پس میدهد اورا هرچه نیک میگرداند حال اورا و راست میگرداند بوی کلی از خوردن و پوشیدن و نوشیدن و همه مصلحتهای بشری بے آنکه باشد او در ان حوائج یا خطور کند در دل وی پس متولی میشود اورا و این است معنی گفتار وی تعالی ان ولیی الله الذی نزل الکتاب وهو یتولی الصالحین بدرستیکه دوست من خدائیست که فرستاده است کتاب او آن برخود میگیرد کار صالحان را پس ثابت میشود درین هنگام معنی قول علیه السلام من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین این حالت فنا است که آن نهایت احوال اولیا و ابدال است پستر رد کرده میشود بسوے وے پیدا کردن اشیا پس یافته میشود تمام انچه که احتیاج کرده است بدان خدای تعالی باذن خدا و این پیدا کردن اشیا مذکور است در قول وی تعالی در بعض کتابهای وی یا ابن آدم انا الله لا اله

الا انا اقول للشیٔ کن فیکون اطعنی تقول للشیٔ کن فیکون ای پسر آدم من خدایم نیست خدا جز من می گویم برای شئے شو پس میشود اطاعت کن مرا گوئی تو مر چیزی را شو پس شود

مقالهٔ چهل و هفتم - فرمود رضی الله عنه پرسید مرا مردے پیر در خواب چه چیزیست که نزدیکی جوید بوسیلهٔ آن بسوی خدا پس گفتم مر تقرب را آغازیست و انجام پس آغاز وی ورع و تقوی ہست و انجام وی رضا و تسلیم و توکل

مقالهٔ چهل و هشتم فرمود رضی الله عنه می سزد مر مسلمان را اینکه مشغول شود اولا بفرائض پس چون بپردازد ازان مشغول شود بسنتها پس تر مشغول شود بنفلها و فضیلتها پس مادام که نپردازد از فرائض مشغول شدن بسنتها نشان جهل و بیخردی ہست پس اگر مشغول شود بسنتها و نفلها پیش از فرائض پذیرفته نشود ازو بلکه خوار کرده شود و مثل او مثل کسی ست که میخواهد او را بادشاه بخدمت خود پس نمی آید مر ورا بسوی او و می ایستد در خدمت امیریکه آن غلام بادشاه و چاکر اوست و زیر دست قدرت و تصرف اوست روایت ہست از علی کرم الله وجهه که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان مثل المصلی النوافل وعلیه فریضة کمثل حبلی حملت فلما دنا نفاسها اسقطت فلا هی ذات حمل ولا هی ذات ولاد بدرستیکه مثل خوانندهٔ نماز نوافل که بروی فرض خداست مثل زن باردار ست که تمام شده ہست مدت حمل او پس هرگاه که نزدیک شد وقت زائیدن وی افگند بچه را از شکم پس آن زن نه صاحب حمل ہست و نه صاحب ولادت و همچنین مصلی مذکور قبول نکند خدا مر او را نماز نفل را تا آن که بجا آرد فرض را و مثل مصلی مذکور مانند سوداگر ہست حاصل نمیشود مر او را سود در سودا تا آنکه بگیرد سرمال خود را همچنین مشغول شونده بنوافل پذیرفته نمیشود مر او را نفل تا آنکه ادا کند فریضه را و همچنین ہست حال کسیکه گذاشت سنتها را و مشغول شد بنفلها که راتبهٔ دائمی نشده است یا فرائض و تصریح کرده نشده است از جانب شارع بران و استوار نشده ہست نشان دی پس از جمله فرائض ست گذاشتن انچه که حرام ست و شریک گردانیدن بخدای تعالی خلق او را و اعتراض کردن برو در قضا و قدر او و اجابت خلق و فرمانبرداری کردن ایشان و روی گردانیدن از امر خدا و طاعت وی گفته ہست صلی الله علیه وسلم لا طاعة للمخلوق فی معصیة الله روا نیست فرمانبرداری کردن مخلوق را در بیفرمانی خدای تعالی

مقالهٔ چهل و نهم - فرمود رضی الله عنه هر که اختیار کند خواب را بر بیداری که آن سبب گاهی است پس بتحقیق برگزید کمتر و فروتر را و بیهوشگی را به مردگان و غفلت از تمام کارهای نیک زیرا که خواب برادر مرگ هست و ازینجهت روا نیست خواب بر خدای تعالی از جهت دور بودن همه نقصانها از ذات خدا همچنین فرشتگان هرگاه که نزدیک اند از جناب قدس دور کرده شده از ایشان خواب و همچنین بهشتیان هرگاه که در بلندترین جاها و پاکتر و گرانمایه‌تر و بزرگترین جاها دور کرده شده هست از ایشان خواب از جهت بودن خواب نقصان در حالت ایشان پس نیکی همه نیکی در بیداری است و بدی همه بدی در خواب و بیخبری از کارهای نیک هست پس هر که میخورد بهوای نفس خود میخورد بسیار و میشود بسیار پس خواب میکند بسیار فوت میشود او را نیکی بسیار و کسیکه میخورد اندک از طعام حرام میباشد در بسیاری خواب و غفلت همچو کسیکه میخورد بسیار از طعام حلال بهوای نفس خود زیرا که حرام خوردن می پوشد ایمان را و تاریک میگرداند او را چنانکه شراب خوردن تاریک میگرداند عقل را و بیهوش شد آنرا پس چون تاریک شد ایمان پس نه نماز هست و نه هیچ عبادت و نه اخلاص و کسیکه بخورد از طعام حلال بسیار بامر الٰهی میباشد همچو کسیکه میخورد از حلال کم در شادمانی یافتن در عبادت و قوی شدن بران پس حلال نور در نور هست و حرام تاریکی در تاریکی هیچ نیکی نیست دران پس کسیکه خورد حلال را بهوای نفس خود بغیر امر الٰهی گویا که خورد حرام را بجملا می کشد خواب را پس نیست نیکی دران

مقالهٔ پنجاهم - فرمود رضی الله عنه خالی نیست حال تو از دو قسم یا آنکه باشی ناپدید از قرب بخدا یا نزدیک از دور رسیده باد پس اگر هستی غائب از خدا پس چیست نشستن تو و سستی تو از طلب نصیب بسیار و نعمتها و بزرگی همیشه و پسندیدگی بزرگ و سلامتی و توانگری و نازنینی در دنیا و آخرت پس برخیز و شتابی کن در پریدن بسوی او بدو بازوی خود یکے از ان دو بازو گذاشتن لذتها و شهوتها است خواه حرام باشد خواه مباح و ترک همه آسائیشها و بازوی دیگر برداشتن آزار و ناخوشیها و کردن عزیمتها و سخت تر از عمل و بیرون شدن از خلق و هوای نفس و خواهش و آرزو در دنیا و آخرت تا فیروزی یابی برسیدن بحق تعالی و قرب وی پس بیابی نزد این همه آنچه آرزو داری

حاصل گردد مر ترا بزرگی وارجمندی بزرگتر واگر هستی از نزدیکان ورسیدگان بسوی حق ازان کسانیکه دریافته هست ایشان را عنایت لطفی وقرار گرفته هست ایشان را رعایت او وکشیده هست ایشان را دوست داشتن حق ودریافته هست ایشان را مهربانی وبخشودن وی تعالی پس نیکو نگاهدار ادب را وفریفته مشو بحالیکه تو درانی پس کوتاهی کنی در خدمت او وبدمکن خدمت را و میل مکن بسوی سبکی اصلی خود از نادانی وستم کردن وشتابی نمودن در کارها چنانکه آمده است در قول وی تعالی وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا آی برداشت امانت الهی را آدمی بدرستیکه هست آدمی ستم کننده بر خود ونادان بعاقبت وقوله تعالی وکان الانسان عجولا هست آی سخت شتابی کننده نگاهدار دل خود را از میل کردن بسوی چیزیکه گذاشته آنرا از خلق وهوای نفس وخواهش واختیار کردن وتدبیر نمودن وگذاشتن صبر وموافقت وخوشنودی نزد فرود آمدن بلا بلکه افتادگی کن در پیش حق همچو گوی در پیش سوار که میگرداند او را بچوگان خود وهمچو مرده در دست شوینده وهمچو بچه شیرخوار در کنار مادر خود ودایه خود وکور سازی خود را از هر چیز جز حق هست پس نه بینی جز حق را وجودی ونه زیان ونه سود ونه دادن ونه منع کردن بگردان خلق واسباب اثر وآزار رسانیدن وبلا آمدن همچو تازیانه حق که میزند ترا بدان ونزد نعمت دادن وعطا فرمودن همچو دست قدرت حق که لقمه در دهان اندازد ترا بدان

مقاله پنجاه ویکم. فرمود رضی الله عنه زاهد ثواب داده میشود بسبب قسمتها دو بار نخست در گذاشتن دنیا پس نمیگیرد بهوای خود وموافقت نفس خود بلکه بمحض امر خدا میگیرد آنرا پس چون ثابت شد دشمنی زاهد مر نفس را او مخالفت کردن او مر هوائی را شمار کرده شود از جمله اهل تحقیق و ولایت ودر آورده شود در گروه ابدال وعارفان امر کرده میشود درین هنگام بگرفتن آن اقسام وآمیزش بدان زیرا که وی نصیبیست که چاره نیست مر او را ازان پیدا کرده نشده است آن مر غیر او را وخشک شده هست بآن قلم وگذشته هست بدان علم ازلی چون فرمانبرداری کند امر را پس بگیرد آنرا تا واقف شود بعلم الهی پس آمیزش کند بآن از جهت روان شدن تقدیر وحکم الهی در شان وی آنکه باشد وی در میان نه آرزو ونه هوای نفس ونه قصدیست ثواب داده میشود

بسبب گرفتن النسانی هوا دوم باز زیرا که وی فرمانبرداری کننده است امر را بسبب گرفتن ناموافقت کننده است مر فعل حق را در وی پس اگر گفته شود چگونه ذکر کردی قول بثواب دادن مر کسی را که آنکس در مقام بزرگتر است که ذکر کردی آنرا اینکه او در آورده شده در گروه ابدال و عارفان که مقبول اند از ایشان و ایشان فانی شده اند از خلق و نفسها و هواها و خواهشها و نصیبها و آرزوها و طلب عوضها بر عملها آن کسانیکه می بینند همه طاعتهای و عبادتهای خود را فعل از خدا و نکوئی و مهربانی و توفیق و آسان ساختن از خدای و اعتقاد میکنند که ایشان بندگان خدا اند و بنده حق نمیدارد بر خداوند خود حقے را زیرا که او بذات خود به جنبشهای و آرامهای و کسبهای خود ملک است مر خداوند خود را پس چگونه گفته شود در حق این بنده که ثواب داده میشود و حال آنکه او نمی طلبد ثواب را و نه عوض را بر کار خود و نمی بیند مر خود را عمل بلکه می بیند نفس خود را از بیکاران و مفلس ترین مفلسان از عملها گفته میشود در جواب راست گفتی جز آنکه خدای تعالی میرساند بنده را ثواب بفضل خود و نیاز میدارد او را به نعمتهای خود و پرورش میکند او را بلطف خود بمهربانی و بخشایش و نیکی و بزرگی خود زیرا که آن بنده باز داشته است دست خود را از مصلحتهای نفس خود و از جستن حظها برای نفس که پاینده اند در آخرت و کشیدن سود بسوی نفس و دور کردن زیان از و پس وی همچو بچه شیرخوار است که نیست جنبش در وی در مصلحتهای نفس خود آن بچه بناز داشته شده است بفضل خدا و رزق خدا که ریزنده است بروی بر دو دست پدر و مادر وی که هر دو وکیل و ضامن اند پس هرگاه که بود پروردگار از بنده مصلحتهای نفس او را مهربان گردانید دلهای خلق را بروی و پیدا گردانید بخشش و مهربانگی برای وے در دلها تا آنکه هر یکے مهربانی کند او را و میل نکند بروی و نکوئی کند او را پس همچنین مر هر فانی راست از انچه جز خدا است آن کس که نمی جنبانند او را جز امر وے و فعل وے پیوند کرده شده بفضل خدا در دنیا و آخرت بناز و نعمت داشته شده در دنیا و آخرت و دور گردانیده شده است از وی آزار متولی است کار او را گفته است انّ ولیّی[سله] اللّٰه الذی نزّل الکتاب و هو یتولی الصّالحین

مقاله پنجاه و دوم - فرمود رضی الله عنه مبتلا نمیگرداند خدا گروهے را از مسلمانان

[سله] بدرستیکه دوست من خدا است که فرستاده است کتاب را و آن بر خود میگیرد کار صالحان را ۱۲ منه رح

که دوستان خدا و اهل ولایت و معرفت اند مگر از برای آنکه باز گردانند ایشانرا بسبب بلا بسوی سوال کردن پس دوست میدارد سوال ایشان را پس چون سوال کند دوست میدارد قبول کردن دعای ایشانرا تا بدهد صفت کرم و جود را حق این دو صفت زیرا که این دو صفت باز جست میکند خدا را نزد سوال کردن مومن اجابت دعا را گاهی حاصل میشود اجابت و حاصل نمیشود مقصود بالفعل از جهت باز باز داشتن از اجابت پس باید که ادب ورزد بنده نزد فرود آمدن بلا و باید که کاوش کند از گناهان خود در نا کردن امرها و کردن نهیها آنچه پیدا است از گناهان و آنچه پنهان است و نزاع کردن در تقدیر زیرا که غالب بر بنده اینست که مبتلا کرده نمیشود ببلا مگر در مقابلهٔ گناه پس اگر کشاده شد بلا مقصود حاصل شد و اگر نه پس باید که میل کند بسوی دعا و خواری و عذر پس همیشه کند سوال را از جهت روا بودن آنکه باشد گرفتار شدن ببلا برای آنکه سوال کند او را و تهمت ننهد بر خدا بسبب تاخیر اجابت چنانچه بیان کردم آنرا

مقالهٔ پنجاه و سوم - فرمود رضی الله عنه بخواهید از خدا خوشنودی را بالقضا یا فنا شدن در فعل خدا زیرا که فنا راحت بزرگتر است و بهشت بلند تر ممتاز است در دنیا و اوست در در آمدن آن درگاه خدائی بزرگتر و سبب دوست داشتن خدا مر بندهٔ خود را که مومن است پس کسیکه دوست دارد او را خدا عذاب نکند او را در دنیا و نه در آخرت در رضا و فنا پیوستن است بجناب اقدس حق و رسیدن است بدرگاه وی و آرام گرفتن است بوی و مشغول مشوید بجستن نصیبها و قسمتها که قسمت نکرده شده ترا یا قسمت کرده شده ترا پس اگر هست که قسمت نکرده شده است پس مشغول شدن بجستن آن بیخردی و سبکی و نادانی است و آن سخت تر عذابهاست چنانچه گفته شده است از سخت ترین عذابها طلب کردن چیزیست که قسمت نکرده شده و اگر باشد قسمت کرده شده پس در مشغول شدن بطلب آن حرص است و شرک در باب عبودیت و محبت و حقیقت زیرا که مشغول شدن بغیر خدا شرک است و طلب کننده حظ راستگو نیست در محبت و ولایت خدا پس کسیکه برگزیند با خدا جز خدا را پس آن دروغ گو است در محبت و خواهندهٔ عوض بر عمل خود اخلاص کننده نیست و صادق نیست در اخلاص از بنده خدا مگر آن کس که پرستد بجهت آنکه

بدبد صفت ربوبیت احق ویراو عبادت کند حق را از جهت مالک بودن او و سزاوار بودن او زیراکه خدای تعالی مالک است بنده را و مستحق است بر بنده عمل کردن مرا و را زیراکه همه چیز بنده مر خدای راست با حرکات و سکنات او و جمیع کسبهای او و بنده و هر چیز را که مالک است بنده بتحقیق مر خداوند او راست چگونه اینچنین نباشد و حال آنکه بتحقیق بیان کرده ام در سوای این مقام که جمله عبادتها نعمتی است از جانب خدا و فضلی است از و بر بنده خود زیراکه توفیق داد او را بدان و قادر گردانید او را بدان عمل پس مشغول بودن بنده بشکر خدای پروردگار خود بهتر و سزاوارتر است از طلب کردن وی از خدا عوضها را و جزاها را بدان عبادت پس چگونه مشغول میشوی بخواستن حظها و حال آنکه می بینی مردم بسیار را چندانکه بسیار میشود حظها نزد ایشان و پیاپی می آید لذتها و نعمتها و قسمتها بسوی ایشان می افزاید خشم ایشان و گرفتن ایشان بر پروردگار ایشان و بانگ کردن از اندوه و کفران کردن ایشان نعمتها و بسیار میگرداند وهمهای ایشان در درویشی ایشان بسوی قسمتها که مقسوم نیست برای ایشان جز آنچه که نزد ایشان است و خوار و خورد و درشت میگیرد و نصیبهای ایشان که نزد ایشان است و بزرگ و کلان و نیک مینماید نصیبهای دیگران در دلهای ایشان و دیدههای ایشان پس شروع کردند در طلب آن قسمتها و حال آنکه آن اقسام قسمت کرده نشده برای ایشان پس رفت عمرهای ایشان و سست شد قوتهای ایشان و کلان شد سال عمر ایشان و سپیری گشت دلهای ایشان و مانده شد تنهائی ایشان و عرق آلوده شد پیشانیهای ایشان و سیاه شد نامهای ایشان بسبب بسیاری گناهان ایشان و کردن گناهان بزرگ در طلب آن اقسام و گذاشتن امرهای پروردگار ایشان پس نیافتند آن اقسام را و بیرون آمدند از دنیا مفلس لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء نه شکر کردند پروردگار خود را آنچه قسمت کرده مر ایشان را از قسمتهای ایشان پس یاری جستند بآن قسمتها بر طاعتش نه دریافتند آنچه طلب میکردند از اقسام دیگران بلکه هلاک کردند دنیا و آخرت خود را پس ایشان بدترین خلق اند و نادانترین ایشان و بیخردترین ایشان و کمینهترین ایشان از روی عقل و بینائی دل

پس اگر ببودند اینکه خوشنود می شدند بقضای آلهی و پسندگی میکردند بداد حق و نیک میکردند طاعت خداوند را هرآینه می آمد ایشان را نصیبهای ایشان از دنیا بی رنج و بی مشقت پستر برده میشدند بسوی همسایگی خدا بلندتر از همه مرتبه پس می یافتند نزد وی تعالی هر خواست و آرزو را بگرداند ما را خدای تعالی و شما را ازان کسانیکه راضی شدند بقضا و گردانیدند سوال خود را رضا او فنا را او نگاه داشتن حال را و توفیق را مر چیزی را که دوست میدارد آن را و راضی است ازان

مقاله پنجاه و چهارم - فرمود رضی الله عنه کسی که خواهد آخرت را پس بروی باد بزهد کردن در دنیا و کسیکه خواهد خدا را پس بروی باد بزهد کردن در آخرت پس بگذارد دنیای خود را از جهت آخرت خود و آخرت خود را از جهت پروردگار خود پس تا آنکه در دل طالب شهوتی است از شهوات دنیا و مزه از مزه های آن و جستن راحتی از راحتهای آن از همه چیزها از خوردن و نوشیدن و پوشیدن و نکاح و خانه و سواری و ولایت و ریاست و درجه در علمی از گوناگون علمها و فقه که زیاده بر احکام عبادتهای پنجگانه است و روایت کردن حدیثها بطرق و اسانید و خواندن قرآن و نحو و لغت و علم فصاحت و بلاغت و دور شدن درویشی و یافتن توانگری و رفتن بلا و آمدن عافیت و مجمل آنست و دور شدن زیان و رسیدن سود پس نیست این شخص زاهد راست و درست زیرا که هر یکی ازین چیزها در وی لذت نفس و موافقت هوای نفس و آسایش طبع است و دوست داشتن است مر آنها را همه اینها از دنیاست و از جمله چیزهاست که دوست میدارد شخص زندگانی کردن را در دنیا و حاصل میگردد بهر یک ازان آرام و قرار بجانب دنیا پس می سزد اینکه کوشش کند در بیرون آوردن همه آنها از دل و مواخذه کند نفس خود را بدور کردن آن و بر کردن بیخ آن و لازم گیرد خوشنودی را به نیستی و بیخبر بودن و بدرویشی همیشه پس نماند در دل وی از محبت دنیا اندازه مکیدن هسته خرما تا خالص شود زهد او در دنیا پس چون تمام گردد او را زهد دور گردد غمها و اندوهها از دل و غم سخت از درون تن و بیاید آسایشها و خوشی و آرام بخدا چنانکه گفته است صلی الله علیه وسلم الزهد فی الدنیا یریح القلب و الجسد

زهد کردن در دنیا راحت میدهد دل و تن را پس مادام که در دل وی چیزیست از لذات و شهوات دنیا پس اندوهها و غمها و ترس و مکروه ایستاده است در دل و خواری لازم است مر دل او را و پرده از شهود حق و قرب وی تعالی سطبر شونده و بر هم نشیننده است پس نمیکشاید این پرده ها مگر بدور شدن دوستی دنیا تمام و بریدن پیوندهای تمام بعد از ان زهد کند در آخرت پس نخواهد درجها و منزلهای بزرگ را و حور و ولدان را و سراها و کوشکها و باغها و مرکبها و حلها و زیورها و طعامها و شرابها را و جز این نعمتها از انچه آماده کرده است خدای تعالی مر بندگان مؤمن خود را پس نخواهد بر عمل خود جزای آجر را از خدا هرگز نه در دنیا و نه در آخرت پس درین هنگام میباید خدا را پس میدهد وی تعالی جزای او را از جهت نیکوئی کردن از خود و مهربانی نمودن پس نزدیک میگرداند او را از خود بغایت قرب و لطف میکند بوی و شناسائی میجوید بسوی خود بگوناگون لطفها و نیکوئی خود چنانکه عادت پروردگار است با رسولان و پیغمبران خود و اولیا و خواص خود و با سائر دوستان خود و خداوندان علم بوی پس میباشد بنده هر روز در فزونی از کار خود تا زمان زندگانی خود پس ستر برده میشود بسوی سرای آخرت بسوی چیزیکه نه هیچ چشم آنرا دیده و نه هیچ گوشی آنرا شنیده و نگذشته است بر دل هیچ آدمی از انچه تنگ میآید از دریافتن آن فهمها و کوتاه میگردد از صفت کردن آن عبارتها

مقالهٔ پنجاه و پنجم - فرمود رضی الله عنه گذاشته میشود حظهای نفس سه بار نخستین آنست که میباشد بنده گذرنده در تاریکی جهل خود و بیراه رونده در گذشتن خود و تصرف کننده در کارها بطبع خود در همه حالهای خود بی بندگی کردن برای پروردگار خود و نه تعلق همبازی در شرع که باز دارد او را از تصرف و نه تقید بحدی از حدهای شرع که بنهایت بنده بسوی آن از حکم طبع پس در اثنای آنکه آن بنده برین حال بود می بیند خدای تعالی بسوی وی بچشم رحمت و عنایت پس میفرستد بسوی آن بنده گوینده را از مخلوقات خود از بندگان صالح خود و دو تا میگرداند آن واعظ را به واعظ ذات آن بنده پس فیروزی میباشد این هر دو واعظ بر نفس بنده و طبع وی پس میشکند این بنده کار خود را پس ظاهر میشود نزد نفس راستی زیرا که نفس دران کار است از سوار شدن

بارگی طبع و مخالفت شرع را پس میل کند نفس سوی شرع در همه تصرفات خود پس میگردد بنده مسلمان ایستاده با شرع فانی از طبع پس ترک میکند حرام دنیا و شبهه آنرا و منتهای خلق را پس میگردد مباح حق را و حلال شرع را در خوردن و پوشیدن و نوشیدن و نکاح و خانهٔ خود و در همه حالهای خود آنچه چاره نیست ازان تا نگاهبانی کند نهاده خانهٔ تن را و توانا گردد بر فرمانبرداری بر طاعت پروردگار و نیز تا تمام گیرد نصیب خود را که قسمت کرده شده است مر او را آنچیز که درنمیگذرد او را و نیست راه بسوی بیرون آمدن از دنیا پیش از گرفتن آن و آمیزش بدان و تمام گرفتن آن پس سوار میشود بر بارگی مباح و حلال بحکم شرع در همه احوال خود تا اینکه برسد بسبب این بارگی تا آستانهٔ ولایت و در آمدن در گروه محققان که خاصگان اند خداوندان عزیمت خواهندگان خدا اند پس میخورد بامر حق پس درین هنگام می شنود ندا از جانب حق از درون خود بگذار نفس خود را و پیش آی و بگذار حظها را و خلق را اگر میخواهی پیدا کننده را و بیرون کن نعلین خود را دنیای خود را و آخرت خود را و مجرد شو از همه کونها و هستیها از آنچه پیدا خواهد شد و همه آرزوها و برهنه شو از همه کائنات و فانی شو از همه چیز و پاک و خوش شو به یگانگی حق و گذاشتن دوگانگی و صدق ارادت پستر درآئی جای نهادن قدم بساط قرب را با ادب خاموش و سر فرو افگنده نگاه مکن بجانب راست بسوی آخرت و بجانب چپ بسوی دنیا نه بسوی خلق و نه بسوی حظها پس چون در آید بنده در مقام فنا و ثابت شد رسیدن باین مقام می آید او را خلعتها از جانب حق و می پوشد او را نورهاے معرفتها و علمها و گوناگون فضل پس گفته میشود مر او را ملابست کن بنعمتها و فضل وی و بے ادبی مکن نزد کردن این حکم و گذاشتن این ملابست زیرا که در رد کردن نعمت پادشاه توانائی هست بر پادشاه و سبک دانستن است مر حضرت را پس درین هنگام آمیزش میکند بنده بفضل حق و قسمت او بے آنکه باشد بنده موجود درین آمیزش و پیش ازان بود که آمیزش میکرد بهوای خود و نفس خود و هرگاه که فرود آمد منزلے را تغیر شد حالت او پس مر بنده را چهار حالت است در گرفتن حظها و قسمتها حالت اول بحکم طبع است و این قسم حرام است و حالت دوم بحکم شرع آن مباح و حلال است و حالت سوم

بامر باطن است و این حالت ولایت و گذاشتن هوای نفس است و حالت چهارم بمحض فضل آلهی است و این حالت دور شدن اراده است و حاصل شدن بدلیت است و بودن اوست مراد ایستاده با قدر که آن فعل حق است و این حالت علم است و موصوف شدن بصلاح است پس نارسیده نمیشود صالح بروجه حقیقت مگر کسیکه رسیده است بسوی این مقام و این است مراد قول خدا ان ولیی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین پس او است بنده که باز داشته شده است دستهای او از کشیدن مصلحتهای او و منفعتهای او و از باز گردانیدن مضرتهای او و مفسدتهای او چون بچه شیرخوار با دایه و مرده شسته شده با شوینده پس متولی میشود دست تقدیر پرورش او را بی آنکه باشد مر او را اختیار و تدبیر فانی از همه نیست حال و نه مقام و نه اراده بلکه ایستادن بتقدیر آلهی است گاهی بسیط میکند او را گاهی قبض میکند او را و گاهی توانگر میکند و گاهی درویش میگرداند اختیار نمی کند و نمی آرزو میکند دور شدن آن حالت را و تغیر آنرا بلکه خوشنودی بقضا همیشه و موافقت دائم پس این

آخر چیزیست که منتهی می شود بآن احوال اولیا و ابدال

مقاله پنجاه و ششم - فرمود رضی الله عنه چون فانی شود بنده از خلق و هوا و خواهش و نفس و آرزوها در دنیا و آخرت نخواهد مگر خدا را عز و جل و بیرون آید همه چیز از دل وی برسد بحق و برمیگزیند حق تعالی او را و او را دوست میدارد و او را محبوب میگرداند و او را نزد خلق خود میگرداند حق او را باین صفت که دوست میدارد خدا او را و او دوست میدارد قرب او را و نعمت می بیند بفضل خدا و میگردد در نعمتهای وی تعالی و میگشاید خدا بروی درهای بخشش خود را و نوید میدهد آن بنده را که منع نکند او را از وی همیشه پس اختیار میکند بنده درین هنگام خدا تعالی را بر همه چیز و خواست میکند بخواست خدا و تدبیر میکند بتدبیر او و مشیت میکند بمشیت او و راضی میشود برضای او و فرمانبرداری میکند امر او را نه امر غیر او را و نمی بیند مر غیر خدا را هستیی و نه فعلی پس درین هنگام روا است که وعده کند او را خدا بوعده پس ظاهر نشود مر بنده را وفا بآن وعده و نرسد او را چیزی که بتحقیق توهم کرده است بنده آنرا از آن وعده که وفای آن باشد زیرا که غیریت بتحقیق و زنده است

بدور شدن هوای نفس و خواست و جستن حظها پس گشت بنده در ذات خود فعل خدا و اراده وی و مراد وی پس نسبت کرده نشود بسوی بنده وعده و نه خلاف آن زیرا که این صفت کسی است که او را هوا و اراده است پس میگردد وعده در حق بنده با خدا همچو فعل مردیکه عزم کرد بر کردن چیزی در ذات خود و نیت کرد آنرا بعد ازان گردانید عزم را بسوی جز آن کار و همچو ناسخ و منسوخ در آنچه وحی فرستاده است خدا بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم قوله ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها الم تعلم ان الله علی کل شیء قدیر آنچه منسوخ میگردانیم آیتی را یا فراموش میکنیم آنرا می آریم بهتر ازان یا مانند آن آیا نمیدانی که خدا قادر است هرگاه که بود پیغمبر علیه السلام کشیده شده هوای نفس و اراده خیر در جاها که ذکر کرده است آنها را خدا در قرآن از بند کردن کفار در روز بدر و جز آن و آنحضرت مراد حق و محبوب او بود نگذاشت او را بر یک حالت و بر یک چیز و بر یک وعده بلکه برد حق تعالی او را بجانب تقدیر پس رها کرد عنان تقدیر را بسوی آنحضرت پس بگردانید او را از حالی بحالی در احکام و آگاهانید او را بقول خود الم تعلم ان الله علی کل شیء قدیر یعنی تو در دریای قدر الهی هستی میگردانند ترا موجهای آن دریا یکباری چنین و بار دیگر چنین پس نهایت کار ولی ابتدائی کار نبی است نیست بعد از درجات ولایت و بدلیت مگر مقام نبوت پس پاک خداست چه عجب نیک و کامل تر و پسندیده گردانید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم

مقاله پنجاه و هفتم

فرمود رضی الله عنه احوال همه قبض است زیرا که امر کرده میشود ولی بنگاهداشت آن و هر چیزیکه امر کرده شود نگاهداشت او پس آن قبض است و ایستادن با تقدیر بسط است همه زیرا که نیست آنجا چیزیکه امر کرده شود بحفظ آن جز بودن او موجود در قدر پس لازم است بر وی که نزاع نکند در تقدیر بلکه موافقت کند و کشاکش نکند در هر چه که میرود بر وی از آنچه شیرین یا تلخ میکنند احوال محدود اند پس امر کرده شد بنگاهداشت حدود آن و فعل الهی که آن تقدیر است حدی ندارد تا آنکه محافظت کرده شود و نشان آنکه بنده در آید در مقام قدر و فعل و بسط آنست که وی گاهی امر کرده میشود بسوال کردن حظهای نفس بعد از آنکه امر کرده شده است بگذاشتن حظها و زهد کردن دران زیرا که هرگاه که تهی شد درون وی از حظها و باقی نماند در وی جز پروردگار بسط کرده شد بسوال حظها و شهوتها و طلب کردن چیزها که آن قسمت وی بوده

وچاره نیست از گرفتن آن ورسیدن بسوی آنها بسوال وی تا آنکه ثابت شود گرامی بودن او نزد
خدا و مرتبهٔ او و منت نهادن حق بروی باجابت کردن وی بسوی آن ورها کردن بنده را بسوال
کردن ودادن حظها از بیشترین نشانهای بسط بعد قبض است و از نشانهای بسط بیرون آوردن
بنده است از بند احوال و مقامها و از تکلف کردن در نگاهداشت حدها پس اگر گفته شود این کلام دلالت
میکند بر دور شدن تکلیف شرعی و بر زندقه و بیرون آمدن از اسلام و بر رد قول خدای تعالی واعبد
ربك حتى يأتيك اليقين پرستش کن پروردگار خود را تا آنکه بیاید ترا موت جواب آنکه دلالت
نمیکند این کلام بر آنچه که تو گفتی و نمیرساند بآن بلکه خدای تعالی بزرگتر است و ولی او گرامی تر است بروی
از آنکه در آرد او را در مقام کمتر فروهشت در شرع و دین خود بلکه نگاه میدارد او را از همه آنچه که ذکر کرده شد
و باز میگرداند او را از وی و نگاه میدارد او را و وی آگاه اند او را و درست میگرداند او را برای نگاهداشت
حدهای شرع پس حاصل میشود نگاهداشت از گناهان و محفوظ میماند حدهای شرع بی زور کشیدن و سختی
کشیدن از وی و آن ولی از حصول این اوصاف غائب است در قرب پروردگار خود گفته است
خدای تعالی کذلك لنصرف عنه السوء والفحشاء همچنین باز داریم از یوسف بدی را زیرا که او از
بندگان ماست که خالص گردانیده شدند و نیز گفته است خدای تعالی ان عبادی لیس لك علیهم
سلطان بدرستیکه بندگان من نیست مر ترا ای شیطان بر آنها غلبه و گفته است الا عباد الله
المخلصين ای گمراه میکنی مگر بندگان ما را که خالص گردانیده شدند وسے برداشته شده
پروردگار اند و آن مراد خداست وی تعالی می پرورد او را در کنار قرب خود و لطف خود از کجا برسد شیطان نزد وی
و چگونه راه یابد بدیها و ناخوشیها در شرع بجانب وی ابعدت التحفة واعظمت القربة دور داشتی
طعام و شراب را و بزرگ گردانیدی قرب را این مثل است که زده میشود در جائیکه کسی تعظیم کسی نکند اما حق او
ادا نکند گفتی تو مر ولی را سخنی شنیع هولناک زبان باد مر این همتهای فرومایه ناکس را و این عقلهای
ناقص دور از کار را و رایهای تباه خلل پذیر را پناه دهد ما را خدا و برادران را از گمراهیهای مخالف بقدرت خود
که شامل است همه را و بلطفها که کامل اند و بمهربانی که فراخ است و بپوشاند ما را از پردهای خود که تمام اند و منع کننده

ونگاه دارنده از گناهان و پرورش کناد ما را بنعمتهای خود که تام اند و بفضلها و فزونی کرم خود که همیشه اند

مقاله پنجاه و هشتم - فرمود رضی الله عنه کور ساز خود را از همه سو و چشم مکشا بر چیزے ازان پس تا آنکه می بینی بسوی چیزے ازان کشاده نمیشود مر ترا راهے بسوی فضل خدا و نزدیکی او پس بند همه جانبها یکی دانستن تو و محو گردانیدن نفس ترا پستر بفانی شدن تو و محو شدن تو و دانستن ترا پس درین هنگام کشاده شود در چشم دل تو راه فضل خدای بزرگ پس می بینی آن جهت را بهر دو چشم سر تو درین وقت بشعاع روشنی دل تو و ایمان تو و یقین تو پس پیدا میگردد نزد آن حال نور اندرون تو بر بیرون تو همچو نور شمع که در خانه تاریک است در شب تاریک پیدا میگردد روشنائی از روزنهای خانه و سوراخهای آن پس روشن میشود بیرون خانه بروشنائی درون خانه پس آرمیده میشود نفس و جوارح بسوی وعدهٔ خدا و بخشش او و از بخشش جز خدا و وعده جز وی مهربانی کن نفس خود را و ستم مکن بر وی و مدار او را در تاریکیهای نادانی خود و سست رائی خود پس نظر کنی بجانبها بسوی خلق و حول و قوت و کسب و اسباب ایشان پس اعتماد کنی بران پس بسته گردد از تو جهتها و کشاده نشود مر ترا جهت فضل خدا از جهت عذاب کردن و در برابر کردن بشرک تو بسبب نظر کردن بر جز خدا پس وقتیکه بیابی خدا را و نظر کنی بسوی فضل وی و امیدداری رحمت او را نه جز او را و کور سازی خود را از هر چیزی که جز او ست نزدیک گرداند ترا و بسیار نزدیک گرداند ترا از خود و مهربانی کند ترا و پرورش کند ترا و بخوراند ترا و بپوشاند ترا و دوا کند ترا و تندرستی بخشد ترا و بخششها کند ترا و توانگر گرداند ترا و یاری دهد ترا و دوست گرداند ترا پستر محو کند ترا از تعلق بخلق و از نفس تو و فنا کند ترا پس نه بینی بعد ازان بدرویشی خود و نه توانگری خود را

مقاله پنجاه و نهم - فرمود رضی الله عنه خالی نیست حالت تو تا که هست آن حالت بلا و یا نعمت پس اگر حالت بلا است پس مطالبه کرده میشوی دران بشکیبائی کردن بزور و بزور صبر کردن فروتر است و صبر کردن بالاتر است ازان پستر براضی بودن و موافقت نمودن پستر بفانی شدن و فنا مر ابدال را و عارفان را که صاحب علم بخدا اند و اگر باشد حالت نعمت پس بازجست کرده میشوی بشکر کردن بران و شکر میباشد بزبان و بدل و بجوارح اما شکر بزبان پس باقرار کردن بنعمت است که آن از خدا است

و نسبت کردن آنرا بخلق و نه بسوی نفس خود و حول و قوت خود و حرکت و کسب خود و نه نسبت کنی بسوی جز تو از آن کسانیکه روان شده است نعمت بر دستهای ایشان زیرا که تو و ایشان سببها و وسیلتها و دست افرازند مر نعمت را قسمت کننده نعمت و روان کننده آن و پیدا کننده آن و کار کننده دران و سبب سازنده مر آنرا خدای تعالی است و قسمت کننده خدا است و روان کننده او ست و پیدا کننده او ست پس وی تعالی سزاوارتر است بشکرگزاری کردن از جز وی نیست نظر بسوی غلام بردارنده مر هدیه را نیست نظر مگر بسوی خداوندی که روان کننده و نعمت و دهنده است بآن هدیه گفته است خدای تعالی در باب کسیکه گم کرده است این نظر را یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا وهم عن الآخرة هم غافلون میدانند آنچه ظاهر است از زندگانی دنیا ایشان از زندگانی آخرت بیخبر انند پس کسیکه نظر کند بظاهر و بسبب و بگذارد دانش و شناخت او را بحقیقت حال و مشیت پس او ست نادان کم شناخت کوتاه عقل عاقل را نمیگویند عاقل مگر بسبب نظر کردن او عاقبتهای کار را اما شکر گفتن بدل پس بیقین دانستن است همیشه و بعقد قلبی محکم سخت استوار که همه آنچه با تست از نعمتها و منفعتها و لذتها در ظاهر و باطن در حرکات و سکنات تو از جانب خدا است نه از جز وی باشد شکر گفتن تو بزبان تو بیان کننده از چیزیست که در دل تست گفته است خدای تعالی وما بکم من نعمة فمن الله آنچه که با شما است از نعمت پس از جانب خدا است و گفته است اسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة تمام و کامل گردانیده است بر شما نعمتهای ظاهر و باطن را و نیز گفته است وان تعدوا نعمت الله لا تحصوها اگر شمار کنید نعمت خدا را ضبط نتوانید کرد آنرا پس با ثبوت اینمعنی باقی نمی ماند مر مومن را نعمت دهنده جز خدا او اما شکر کردن بجوارح پس بآنست که بجنبانی و در کار داری آنها را در طاعت خدا نه غیر او از خلق پس پاسخ ندهی کسی را از خلق در چیزیکه رو گردانیده است از خدا در آن و خلق شامل است نفس او هوا را و خواهشها و آرزوها را و تمامی مخلوقات را بگردانی اطاعت خدا را اصل و پیروی کرده شده و پیشوا و جز او را فرع و پیرو و پس رو پس اگر بکنی جز این کار را میباشی کننده و حکم کننده بجز حکم خدا حکم وی که موضوع است

مر بندگان او را که مسلمان اند و میباشی سلوک کننده جز راه صالحان گفته است خدای تعالی و من
لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون ای آن کسانیکه حکم نکنند بر خلق بچیزیکه فرو فرستاده است
خدای تعالی پس آنکسان کافران اند و در آیتی دیگر و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون
هر که حکم نکند انچه فرستاده است خدا پس آن کسان ستم کنندگان اند و در آیتی دیگر هم الفاسقون ای
اوشان فسق کنندگان اند پس میباشد نهایت کار تو بسوی آتشی که فروزینهٔ آن آدمیان اند و سنگها
و تو صبر نتوانی کرد بر تپ یک ساعت در دنیا و کمتر پاره از آتش که بجهد در دنیا پس چگونه باشد صبر تو بر همیشه
بودن در آتش دوزخ باد و زخیان النجا النجا الوحا الوحا بگریز از ان الله الله لازم گیر خدا را نگاهدار
هر دو حالت را و شرطهای این را زیرا که بدرستیکه تو تهی نیستی در همه خود از یکی ازین دو یا بلاست یا نعمت
پس بده هر حالت را نصیب و حق آن از صبر و شکر کردن بران وجهی که بیان کردم برای تو پس گله مکن
در حالت بلا بسوی هیچ یکی از خلق خدا و پیدا مکن به تنگ آمدن خود را مر هیچ یکی را و تهمت مکن پروردگار
خود را در باطن خود و شک مکن در حکمت وی در برگزیدن حق انچه نیکتر است مر ترا در دنیای تو و آخرت تو
پس مبر حاجت خود را بسوی هیچ یکی از خلق خدا در دفع کردن بلا از تو پس آن شرک آوردن است از تو
بخدا و مالک نیست با خدا در ملک وی کسی هیچ چیزی را نیست کسی گزند رساننده و نه سود دهنده
و نه بازگرداننده بلا و نه بازکشنده عطا و نه بیمار سازنده و نه بلا رساننده و نه تندرستی دهنده و نه به سازنده
جز خدای تعالی پس مشغول مشو بخلق نه در ظاهر و نه در باطن زیرا که بدرستیکه ایشان هرگز بی نیاز نکنند
از انچه خواسته است خدا از قضای وی چیزی را بلکه لازم گیر صبر را و رضا و موافقت را و فنا را در فعل خدا
که در تو کند پس اگر محروم کرده شوی از همه این چیزها پس بر تو باد که در خواستن بسوی او و زاری نمودن
و اقرار کردن بگناهان و فریاد کردن از بدی نفس و اقرار کردن بپاکی حق و به یگانه دانستن و به نعمت دادن
و بیزاری نمودن از شرک خفی و طلب کردن صبر و رضا و موافقت را تا آنکه برسد انچه نوشته شده مدت
خود را پس دور شود بلا و بگشاید اندوه و بیاید نعمت و فراخی و شادمانی و خوشحالی چنانچه بود در حق
پیغمبر خدا ایوب علیه السلام چنانچه میرود سیاهی شب و می آید روشنائی روز و میرود سردی زمستان و می آید

باد نرم تابستان و خوشی او زیرا که مر هر چیزی را ضد و مخالف اوست و نهایتی و مدت معین هست و جای اینها پس صبر کلید کشائش هست و آغاز او و نهایت او و خوبی اوست چنانچه آمده هست در حدیث الصبر من الایمان کالراس من الجسد صبر از جزء ایمان هست چنانچه سر از تن و در لفظی دیگر الصبر الایمان کله صبر همه ایمان هست و گاهی می باشد شکر همین ملابست بنعمتها و آن نعمت بخششهای اوست که قسمت کرده شده برای تو پس شکر گفتن تو آمیزش تست بآن نعمت در حال فنای تو و دور شدن هوای نفس در حال پرهیز کردن و نگاه داشتن شرع و این حالت ابدال هست و جای نهایت است عبرت گیر بچیزیکه ذکر کردم برای تو تا راه نموده شوی انشاء الله تعالی

مقاله شصتم فرمود رضی الله عنه آغاز کار بیرون آمدن هست از معهود طبع بسوی چیزی که حکم کرده بدان شرع پس ثم بسوی تقدیر بعد از ان باز گشتن بهمان که معهود طبع بود بشرط نگاهداشت حدهای شرع پس بیرون می آئی از معهود طبیعت از خوردن و پوشیدن و نوشیدن و نکاح کردن و خانه که بحکم طبع بود بسوی امر شرع و نهی او پس پیروی میکنی کتاب خدا و سنت رسول او را چنانچه گفته است خدای تعالی ما اتکم الرسول فخذوه وما نهکم عنه فانتهوا انچه بدهد شما را رسول بگیرید آنرا و از انچه باز دارد شما را از ان پس باز مانید و گفته هست قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله بگوای محمد علیه السلام اگر هستید شما که دوست میدارید خدا را پس پیروی کنید مرا تا دوست دارد شما را خدای تعالی پس فانی گردانیده شوی از هوای تو و نفس تو و سبکیهای تو در ظاهر تو و باطن تو پس نباشد در باطن تو جز یگانگی خدا و در ظاهر تو جز طاعت خدا و عبادت او و از انچه فرموده نهی کرده پس باشد این پیشه تو و شعار و دثار تو در حرکت تو و آرام تو در شب تو و در روز تو و در سفر تو و حضر تو و در سختی تو و نرمی تو و در تندرستی تو و بیماری تو و در همه احوال تو پس برداشته شوی بسوی وادی تقدیر پس تصرف کند در تو تقدیر پس فانی شوی از کوشش و مشقت خود و حول خود و قوت خود پس رانده شود بسوی تو قسمتهائیکه خشک شده است بآن قلم و گذشته است بآن علم الهی پس آمیزش کرده شوی بآن اقسام و داده میشوی در گرفتن آن نگاهداشت

وسلامتی پس نگاه داشته میشود دران حدهای شرع وحاصل میشود دران موافقت مر فعل خداوند را و
پاره نمیشود حکم شرع بسوی کفر والحاد ومباح گردانیدن انچه حرام کرده شده است وخوار داشتن
چیزیرا که امر کرده شده است گفته است خدای تعالی انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون ما فرود
فرستادیم ذکر را که قرآن است وبدرستیکه ما نگاه دارنده ایم ونیز گفت کذلك لنصرف عنه السوء
والفحشاء انه من عبادنا المخلصین همچنین برگردانیدیم از یوسف بدی را بود او از بندگان ما
که خالص کرده شده اند پس بصاحب میباشد آنکس را نگاهداشت وپرهیز تا وقت موت برحمت خدا
ونیست این معبود طبع مگر قسمتهای تو که آماده کرده اند برای تو پس منع کرده شده اند از تو در حال
سیر کردن تو در راه حق ورفتن تو در صحراهای طبیعت وبیابانهای هوا وبمعبود طبع زیرا که این معبود
طبع گرانیها وبارها است پس دور کرده شدند از تو تا گران نسازند ترا پس سست گرداند ترا و باز
گرداند ترا از جای قصد تو ومطلوب تو تا هنگام رسیدن باستانهٔ فنا وفنا رسیدن است بقرب حق
وشناسائی باو ومخصوص گشتن بسرها وعلمهای لدنی ودر آمدن در دریاهای نور از جهت آنکه زیان
نمیکند تاریکی طبیعتها آن نورها را پس طبع باقی ست تا وقتیکه جدائی کند روح تن را از برای تمام
گرفتن قسمتها زیرا که اگر دور شود طبع از آدمی هرآئینه به پیوندد بفرشتگان وپاره گردد انتظام باطل
شود حکمت پس باقی ماند طبع در تو تا تمام گیری قسمتها وحظها را پس می باشد بقاے طبع
چنانچه فرموده است صلی الله علیه وسلم حبب الی من دنیاکم ثلث الی آخره پس هرگاه که
فانی شد پیغمبر صلی الله علیه وسلم از دنیا وانچه دران است باز گردانیده شده بسوی وی قسمتهای وی
که باز داشته شده بود از وی در حال سیر وی بسوی پروردگار وی پس تمام گرفت آنها را از جهت موافقت
کردن مر پروردگار خود را وراضی بودن بفعل پروردگار خود وفرمانبرداری نمودن
مر امر او را پاک است نامهای او وعام است رحمت او وشامل است فضل او مر اولیا را وانبیاے او را
پس همچنین ولی است درین باب باز گردانیده می شود بسوے قسمتها وحظها بعد
فنا با نگاه داشتن حدهای شرع پس این باز گشتن است از نهایت بسوی بدایت

مقاله شصت و یکم۔ فرمود رضی الله عنه هر مسلمان تکلیف داده شده است بتوقف کردن
و کاوش نمودن نزد حاضر شدن قسمتها از قبول کردن و گرفتن تا آنکه گواهی دهد مر او را حکم شرع
بمباح بودن آن و علم لائق بقسمت بودن آن چنانکه گفته است پیغمبر صلی الله علیه وسلم المؤمن
فتاش و المنافق لقاف مسلمان تفتیش کننده است و منافق در گیرنده است بی تفتیش و نیز
گفته است المؤمن وقاف مسلمان توقف کننده است و گفته است علیه السلام دع ما یریبک
الی ما لا یریبک بگذار چیزی را که در شک می اندازد بسوی چیزی که در شک نمی اندازد ترا پس مؤمن
توقف میکند نزد هر قسمت از خوردن و پوشیدن و نکاح و همه چیزها که کشاده میشود برای او
پس بگیرد تا آنکه حکم کند برای او بروا بودن گرفتن آنرا حکم شرع این وقتی است که باشد مؤمن
در حالت تقوی یا تا آنکه حکم کند برای او بروا بودن امر باطن وقتیکه باشد مؤمن در حالت ولایت
یا تا آنکه حکم کند مر او را علم بتقدیر الٰهی وقتیکه باشد در حالت ابدالیت و غوثیت یا حکم کند فعل الٰهی که آن قدر
محض است و این حالت بدلیت و غوثیت حالت فنا ست بیشتر می آید مؤمن را حالتی دیگر و آن
اینست که میگردد هر چیزیکه بیاید او را و کشاده شود برای او بی آنکه مقید شود با مر و علم مادام که اعتراض
نکند بروی حکم شریعت یا امر باطن یا علم بتقدیر پس چون اعتراض کند یکی ازین سه چیز باز می آید
از گرفتن و می ماند آنرا پس این حالت خلاف حالت نخستین است پس در حالت نخستین غالب
بروی توقف و درنگ است و در حالت دوم غالب بر گرفتن و مخالطت است بانچه کشاده شده است او را
بیشتر می آید حالت سوم پس در وی گرفتن محض است آمیزش بچیزیکه کشاده میشود از نعمتها
بی وجود اعتراض یکی ازین سه چیز و این حالت حقیقت فنا ست پس میباشد مؤمن دران محفوظ
از آفتها و پاره کردن حدهای شرع نگاهداشته شده و برگردانیده شده از وی بدیها گفته است خدای تعالی
کذلک لنصرف عنه السوء الی اخره پس میگردد بنده با نگاهداشتن از پاره کردن حدهای شرع
همچو بنده که سپرده شده است کارها بسوی وی و اذن داده شده برای او از جانب مولی و اطلاق
کرده شده از قیدها در مباح گردانیدن چیزها آسان گردانیده شده برای وی نیکی پس همه آنچه می آید مؤمن را

قسمت صاف اوست از آفتها و تیرگیها و عاقبتهای بد در دنیا و آخرت و موافق مرخواست خدا را و مر رضا و فعل او را اینست هیچ حالت بربالای این حالت و اینست نهایت کار و این حالت مر مهتران و اولیا را ست که بزرگ اند و صاف بے شوب خلق اوندان سرها آنکسانیکه مشرف شده اند بر آستانه احوال پیغمبران صلوات الله علیهم اجمعین

مقالهٔ شصت و دوم - فرمود رضی الله عنه چه عجب بسیار است که میگوئی نزدیک گردانیده شده بحضرت فلان و دور کرده شدم من و داده شده نعمت فلان و محروم کرده شدم من و توانگر کرده شد فلان و درویش گردانیده شدم من و تندرست ساخته شد فلان و بیمار کرده شدم من و بزرگ گردانیده شد فلان و خوار گردانیده شدم من و ستوده شد فلان و نکوهیده شدم من و راست گو کرده شد فلان و دروغ گو ساخته شدم من آیا نمیدانی که بدرستیکه خدای تعالی یکیست و واحد دوست میدارد یگانگی را در محبت وی وقتیکه نزدیک گردانید خدای تعالی ترا براه غیر خود کم گردد دوستی تو مر خدا را و منقسم می شود زیرا که بسا است در آید در تو میل بسوی کسی که پیدا شده است پیوند کردن و نعمت دادن بر دست وے پس کم میگردد محبت خدا در دل تو و خدای تعالی غیرت ناک است دوست نمیدارد شریکے پس باز داشت دستهای غیر خود را از تو بمواصلت کردن و زبان ایشانرا از ستودن و ستایش کردن تو و پایهای را از رفتن بسوی تو تا مشغول نشوی بسبب غیر از خدا آیا نشنیده قول پیغمبر علیه السلام را جبلت القلوب علی حب من احسن الیها و بغض من اساء الیها پیدا کرده شده اند دلها بر دوست داشتن کسیکه نیکی کرده است بجانب آنها و دشمن داشتن کسیکه بدی کرده است بسوی آنها پس خدای تعالے باز میدارد مردم را از نیکی کردن بسوی تو از هر رو و هر سو تا آنکه یگانه گردانی او را و دوست داری آنرا و بگردی مر خدا را از هر وجه بظاهر خود و باطن خود و از حرکات خود و سکنات خود پس نمی بینی نیکی را مگر از خدا و نه بدی را مگر از وی فانی شوی از خلق و از نفس و هوای او و از خواست و آرزو و از هر چه جز خداست بعد از ان رها کرده میشود دستها بسوی تو بفراخ کردن و در باختن مال و عطا کردن و زبانها بستودن و ستایش کردن پس بناز و نعمت می دارد خدائے را همیشه در دنیا پس در آخرت پس بی ادبی مکن نظر کن نگاه بر داشت ادب بسوی کسیکه نظر میکند بسوی تو که پروردگار است و روی آر بسوی کسیکه روآورده است

بر تو و دوست دار کسے را کہ دوست میدارد ترا اجابت کن کسے را کہ میخواہد ترا و بدہ دست خود را بکسیکہ ثابت میدارد ترا از افتادن تو و بیرون می آرد ترا از تاریکیہای نادانی تو و میرہاند ترا از ہلاک شدن تو و می شوید ترا از نجاستہای تو و پاکیزہ میگرداند ترا از چرکہا و ریمہائی تو و خلاص میگرداند ترا از مردارہا و بدبوئی تو و از قصدہای تباہ تو و نفس تو کہ امر کنندہ است ببدی و پیوستگان کہ گمراہان تو گمراہ کنندگان اند شیاطین تو و ہوای تو اند و دوستان تو کہ جاہلان اند و راہزنان راہ حق و در میان افتادگان اند میان تو و ہر چیز گرانمایہ و گران بہا و ارجمند تا کی تقیید بقیید عادت تا کی گرفتاری بخلق تا کے متابعت نفس تا کی رعونت تا کی خواہش دنیا تا کی خواہش آخرت تا کی تو بانچہ جز مولی است کجائی تو از پیدا کنندہ ہمہ چیز و ہست کنندہ ہمہ و اول ہمہ و آخر ہمہ ظاہر و باطن ہمہ است خدائے کہ بازگشت ہمہ بسوی اوست مرا و راست دلہا و آرام جانہا و فرود آمدن بارہا و او راست بخشش و منت نہادن

مقالہ شصت و سوم ـ فرمود رضی اللہ عنہ دیدم در خواب گویا کہ من میگویم اے شرک آرندہ بپروردگار خود در باطن خود بنفس خود و ظاہر خود بخلق وے و در عمل خود بخواست خود پس گفت مردے کہ در پہلوی من است چیست این سخن پس گفتم این نوعی از معرفت است

مقالہ شصت و چہارم ـ فرمود رضی اللہ عنہ تنگ شد مرا کار من روزی پس جنبید نفس من زیر بار آن و جست راحت را و بیرون آمد و کشادگی را پس گفتہ شد مرا چہ میخواہی پس گفتم میخواہم مرگے را کہ نیست زندگی در ان و زندگانی را کہ نیست مرگ در ان پس گفتہ شد مرا چیست مرگے کہ نیست در ان زندگانی و زندگانی کہ نیست مرگ در ان گفتم مرگے کہ نیست زندگی در وی مردن است از جنس خود و از خلق پس نہ بینم ایشانرا در زیان و سود و مردن است از نفس خود و ہوای خود و ارادہ و آرزوی خود در دنیای خود و آخرت خود پس زندہ نباشم در ہمہ چیزہا و یافتہ نشوم ہستی اما زندگی کہ نیست مرگ در ان پس زندہ بودن من است بفعل پروردگار خود بی ہستی من و در ان موت در ان ہستی من است با وجود پروردگار پس بود این خواست گرانمایہ ترین خواہشی کہ خواستم آنرا از انوقت کہ عقل یافتم

مقالہ شصت و پنجم ـ فرمود رضی اللہ عنہ چیست این ناخوشنودی تو بر پروردگار خود از بہر

تاخیر کردن اجابت دعا میگوئی حرام کرده بر من سوال کردن خلق را و واجب گردانید بر من سوال کردن
مر او را عز وجل و من میخواهم او را و جواب نمیدهد مرا پس گفته میشود مر ترا آیا آزادی تو یا بنده پس اگر گوئی که
من آزادم پس تو کافری و اگر میگوئی من بنده ام پس گفته میشود مر ترا آیا تهمت می نهی تو مر خداوند خود را در تاخیر اجابت
دعای تو و شک کننده در حکمت وی و مهربانی وی با تو و با همه خلق وی و در دانستن وی احوال
خلق را یا تهمت نهنده نهٔ مر او را پس اگر هستی تو تهمت نه نهنده مر او را و اقرار کننده مر حکمت او را
و اراده و مصلحت او را برای تو در تاخیر کردن اجابت دعا پس بر تو باد شکر گفتن مر او را زیرا که
وی شاید که برگزیده باشد برای تو آنچه که نیکوتر است و نعمت است و دور کردن تباهی را و اگر هستی
تو تهمت کننده مر او را درین پس تو کافری بسبب تهمت کردن تو مر او را زیرا که تو بسبب آن تهمت
کردن نسبت کردی مر او را بسوی ظلم کردن و حالانکه او نیست ستم کننده مر بندگان را نمی پذیرد ظلم را
و محال است بر وی که ظلم کند زیرا که وی مالک تست و مالک هر چیز است و مالک مر او راست گردانیدن
از حالی بحالی در ملک خود هر چگونه که خواهد پس اطلاق کرده نمیشود بر وی نام ظلم و نیست ظالم مگر
کسیکه تصرف کند در ملک غیر خود بی دستوری غیر پس بر بند بر خود راه ناخوشنودی را بر وی تعالی
در کار کردن وی در تو بچیزیکه مخالف طبع و شهوت نفس تست و اگرچه باشد در ظاهر حال خلاف
مصلحت مر ترا پس بر تو باد شکر کردن و صبر نمودن و موافقت کردن و راضی بودن و گذاشتن
اظهار ناخوشنودی و تهمت را و ایستادن با رعونت نفس و هوای او را که گمراه میکند از راه
خدا و بر تو باد همیشه دعا کردن و براستی پناه جستن و گمان نیک داشتن بپروردگار خود و چشم
داشتن کشادگی را از وی و راست دانستن بوعدهٔ وی و شرم داشتن از وی و سازگاری کردن
مر امر او را و بر تو باد نگاهداشت توحید را و شتابی کردن در گذاردن امرهای او را و سستی کردن در
کردن گناهان که نهی کرده است و مرده انگاشتن نزد فرود آمدن قضا و قدر وی بر تو و فعل او در تو
و اگر هست شان اینکه چاره نیست از اینکه تهمت کنی و بدگمانی کنی پس نفس تو که امر کننده است ببدی
و گناه کننده است مر پروردگار خود را بهتر است بتهمت کردن و بدگمان شدن تو از وی تعالی

ونسبت کردن تو ظلم را بسوی نفس سزاوارتر است از خداوند تو پس بپرهیز موافقت نفس را و دوست گرفتن او را و خرسند بودن بفعل وی و سخن وی را در همه احوال زیرا که نفس دشمن خدا است و دشمن تست و دوست است مر دشمن خدا را دشمن ترا که شیطان رانده شده است نفس جانشین شیطان است و جاسوس او و دوست صافی اوست الله الله ثم الله پرهیز کن خدا را الحذر الحذر النجا النجا زود بشتاب تهمت کن نفس را و نسبت کن ظلم را بسوی وی و بخوان بر وی این قول خدا را مایفعل الله بعذابکم ان شکرتم و امنتم چه کار دارد خدا بعذاب کردن شما اگر شکر گوئید و ایمان آرید و این قول خدا را ذلک بما قدمت ایدیکم و ان الله لیس بظلام للعبید عذاب بسبب عملها ست که پیش دست خود کرده اید شما و بدرستیکه خدا نیست ستم کننده مر بندگان را و این قول را ان الله لا یظلم الناس شیئا ولکن الناس انفسهم یظلمون بدرستیکه خدا ستم نمیکند چیزی را لیکن مردم نفسهای خود را ستم میکنند و بخوان جز آن آیتها و حدیثها باش پیکار کننده برای خدا بر نفس خود و جدال کننده مر او را از جانب خدا و جنگ کننده و شمشیر دهنده برای خدا و صاحب حشم و لشکر خدا زیرا که بدرستیکه نفس دشمن ترین دشمن خدا است گفته است خدای تعالی یا داود اهجر هواک فانه لا منازع ینازعنی فی ملکی غیر الهوی ای داود جدائی کن هوای نفس خود را زیرا که بدرستیکه شان اینکه نیست نزاع کننده که نزاع کند مرا در ملک من جز هوای نفس

مقاله شصت و ششم

فرمود رضی الله عنه بگو دعا بکنم خدا را پس اگر هست آنچه سوال میکنم او را قسمت کرده شده برای من پس زود است که بیاید مرا اگر سوال کنم او را یا سوال نکنم او را و اگر هست آن که قسمت کرده نشده است پس نمیدهد مرا بسوال کردن من بلکه سوال بکن خدا را هر چه میخواهی و حاجت داری بسوی آن از نیکی دنیا و آخرت مادامیکه نباشد در سوال چیزی حرام کرده شده و یا چیزیکه مصلحت نیست در آن زیرا که بدرستیکه خدا امر کرده است بسوال کردن و برانگیخته است بر آن و گفته است ادعونی استجب لکم دعا کنید مرا قبول کنم برای شما و گفته است واسئلوا الله من فضله سوال کنید خدا را از فضل او و گفته است پیغمبر علیه السلام اسألوا الله وانتم موقنون بالاجابة سوال کنید خدا را و حالانکه شما یقین کنندگان اید باجابت و نیز گفته است علیه السلام اسألوا الله

ببطون اکفکم سوال کنید خدارا بباطن کفهای خود وجز آن از حاجتها و مگو که من بسیار سوال میکنم پس نمیدهد مرا درین هنگام سوال نخواهم کرد او را بلکه همیشه باش بدعا کردن وی زیرا که بدرستی که اگر هست آن قسمت کرده شده میرساند آنرا بسوی تو پس ازان که سوال میکنی او را پس زیاده میکند ترا این دادن بعد سوال ایمان را و یقین و توحید را و گذاشتن سوال خلق را و باز گشتن بسوی او تعالی در همه احوال تو و فرود آوردن حاجتهای ترا بخدا و اگر نباشد آن قسمت کرده شده میدهد خدای تعالی ترا توانگری ازان و راضی بودن از وی تعالی باختیار فقر پس اگر باشد حاصل فقر و مرض راضی میگرداند ترا بآن هر دو و اگر هست وامی برمیگرداند دل صاحب وام را از بدی مطالبه بسوی نرمی نمودن به تو و پس افگندن مطالبه آسان گردانیدن تا وقت فراخی تو یا افگندن وام از تو یا کم کردن وام پس اگر بیفگند وام را از تو و بگذاشت ازان در دنیا میدهد ترا خدای تعالی در آخرت ثواب بسیار را عوض آنچه نداد ترا بسوال کردن تو در دنیا زیرا که خدا کریم است و بی نیاز و بسیار مهربان پس نا امید نگرداند سائل خود را در دنیا و آخرت پس چاره نیست در دعا کردن از فایده و عطا یا زود یا دیر و بتحقیق آمده هست در حدیث ان المومن یری فی صحیفته یوم القیمة حسنات لم یعملها ولم یدرها فیقال له اتعرفها فیقول لا اعرفها من این هذه فیقال انها بدل مسئلتک التی سألتها فی دار الدنیا یعنی بدرستی که مومن خواهد دید روز قیامت در نامه خود نیکیها را که نکرده هست آنها را و در نیافته آنها را پس گفته میشود مر او را آیا میشناسی آنها را پس میگوید مومن نمی شناسم اینها را که از کجاست مر این نیکیها پس گفته میشود مر او را که این نیکیها بدل سوال کردن تست که کرده بودی آنرا در سرای دنیا و این ثواب دادن در آخرت بجهت آنست که وی بسبب سوال کردن او خدا را بود ذاکر و یگانه داننده و نهنده چیزی را در جای او و دهنده حق را باهل وی و بیزار شونده از حول و قوت خود و ترک کننده ننگ و نام و بزرگی را و همه اینها عملهای نیک اند مر آنها را ثواب بسیار هست نزد خدا

مقاله شصت و هفتم - فرمود رضی الله عنه هرگاه که مجاهده کنی نفس خود را و غالب شوی بر وی و بکشی آنرا بشمشیر مخالفت زنده میگرداند نفس را خدای تعالی و نزاع میکند ترا نفس و میجوید

ازتو شهوتها و لذتها را حرام باشد از آنها و حلال تا باز گردی بسوی مجاهده کردن و بیشی نمودن در آن تا بنویسد حق تعالی برای تو ثواب همیشه را و این معنی سخن پیغمبر است علیه السلام رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر باز گشتیم از کارزار کردن خرد که با کافران است بسوی کارزار کردن بزرگ که مراد از نفس است از جهت همیشه بودن نفس بر شهوتها و لذتها و فرو رفتن او در گناهان این معنی قول خدای تعالی است واعبد ربك حتی یأتیك الیقین پرستش کن پروردگار خود را تا آنکه بیاید ترا موت امر کرد خدا مر پیغمبر خود را علیه السلام بعبادت خود و آن مخالفت نفس است و میخواهد نفس خلاف آنرا تا آنکه بیاید او را یقین ای موت پس اگر گفته شود چگونه ابا آرد نفس پیغمبر صلی الله علیه وسلم عبادت را و حالانکه وی علیه السلام نیست هوای نفس مر او را گفته شد خدای تعالی وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی نمیگوید آنحضرت از هوای نفس خود نیست آن سخن مگر وحی که فرستاده شده است پس گفته میشود در جواب بدرستیکه خدا خطاب کرد پیغمبر خود را باین خطاب تا قرار یابد بدان حکم شرع پس باشد آن حکم فراگیرنده میان امت وی تا آنکه برپا گردد قیامت پس خدای تعالی داده است پیغمبر خود را توانائی بر نفس و هوا تا آنکه زیان نکند او را و نیازمند نگرداند بسوی مجاهده بخلاف امت وی پس چون همیشه باشد مسلمان بر مجاهدهٔ نفس تا آنکه بیاید او را موت و به پیوندد بپروردگار خود بشمشیر آهیخته آلوده بخون نفس و هوا امید هست خدا او را چیزیرا که ضامن شده است برای وی از بهشت از جهت گفته وی تعالی اما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی اما کسیکه بترسید پروردگار خود را و باز دارد نفس را از هوا پس بدرستیکه بهشت جای اوست پس چون در آرد خدا مسلمان را در بهشت و بگرداند بهشت را سرای وی و آرام جای وی و بازگشت وی ایمن گردد از برگشتن از بهشت و انتقال کردن بجای دیگر و از بازگشتن بسوی سرای دنیا نو میگرداند برای وی هر روز و هر ساعت از گوناگون نعمتها و متغیر میگردد بروی از گوناگون حلها و زیورها تا چیزیست که نیست آخر مر آنرا و نه سیری شدن چنانکه نو میگرداند مؤمن در دنیا هر روز و هر ساعت

و لحظه مجاهدهٔ نفس و هوا را اما کافر و منافق و گناهگار هرگاه که گذاشتند مجاهدهٔ نفس و هوا را در دنیا و پیروی کردند هر دو را و موافقت کردند شیطان را پس اختلاط کردند در گوناگون گناهان از کفر و شرک و چیزیکه کمتر از کفر و شرک است تا آنکه آمد ایشانرا مرگ بی اسلام و بی توبه در آورد ایشانرا خدا در آتشی که آماده شده است برای کافران در قول وی تعالی واتقوا النار التی اعدت للکافرین پرهیز کن آتشی را که آماده کرده شده است برای کافران پس چون در آرد خدای تعالی ایشانرا در آتش و بگرداند آتش را آرامگاه و جای باش ایشان و ماوای ایشان بسوزد آتش پوستها و گوشتهای ایشان نو میگرداند خدا پوستها و گوشتها جز آن چنانچه گفته است عز و جل کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها هرگاه که پخته میشود پوستهای تبدیل میکنیم مر ایشانرا پوستهای جز آن میکند خدای تعالی با ایشان این را چنانچه موافقت کردند نفسهای خود را و هواهای خود را در دنیا در گناهان خدا پس دوزخیان نو میگرداند خدا مر ایشانرا در هر وقت پوستها و گوشتها را از برای رسانیدن عذاب و دردها بسوی ایشان و بهشتیان نو میگرداند مر ایشانرا هر وقت نعمتها را تا دو چند گردد لذتها و شهوتها نزد ایشان و سبب آن مجاهدهٔ نفس و موافقت اوست در سرای دنیا و این است معنی قول پیغمبر علیه السلام الدنیا مزرعة الآخرة دنیا کشت زار آخرت است

مقاله شصت و هشتم - فرمود رضی الله عنه وقتیکه اجابت کند خدا بنده را آنچه سوال کرده آنرا او بدهد بنده را آنچه طلبید آنرا پاره نمیشود جهت آن اراده حق و نه آنچه خشک شده است بآن قلم و پیش رفته است بآن علم الهی لیکن موافق می افتد سوال بنده مراد پروردگار را در وقت خود پس حاصل میشود اجابت و قضا شدن حاجت در وقتیکه تقدیر کرده شده است برای او در سابق از جهت رسیدن قدر وقت خود را چنانکه گفته اند اهل علم در قول خدای تعالی کل یوم هو فی شان ای در هر روز در کاری است یعنی میراند مقدرات را بسوی اوقات پس نمیدهد خدا کسی را چیزی در دنیا بمجرد دعا کردن او همچنین بر نمیگرداند از وی چیزی را بمجرد دعا کردن وی تنها و آنچه وارد شده است در حدیث لا یرد القضاء الا الدعاء ای باز نمیگرداند قضای الهی را مگر دعا گفته شده است

که مراد ازان آنست مگر دعائیکه در قضا رفته است اینکه رد کند قضا را و همچنین ندر آید کسی بهشت را در آخرت بعمل خود بلکه برحمت خدای تعالی لیکن وی تعالی میدهد بندگانرا در بهشت درجها برا اندازهٔ عملهای ایشان و بتحقیق آمده است در حدیث عائشه رضی الله عنها که پرسید عائشه رضی الله عنها پیغمبر را صلے الله علیه وسلم هل یدخل احد الجنة بعمله فقال لا الی آخره چنانچه گذشته است این در آمدن بعمل خود از انکه واجب نیست بر خدای تعالی مر هیچ یکی را حقے لازم نیست او را وفا کردن بعهد بلکه میکند هر چه میخواهد عذاب میکند هر کرا میخواهد و می آمرزد هر که میخواهد و مهربانی میکند هر کرا میخواهد و انعام میکند هر کرا میخواهد کننده است هر چیز را که بخواهد پرسیده نمیشود از آنچه میکند و بندگان پرسیده شوند روزی میدهد هر کرا میخواهد بے شمار بفضل رحمت و منت خود و منع میکند هر کرا خواهد بعدل خود چگونه نباشد چنین و حالانکه خلق از نزد عرش تا تحت الثری که آن زمین هفتم پایان است ملک اوست و کاریگری اوست نیست مالک مر بندگان را جز او و نیست پیدا کننده مر ایشان را جز او و گفته است خدای تعالی هل من خالق غیر الله آیا هست هیچ پیدا کننده جز خدا االٰه مع الله آیا خدا دیگر است با خدا هل تعلم له سمیا آیا میدانی مر خدا را همتا قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء الی آخره بغیر حساب

مقاله شصت و نهم۔ فرمود رضی الله عنه مخواه هرگز از خدا چیزی را جز آمرزیدن مر گناهان گذشته را و نگاهداشتن از گناهان در روزهای آینده رسنده و توفیق دادن او به نیک کردن طاعت و فرمانبرداری کردن امر او و باز آمدن از نهیها و راضی بودن بتلخی قضا و شکیبائی نمودن بر بلاهای سخت و شکر کردن بر نعمتهای بسیار و عطای او و بعد ازان وفات کردن بخاتمهٔ خیر و لاحق شدن به پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و نیکو رفیقان اند ایشان و مخواه از خدا دنیا را و نه کشادن فقر را و بلا را بسوی توانگری و سلامتی بلکه بخواه راضی بودن بانچه قسمت کرده و تدبیر نموده و سوال کن او را نگاهداشت همیشه را بر حالیکه ایستاده ترا دران و فرود آورده است ترا و آزمایش نموده است ترا تا آنکه بردارد ترا ازان بسوی جز آن و ضد آن زیرا که تو میدانی نیکی را که در کدام یکے ازین دو حالت است در فقر و یا در غنا در بلا یا در عافیت پوشیده است از تو علم خیرها و یگانه است وی تعالی بعلم مصلحتها و مفسدهای اشیا

بتحقیق وارد شده است از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که وی گفته است لا ابالی علی ای حال اصبح
علی ما اکره او علی ما احب لانی لا ادری الخیر فی ایهما باک نمیدارم که بر کدام حال صبح کنم در حالیکه مکروه
میدارم آنرا یا بر حالیکه دوست میدارم زیرا که بدرستیکه من نمیدانم نیکی را که در کدام است گفته است این سخن را
عمر رضی الله عنه از جهت نیک بودن خوشنودی او بتدبیر خدا و آرام یافتن به برگزیدن و قضای او تعالی
گفته است کتب علیکم القتال وهو کره لکم الی آخره چنانچه گذشت باش برین حال تا آن زمان
که برود هوای تو و شکسته شود نفس تو پس گردد نفس خوار و رام زبون کرده شده پیروی کننده پس تر
دور شود خواست تو و آرزوهای تو و بیرون آیند کائنات از دل تو پس باقی نمانده در دل تو هیچ
چیز جز خدا پس پر شود دل تو بدوستی خدا راست گردد خواست تو در طلب خدا پس رد کرده میشود
بسوی تو اراده بامر خدا بجستن حظی از حظها دنیاوی باشد یا اخروی پس درین هنگام سوال میکنی
او را عز و جل این حظ را و بخواهی آنرا در حالیکه فرمان بردارنده هر امر او را و موافقت نماینده مر او را اگر
میدهد ترا شکر میگوئی او را و آمیزش میکنی بدان و اگر منع کند ترا خشم نمی گیری برو و متغیر نمی شوی
بروی تعالی در باطن خود و تهمت نمیکنی او را در منع زیرا که بدرستیکه تو نخواسته آنرا بهوای نفس خود و خواست خود
زیرا که تهی دلی از آن اراده نکننده مر او را بلکه فرمان برداری کننده مر امر او را بسوال کردن او والسلام

مقاله هفتادم - فرمود رضی الله عنه چگونه نیکو باشد از تو خویشتن بینی در عملهای خود
دیدن مر خود نفس را در اعمال و جستن عوضها بر عملها و حال آنکه همه اعمال بتوفیق خدا است و یاری کردن او
و توانائی او و خواست او و فضل او و اگر باشد از بنده نا کردن گناه پس نه نگاهداشتن او ست عز و جل
و پرهیز فرمودن او تعالی کجائی تو از شکر گفتن بران نگاهداشت اقرار کردن باین نعمتها که داده است
ترا آنها را چیست این حماقت و نادانی عجب میکنی بدلیری نمودن جز تو و سخاوت او و بدر باختن او
مال خود را وقتیکه نباشی تو کشنده دشمن خود را مگر بعد یاری دادن شجاعی که زخم زد در دشمن تو پیشتر
تمام کردی کشتن او را اگر نمی بود آن شجاع می بودی تو افگنده شده بجای دشمن خود بدل وی وقتیکه نباشی بذل
کننده پاره از مال خود را مگر ضامن شدن شخص را است گو جوانمرد امانت دار پذیرفته است برای تو

عوض آن مال و جزای آن مال را اگر می بود گفتن آن شخص امید داشتن تو در آنچه ضامن شده آن شخص برای تو بذل نمیکردی تو یکدانه از مال خود چگونه خویشتن میکنی به تنها فعل خود بهترین حال تو شکر و سپاس است بر باری دهنده و ستودن همیشه و نسبت کردن عمل بسوی وی تعالی در همه احوال مگر بدی و گناهان و کار ملامت پس بدرستیکه تو نسبت کنی آنها را بسوی نفس خود نسبت کنی نفس را بسوی ستم و بی ادبی و تهمت کنی او را پس نفس سزاوارتر است بآن زیرا که بدرستیکه او جای باش هر بدی است و امر کننده است به هر بدی و کار زشت و اگرچه هست خدا پیدا کننده تو با وجود کسب تو پس تو کسب کننده او است پیدا کننده چنانکه گفته است بعضی علما بخدا می آید فعل تو و چاره نیست از تو همچو قول پیغمبر علیه السلام اعملوا و قاربوا و سددوا عمل کنید تقرب جوئید بر وجه صواب و راستی پس هر یکی آسان گردانیده شده است برای عملی که پیدا کرده شده است برای آن

مقاله هفتاد و یکم — فرمود رضی الله عنه خالی نیستی ازین که یا مرید هستی یا مراد پس اگر هستی مرید پس تو باردار گردانیده شده و بسیار بار بردارنده که بر میداری بار گران و سخت از زیرا که بدرستی که تو طالبی و هر طالب بمشقت انداخته شده است بروی و رنج کشیده تا آنکه برسد بسوی مطلوب خود و فیروزی یابد بمحبوب خود و دریابد مقصد خود را می سزد که بگریزی از بلائیکه فرود می آید بتو در ذات و مال و اهل و فرزند تا آنکه فرو گرفته شود از تو بارها و دور شود از تو گرانیها و برداشته شود از تو دردها و زائل کرده از تو رنج و خوار داشتن پس نگاه داشته شوی از همه فرومایگیها و ریمها و چرکها و شکستگیها و بیماریها و دردها و محتاج شدن بسوی خلق و آفریدگان پس درآورده شوی در گروه محبوبان که بناز و نعمت داشته شده اند و خواسته شده گان درگاه اند و اگر هستی مراد پس هر آینه تهمت مکن حق را عز و جل در فرود فرستادن بلا بر تو نیز و شک مکن هرگز در مرتبه و قدر خود در نزد خدا زیرا که بدرستی که خدا در بلا می اندازد ترا تا برساند ترا بجائی که مردان این راه میرسند و بلند گرداند مرتبه اولیا و ابدال آیا دوست داری که فرو انداخته شود مرتبه تو از مرتبهای ایشان و پایه تو از پایهای ایشان و اینکه باشد خلعت تو و نورهای تو و نعمت تو کمتر از آنچه مردان راست پس اگر خرسند شوی تو به پستی مرتبه پس حق تعالی راضی نمیشود برای تو بآن گفته است خدای تعالی والله یعلم و انتم لا تعلمون خدا میداند و شما نمیدانید اختیار میکند برای تو آنچه اعلی و بهتر و بلندتر و نیک تر است

و تو اباداری از آن پس اگر بگوئی تو چگونه درست آید مبتلا گردانیدن مراد با این تقسیم و بیان که کردی با وجودیکه مبتلا گردانیدن نیست مگر برای محب و بناز و نعمت داشته نیست مگر محبوب گفته میشود در جواب ذکر کردیم اول اغالب تر را و حکایت کردیم ثانیاً آنچه نادر و ممکن است هیچ خلاف نیست در آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود بهتر محبوبان حق و بود سخت ترین مردم از روی بلا تحقیق گفته است لقد اخفت فی الله ما لا یخاف احد ولقد اوذیت فی الله ما لم یوذ احد بتحقیق ترسانیده شدم در دین خدا آنچه ترسانیده نشده است هیچ یکے و بتحقیق آزار داده شدم در دین خدا آنچه ایذا کرده نشده است هیچ یکے و فرمود لقد اتی علی ثلثون من یوم و لیلة وما لنا طعام الا شئ یواریه ابط بلال بدرستیکه آمده بر من سی روز و شب و نبود مایان را خوراک مگر چیزے که میپوشید آنرا بغل بلال و بتحقیق گفته است انا معاشر الانبیاء اشد الناس بلاء ثم الامثل فالامثل ما گروه پیغمبران سخت ترین مردم ایم از روی بلا پس تر بموافق مرتبه و نیز گفته است انا اعرفکم بالله واشدکم منه خوفا من عارف ترین شماام بخدا و سخت ترین شماام از خدا از روی ترس پس چگونه مبتلا کرده میشود محبوب و ترسانیده میشود آنکه بناز و نعمت پرورده شده است و مراد است و نیست آن ابتلا مگر از جهت آنچه ذکر کردیم و اشاره کردیم بآن از رسیدن بمرتبهای بلند در بهشت زیرا که بدرستیکه منزلها در بهشت برافراشته نمیشود و بلند گردانیده نمیشود مگر بعملهائی که در دنیا کرده اند دنیا کشت زار آخرت است و عملهای پیغامبران و اولیا بعد گذاردن امرها و بازماندن از نهیها شکیبائی و خوشنودی و موافقت نمودن است در حالت بلا بعد از آن کشاده میشود از ایشان بلا و پیوسته گردانیده میشوند نعمت و فضل و ناز تا رسیدن بدرگاه حق تعالی شانه

مقاله هفتاد و دوم - فرمود رضی الله عنه آن کسانیکه در می آیند بازارها را از اهل دین و عبادت در وقت برآمدن ایشان بسوی گذاردن امرهای خدا از نماز جمعه و جماعتها و نماز و برای روا کردن حاجتها که عارض میگردد مر ایشان را در بازارها بر چند گونه اند بعضے از ایشان کسے است که چون می درآید بازار را می بیند در وی گوناگون شهوتها و لذتها بند میشود بآن و می آویزد آن شهوات بدل وی پس در فتنه می آید و میگردد آن سبب هلاکش و سبب گذاشتن دین وی و عبادت وی و سلب

بازگشت وی بسوی موافقت طبع وپیروی کردن هوای او واگر آنکه دریابد او را خدا بمهربانی ونگاهداشتن خود وصابر گردانیدن او را از آن شهوات پس سلامت مینماید وبعضی از ایشان کسی است که چون به بیند اینهارا بازمیگردد بسوی عقل خود ودین خود بزور صبر میکند وتکلیف میکند ومی آشاند تلخی گذاشتن شهوات را پس آنکس همچو مرد جهاد کننده است یاری میدهد خدای تعالی بر نفس وی وطبع وی وهوای وی وشهوت وی ومی نویسد برای او ثواب بسیار در آخرت چنانچه آمده است در بعضے حدیثها از پیغمبر علیه السلام انه قال یکتب للمؤمن بترک کل شهوة عند العجز او عند القدرة علیها سبعون حسنة بدرستیکه آنحضرت فرموده است نوشته میشود مر مسلمانرا بگذاشتن هر شهوت نفس نزد درماندگی یا نزد توانائی وی بران هفتاد نیکی یا بعبارتی که فرموده است وبعضی از ایشان کسی است که میگیرد آن شهوات وآمیزش میکند با آن وحاصل می کند بفضل نعمت خدا که نزد اوست از فراخی دنیا ومال وشکر میکند خدارا بر آن شهوات وبعضے از ایشان کسی است که نمی بیند شهوات را وشعور نمیدارد از آن پس آنکس باینهاست از هر چیز جز خداست پس نمی بیند جز او را ودکر است از هر چیز جز اوست پس نمی شنود از چیزی نزد آنکس شغلے است از نظر کردن بسوی غیر محبوب واز خواستن جز او پس وی در دوری است از چیزیکه عالم در آن است پس چون به بینی آنرا وحال آنکه بتحقیق در آمده است بازار را پس بپرسی او را از آنچه دیده است در بازار میگوید ندیده ام چیزے را آری بتحقیق دیده است آن چیزهارا لیکن دیده است آنهارا بچشم سر خود وبچشم دل خود نگاه کرده است بآن نگاه ناگهانی نه نگاه میل دیدن صورت نه دیدن معنی دیدن ظاهر ندیدن باطن پس بظاهر خود می بیند بسوی چیزیکه در بازار است وبدل خود بسوی صنع پروردگار خود گهے بسوی جلال او وگهے بسوی جمال او وبعضی از ایشان کسی است که چون در آید بازار را پر میگردد دل او بخدا از روی مهربانگی مر اهل بازار را پس باز میدارد مهربانی مر ایشانرا از نگاه کردن بسوی چیزیکه مر ایشانرا ودر پیش ایشان است پس آن کس از زمان در آمدن تا زمان بر آمدن وی در دعا کردن است واستغفار کردن ودر خواستن گناه اهل بازار را ودر شفقت کردن ومهربانی نمودن مر ایشانرا پس دل این مرد سوزنده است بر ایشان

و برای ایشان و چشم وی اشک ریزنده است از جهت ایشان و زبان وی در ستایش و ستودن است
مر خدای را بسبب عطا کردن حق همه بازارا از نعمتها و فضلهائی خود پس این شخص نامیده میشود
شحنهٔ شهرها و بندگان و اگر خواهی نام کن این مرد را عارف و بدل زاهد و عالم از روی معاینه
و دست بدست و مستحضر باشد و محبوب و مراد نائب در زمین بر بندگان خدا و میانجی میان حق
و خلق و مجتهد و هادی و مهدی و مرشد و رهنما پس این شخص گوگرد سرخ است و بیضهٔ عقعق است
رضای خدا و رحمتها بر وی باد و بر هر مسلمانی که طالب است مر خدا را و رسیده است بنهایت مقام

مقالهٔ هفتاد و سوم - فرمود رضی الله عنه گاهی مطلع میگرداند خدای تعالی ولی خود را
بر عیبهای شخص دیگر و بر دروغگوئی او و دعوی او و بر شرک خفی وی در افعال و احوال او و بر باطن او
و نیت او پس غیرت میکند این ولی از جهت پروردگار خود و پیغمبر او و دین او پس سخت میگردد خشم
ولی در باطنش بیشتر در ظاهر و بینی چگونه دعوی کرده شود تندرستی را با وجود بیماریهای و دردهای
درونی و بیرونی و چگونه دعوی کرده شود توحید با وجود شرک و شرک کفر است و دور اندازنده از جناب
خداوند و این صفت دشمن خدا است که شیطان لعین است و صفت منافقان که بیقین حکم
کرده شده است برای ایشان بانداختن در پایان تر از دوزخ و همیشه بودن دران پس روان
میگردد بر زبان آن ولی ذکر عیبهای آن مدعی و کارهای بلند وی و غایت بی شرمی او بر دعواهای او
و دعوی کردن او احوال صدیقان را و مزاحمت کردن او با وجود بقای نفس مر فانی شدگان در قدر
خدا و فعل وی را و محبوبان را بر وجه غیرت کردن ولی برای خدا گاهی بر طریق منکر شدن مر او را و گاهی
بطور پند دادن مر او را و گاهی بر طریق غلبه کردن بفعل خدا و ارادهٔ او و سختی خشم بر آن دروغگو دروغ
کرده شده است پس نسبت کرده میشود بسوی ولی خدا غیبت پس گفته میشود که آیا غیبت میکند
ولی و حالانکه او منع میکند ازان و آیا ذکر میکند ولی کسی را که غائب است یا حاضر بعیبهائی که پیدا
نیست نزد خواص و عوام پس میگردد آن انکار بر ولی در حق منکران مشابه آنکه گفته است خدای تعالی
اثمهما اکبر من نفعهما گناه شراب و قمار بزرگتر است از نفع آن هر دو در ظاهر حال انکار امری

بد است ودر باطن درخوش آوردن پروردگار است واعتراض کردن است بر ولی پس میگردد حالت منکر حیرت پس میباشد واجب بر منکر دران خاموش بودن وتسلیم نمودن است جستن تاویل مرآنرا در شرع وصورت روا بودن آن به اعتراض کردن بر پروردگار وبر ولی که طعن کننده است مر افترای آن مدعی ودروغ او را وگاهی میگردد آن ذکر کردن وی سبب بر کندن او وتوبه کردن او از آن وباز گشتن او از جهل خود وحیرت خود پس میباشد یکمرتبه مر ولی را سبب نفع این مغرور که هلاک شونده است بغرور خود وسبکی خود خدای تعالی راهنمائی می کند کسی را میخواهد بسوی راه راست

مقاله هفتاد وچهارم۔ فرمود رضی الله عنه نخست نظر کردن عاقل در وصف ذات خود است بعد از آن در جمیع مخلوقات ونو پدید شدگان پس دلیل میگیرد بسبب این بر وجود آفریدگار ونو پدید آرندهٔ ایشان زیرا که در پیشهٔ دلالت است بر پیشهٔ ور ودر وجود مقدورات که استوار اند نشان است بر فاعل حکیم زیرا که بدرستیکه همه چیز موجود است با دو معنی اینست آنچه نقل کرده شده از عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر قول خدای تعالی و سخر لکم ما فی السموات وما فی الارض جمیعا منه رام کرده است خدا برای شما هر چیزی را که در آسمانهاست وچیزیرا که در زمین است از خود پس گفته است ابن عباس در هر چیز نامی است از نامهای خدا ونام هر شیئ اثریست از نام وی تعالی پس هستی تو مگر میان اسمای او وصفات او وافعال او پوشیده در قدرت وپیدا در حکمت وی ظاهر است حق تعالی بصفات خود وباطن است بذات خود وپوشیده ذات خود را بصفات وپوشیده است صفات را بافعال وکشاده است علم را باراده وپدید گردانید اراده را بحرکات وپنهان کرد کردگار خود را وکار کردن را پدید گردانید صفت را باراده خود وی تعالی باطن است در غیب خود وظاهر است در حکمت وقدرت خود نیست مانند او هیچ چیز واوست شنوا وبینا وبتحقیق ظاهر کرده است ابن عباس درین کلام از اسرار معرفت آنچه ظاهر نکرد مگر از سینه که در وی دل روشن است شان ابن عباس بر داشتن دست عصمت حضرت صلی الله علیه وسلم است بدعا که فرمود اللهم فقهه فی الدین وعلمه التاویل الهی فقیه گردان او را در دین

و بدانان او را تاویل عطا کند ما را خدای تعالی برکتهای این قوم را و برانگیزاند ما را در گروه ایشان

مقاله هفتاد و پنجم - فرمود رضی الله عنه وصیت میکنم ترا بتقوی کردن خدا و طاعت وی و سلامتی سینه و جوانمردی نفس و تازه روئی و در باختن چیزیکه شان او عطا کردن ست و باز داشتن آزار را و برداشتن آزار را و درویشی را و نگاهداشتن حرمت پیران و نیک زندگانی با برادران و اندرز کردن مر خردان را و گذاشتن خصومت در نفعها و لازم گرفتن ایثار و برکرانه بودن از ذخیره کردن مال و گذاشتن صحبت کسیکه نیست در گروه طالبان حق و یاری کردن در کار دین و دنیا حقیقت فقر آنست که محتاج نشوی بسوی کسیکه آن مانند تست و حقیقت تونگری آنست که بے نیاز شوی ازین که او مانند تست و تصوف گرفته نشده است از گفتگوی علم لیکن گرفته شده است از گرسنگی و بریدن چیزهائیکه الفت گرفته شده ست و نیک پنداشته شده و ابتدا مکن فقیر را بالعلم ابتدا کن او را بنرمی زیرا که علم در وحشت می اندازد او را و نرمی کردن انس می آرد او را تصوف بنا کرده شده است بر هشت خصلت سخاوت که ابراهیمؑ را بود رضا که اسحاقؑ را بود و صبر که ایوبؑ را است و اشاره و مناجات که زکریا را است و غربت و تنهائی که یحییؑ را است و خرقه پوشی که موسیؑ را است و سیاحی که عیسیؑ را است و درویشی که محمد را بود صلے الله علیه و علیهم و سلم

مقاله هفتاد و ششم - فرمود رضی الله عنه وصیت میکنم ترا اینکه صحبت داری تونگران را بعزت و بزرگی نمودن و درویشان را بخواری نمودن و رام شدن و بر تو باد بخواری نمودن و خالص شدن از ریا و آن همیشه دیدن خالق ست و تهمت مکن خدا را در اسباب و مسکینی آر بسوے خدا در همه احوال و ضائع مکن حق برادر خود را از جهت اعتماد کردن برانچه میان تو و اوست از دوستی و بر تو باد بصحبت کردن با فقرا بفروتنی و ادب نیک و جوانمردی نمودن و میراندن نفس خود را تا آنکه زنده شود و نزدیکترین مردم از خدای تعالی فراخ ترین مردم است از روی خلق و بهترین عملها نگاهداشتن باطن ست از التفات کردن بسوی چیزیکه جز اوست و بر تو باد بنصیحت کردن برعایت حق نمودن و صبر کردن بس ست ترا صحبت فقیری و خدمت کردن ولی و فقیر آنکس ست

که غنا بجوید بهیچ چیز جز خدا و حمله کردن بر کسیکه فرودتست و بر کسیکه بالاتر از تست شوخی و بیشرمی است و بر کسیکه آن مانند تست بدخلقی ست فقر و تصوف همه کوشش است میامیز کوشش را بهیچ چیز از هزل توفیق دهد خدای تعالی ما را و شما را ای دوست من بر تو باد بذکر کردن خدا در همه حال زیراکه آن مر نیکی را جامع است و بر تو باد چنگ زدن بعهد خدا زیراکه این زیانها را دور کننده ست و بر تو باد بساختگی کردن از برای پیش آمدن بر جاهای قضا زیراکه قضا واقع شدنی ست و بدانکه تو پرسیده شوی روز قیامت از حرکات و سکنات خود پس مشغول باش بچیزیکه آن بهتر باشد در وقت و دور دار خود را از فضول کارهای اعضا و بر تو باد بفرمانبرداری کردن خدا و رسول او و کسیکه والی گردانیده است خدای تعالی او را و اداکن بسوی او حق او را و باز جست مکن او را بانچه واجب است بروی و دعاکن در حال والی را که بر تو باد به نیک گمانی با مسلمانان و نیک کردن نیت بایشان و سعی کردن درمیان ایشان در هر نیکی و شب نکنی در حال آنکه هیچ یکی را در دل تو بدی باشد و نه کینه و نه دشمنی و دعای نیک کنی مر کسی را که ستم کرده است بر تو و نگاهبان باش خدا را و بر تو باد بخوردن حلال و سوال کردن از اهل علم بخدا درانچه نمیدانی و بر تو باد بحیا کردن از خدا و بگردان صحبت خود را با خدا و حضوری با او و صحبت دار مر کسی را که جز خدا است بملاحظهٔ صحبت خدا و صدقه کن هر بامداد بمال و منال خود و چون شبانگاه کنی پس بگذار نماز جنازه بر هر مسلمانے که مرده است از مسلمانان درین روز و چون بگذاری نماز مغرب را پس بگذار نماز استخاره و بگو در بامداد و شبانگاه هفت بار اللهم اجرنا من النار و محافظت کن بر خواندن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم تا آخر سورهٔ حشر خدای تعالی توفیق دهنده و یاری بخشنده است زیراکه نیست حول و نه قوت مگر بخدای بزرگ

مقالهٔ هفتاد و هفتم- فرمود رضی الله عنه باش با خدا گویا که نیست خلق موجود پس چون باشی با خدا بی وجود خلق بیابی خدا را و از همه فانی میشوی و چون باشی با خلق بی نفس عدل میکنی و استقامت می ورزی بر حق و از عاقبت بسلامت می مانی بگذار همه را بر در خلوت خود

و درآئی در خلوت تنها تا به بینی انس دهندهٔ خود را در خلوت خود بچشم باطن خود و مشاهده کنی چیزی را که ورای اعیان است و دور گردد نفس و بیاید بجای او امر خدا و نزدیکی او پس درین هنگام نادانی تو علم است و دوری تو نزدیکی است و خاموشی تو یاد است و وحشت تو انس است ای شخص نیست در مقام عبودیت مگر خلق و خالق پس اگر برگزینی خالق را پس بگو مخلوقانرا که بدرستیکه ایشان دشمن اند مرا مگر پروردگار عالمیان بیشتر گفت رضی الله عنه کسیکه بچشید این کار را بشناسد آنرا پس گفته شد مر آنحضرت را کسیکه غالب آید بروی تلخی صفرای او چگونه دریابد شیرینی ذوق را پس فرمود کار کند در دور گردان شهوتها از جانب خود بقصد و تکلف مسلمان چون کردار نیک کند پس میگردد نفس او قلب پیشتر میگردد قلب او سر بیشتر میگردد سر از حالی بحالی بیشتر میگردد فنا پس میشود فنا وجود بیشتر فرمود دوستان می گنجانند ایشانرا بر ورای مرد فنا معدوم گردانیدن خلائق است و برگشتن طبع تست بسوی طبع ملائکه بیشتر فانی شدن است از طبع ملائکه بیشتر پیوستن است براه نخست درین هنگام آب میدهد ترا پروردگار تو چندانکه میخواهد آب میدهد ترا و میرویاند در تو آنچه میرویاند اگر میخواهی این را پس بر تو باد بمسلمان شدن بیشتر بتسلیم شدن بقضا بیشتر دانا بودن بخدا بیشتر شناسا گشتن باو بیشتر وجود حق یافتن چون باشد وجود تو مر حق را باشد همه چیز مر او را زاهد کار یک ساعت است و پرهیزگاری کار دو ساعت است و معرفت کار همیشه است

مقاله هفتاد و هشتم - فرمود رضی الله عنه مر خداوندان مجاهده و محاسبه و صاحبان عزم را ده خصلت است که در خود ساخته اند آنرا پس چون بر پا دارند آنها را و استوار گردانند آنها را بحکم خدا برسند بجای بزرگ اول آنست که سوگند نخورد بنده بخدا نه راست نه دروغ نه بقصد و نه سهو زیرا که چون استوار گردانید بنده آنرا از نفس خود و عادت کرد زبان خود را بسیار داد او را این عادت بسوی گذاشتن سوگند را بغفلت و بقصد پس چون عادت کرد آنرا میکشاید خدای تعالی برای او دری از نورهای خود شناسد سود آنرا در دل خود و بلندی او را در درجهٔ خود و توانائی را در قصد خود و صبر خود و ستودگی نزد برادران و بزرگی نزد همسایگان تا آنکه اقتدا کند بوی کسیکه می شناسد او را و میترسد او را کسیکه

می بیند او را دوم آنست که پرهیز کند دروغ گفتن را بهزل و بجد زیرا که چون چنین کند و استوار کند
آنرا از نفس خود و عادت کند آنرا زبان خود را کشاده گرداند خدای تعالی باین سینهٔ او را و روشن گرداند
آن علم او را گو یا که نمی شناسد دروغ را و چون بشنود آنرا از دیگری عیب گیرد آنرا بردی و سرزنش کند
آن دروغ گو را بسبب آن در دل خود و اگر دعا کند مر او را بدور شدن این صفت باشد مر او را
ثواب سوم آنست که بپرهیزد از اینکه وعده کند کسے را که چیزی دهد پس خلاف کند آنرا یا بگذارد
وعده کردن را البته زیرا که این قوی تر است مر کار او را میانه رونده تر است او را زیرا که خلاف
وعدگی از دروغ است پس چون بکند آنرا کشاده میشود برای او در سخاوت و پایهٔ حیا داده شود او را
دوستی در صادقان و بلندی مرتبه نزد خدا چهارم آنست بپرهیزد اینکه لعنت کند چیزی را
از خلق یا برنجاند مقدار ذره پس بالای آن زیرا که این خصلت از خوبهائی نیکان و صدیقان
است و مر آنکس را عاقبت کار نیکو است در نگاهداشت خدا او را در دنیا یا چیزی که ذخیره میکند
او را نزد خود از درجها و میرهاند او را از جایهای انداختن که در آن هلاک شود و سلامت میدارد او را
از خلق و روزی میکند او را مهربانی بر بندگان و نزدیکی از وی تعالی پنجم آنست که بپرهیزد اینکه
دعای بد کند بر کسے از خلق اگرچه ستم کرده باشد او را پس قطع رحم نکند او را بزبان خود و مکافات
نکند او با فعال او و بردارد آنرا برای خدا و مکافات نکند او را بگفتار و کردار او زیرا که این صفت
بر میدارد صاحبش را بدرجهای بلند وقتیکه نگاهدارد خدا را باین صفت می یابد مرتبهٔ بزرگ در دنیا
و آخرت و دوستی و محبت در پذیرفتن خلق همه از نزدیکے دور و قبول شدن دعاها و بلندی قدر و نیکی
و ارجمندی در دلهای مسلمانان ششم آنست که جزم نکند بر هیچ یکے از خلق از اهل قبله بشرک و نه بکفر و نه بنفاق
زیرا که بدرستیکه این نزدیکتر است برحمت و بلند تر است در درجه و این تمامی سنت است و دور تر است از درآمدن
در علم خدا بکفرش و دور تر است از دشمن داشتن خدا و نزدیکتر است بسوی رضای خدای تعالی و رحمت
وی پس بدرستی این دری بلند بزرگ است نزد خدای تعالی نتیجه میدهد بنده را مهربانی کردن خلق
همه هفتم آنکه پرهیز کند نظر کردن را بچیزے از گناهان در بیرون و درون و باز دارد از آن اعضا را

زیراکه بدرستیکه نظر نکردن از شتاب ترین عملهاست از روی ثواب در دل و اعضا درین جهان
با انچه می نهد خدای تعالی برای وی از نیکی آخرت سوال میکنیم خدارا که سنت نهد بر ما همه بعمل کردن
باین خصلتها و بیرون آرد شهوتهای مارا از دلهای ما هشتم آنست که پرهیز کند از اینکه بگرداند بر هیچ
یکے از مردم از خود باری انه خرد نه بزرگ بلکه بردارد بار خود را از همه مردم از انچه نیاز مندست بآن و از انچه
بے نیاز هست از ان زیراکه این تمامی عزت عبادت کنندگان است و شرف پرهیزگاران هست و باین
عمل قوی میشود مرو زیراکه آمر معروف و ناهی منکر باشد و میباشد خلق نزد وی همه دریک مرتبه پس چون باشد
کسے همچنین می برد اورا خدای تعالی بسوی بے نیازی و یقین و استواری داشتن بخدا و بلند
نگرداند کسے را بهوای نفس خود باشند خلق نزد او در حق گفتن برابر و جزم کند
باینکه این سبب عزت مسلمانان و شرف پرهیزگاران است و این نزدیک
ترین دری ست برای اخلاص نهم اینست اینکه می سزد مر او را
که ببرد طمع خود را از آدمیان و در طمع نیفگند از نفس خود را در انچه
در دستهای ایشان است پس بدرستیکه این عزت بزرگ تر است
و توانگری خالص است و پادشاهی بزرگ ست و نازیدن بزرگ و یقین
صافی و توکل شافی و هویدا است و این دری است از درهای اعتماد
برخدا و دری است از درهای زهد و بوی گرفته میشود پرهیزگاری
و کامل میگردد عبادت وی و این از نشانهای کسانی است که بریدگان اند بسوی خدا دهم تواضع ست
زیراکه بدرستیکه بتواضع برافراشته میشود محل عابد و بلند میگردد مرتبهٔ او و کامل میشود عزت و بلندی
نزد خدا و نزد خلق و قادر میگردد بر چیزیکه میخواهد از کار دنیا و آخرت و این خصلت اصل همه طاعات
است و شاخ آنها و کمال آنها و باین در می یابد بنده منزلهای صالحان را که خوشنود اند از خدا در
حال خوشی و ناخوشی و این کمال تقوی ست و تواضع آنست که ملاقات نکند بنده هیچ یکے از مردم

وبگوید نزدیک است که باشد آنکس نزد خدا بهتر از من و بلند تر از روی درجه پس اگر باشد خرد بگوید این شخص گناه نکرده است خدا را و من بتحقیق گناه کرده ام پس شک نیست که او بهتر است از من واگر باشد بزرگ بگوید این عبادت کرده است خدا را پیش از من واگر باشد عالم بگوید آن را داده شده است چیزیکه نرسیده ام من بآن و یافته است چیزیرا که نیافته ام من و دانسته است چیزی را که ندانسته ام من و وی عمل میکند با علم واگر باشد جاهل بگوید این گناه کرده است خدا را بنادانی و من گناه کرده ام او را بعلم و نمیدانم بچه خاتمهٔ من شود و بچه خاتمهٔ وی شود واگر باشد کافر بگوید که نمیدانم نزدیک باشد که مسلمان شود وی پس ختم کرده شود مر او را بعمل نیک و نزدیک است که کافر شوم پس ختم کرده شود مرا بعمل بد و این باب مهربانی کردن است و ترسیدن و سزاوار ترین چیزیست که صحبت داشته شود با وی و آخرین چیزی که باقی ماند بر بندگان پس چون باشد بنده برین صفت سلامت دارد او را خدا از حادثها و برساند او را بمنزلهای صحبت کردن مر خدا را و باشد از برگزیدگان خدای مهربان و دوستان وی باشد از دشمنان شیطان لعنة الله که دشمن خدا است و آن در رحمت است و با وجود این میباشد که بتحقیق قطع کرده است درکبیر را و ریاهای عجب را و ترک کرده است بزرگی را در نفس خود در دین و دنیا و آخرت و آن مغز عبادت ست و نهایت بزرگی زاهدان است و علامت عبادت کنندگان است پس نیست هیچ چیز فاضل تر از آن و با وجود آن ببرد زبان خود را از ذکر اهل علم ببدی و آنچه بے معنی است پس تمام نمی پذیرد هیچ عمل مگر بآن و بیرون آرد کینه را و کبر را و درگذشتن از حد را از دل خود در همه احوال خود و باشد زبان او در ظاهر و نهان برابر یکی و خواهش او در نهان و آشکارا یکے و سخن او چنین و خلق نزد او در نصیحت برابر و نباشد از ناصحان و حال آنکه یاد میکند کسے را که از خلق خدا ببدی یا سرزنش میکند کسے را در کارے یا دوست دارد که ذکر کرده شود نزد وی کسے ببدی یا خوش حال شود دل او اگر ذکر کرده شود کسے نزد او ببدی این خصلت سبب آفت عابدان و هلاکی متعبدان و زاهدان است مگر کسیکه یاری داده است او را خدا بنگاهداشت زبان و دل او برحمت خود

مقاله هفتاد و نهم - چون بیمار شد وی رضی الله عنه به بیماریکه وفات کرد در آن گفت

مر او را پسر او عبد الوهاب کرد وصیت کن مرا ای سیدی من بچیزیکه عمل کنم بران بعد تو پس فرمود بر تو باد بتقوی کردن خدا و بیم مدار کسے را جز خدا و امید مدار کسے را جز خدا و بسپار حاجتهای را بسوی خدا و اعتماد مکن مگر برو و بجوید حاجتها را همه از وے و استواری مدار بهیچ یکے جز خدا لازم گیر توحید را که اتفاق همه است

مقاله هشتادم

- فرمود رضی الله عنه چون درست شود دل با خدا خالی نمی شود وز آن هیچ چیز و بیرون نمیرود از آن هیچ و فرمود من مغز ام بی پوست و فرمود مر فرزندان خود را دور شوند از گرد من پس بدرستیکه من با شما ام در ظاهر و با غیر شما ام بباطن و فرمود بتحقیق حاضر شده اند نزد من جز شما مردم پس فراخ کنید جای برایشان و آداب ورزید با ایشان اینجا مهربانی و بخشایش بزرگ است و تنگ نسازید بر ایشان جای را و بسیار میفرمود و علیکم السلام ورحمة الله وبرکاته بیامرزد خدای مرا و شما را و توبه قبول کند خدا بر من و بر شما در آئید بنام خدا در حالیکه بدرود کننده هستید گفت این رد سلام یک روز و یک شب و فرمود ای شما من باک ندارم بچیزے نه بهیچ فرشته و نه بفرشته مرگ ای ملک الموت عطا کرد مارا کسیکه میکرد کار مارا بر خود جز تو و آواز کرد آوازے بزرگ و این در روزی بود که وفات کرد در شبانگاه آن بدرستیکه بود رضی الله عنه که بر میداشت هر دو دست خود را و دراز میکرد هر دو دست خود را و میگفت علیکم السلام ورحمة الله وبرکاته توبه کنید بباطن خود و در آئید در صف اینک می آیم بسوی شما و بود که میفرمود نرمی کنید بعد از ان آمد او را حق و سستی موت و فرمود میان من و میان شما و میان خلق همه دوری است همچو دوری میان آسمان و زمین پس قیاس نکنید مرا بهیچ یکے و قیاس نکنید بر من هیچ یکے پس سوال کرد او را فرزند او عبد العزیز از درد وی و حال وی پس فرمود مپرسید مرا بهیچ یکے از چیزے من میگردم در علم خدا و فرمود حالانکه پرسید او را ولد او عبد العزیز از بیماری او بدرستیکه بیماری من نمیداند او را کسیے و در نمی یابد هیچ یکے نه آدمی و نه پری و نه فرشته شکسته نمیشود علم خدا بحکم او تعالی حکم متغیر میشود و علم متغیر نمیگردد و حکم منسوخ میشود و علم منسوخ نمیشود و محو میکند خدا آنچه میخواهد و ثابت میدارد آنچه میخواهد و نزد اوست اصل کتاب پرسیده نمیشود وی تعالی از آنچه میکند و ایشان پرسیده میشوند پرسید او را پسر او عبد الجبار

چه چیز دردناک میکند ترا از تن مبارک تو فرمود همه اعضای من درد میدهد مرا مگر دل من پس نیست بدل درد وی و وی درست است با خدا بستر آمد او را موت پس بود که میگفت استعنت بلا اله الا الله سبحانه وتعالی والحی الذی لا یخشی الفوت سبحان من تعزز بالقدرة وقهر العباد بالموت لا اله الا الله محمد رسول الله گفت پسر او موسی که وی فرمود رضی الله عنه تعزز را وا انکرد این لفظ را زبان وی درست پس همیشه تکرار میکرد این را تا وقتیکه گفت تعزز و دراز کرد باین آواز خود را و سخت کرد او را بوی تا آنکه درست شد زبان وی پس گفت الله الله الله پس پنهان شد آواز او و حال آنکه زبان او چسپیده بود بکام حلق پس بیرون آمد جان بزرگ او رضوان الله علیه قد تم بدانکه در احوال شیخ الانام هادی خاص و عام قدوة المحققین امام العارفین قطب الاقطاب جهان و فرد الاحباب زمان حضرت غوث الثقلین محبوب سبحانی شیخ ابو محمد عبد القادر جیلانی رضی الله عنه آورده اند که وقتی بود که در مجلس شریف چهار صد کس دوات و قلم گرفته می نشستند و سخنان مبارک می نوشتند گاهی از استماع کلام مؤثر آنحضرت مردمان جان بحق تسلیم می نمودند و جنازه های ایشان از مجلس برداشته می بردند چون ازدحام مردمان بسیار می شد و فضای خانقاه گنجایش ایشان نمیکرد در مصلای عید می نشستند و خلائق برای شنیدن کلام مبارک جمع میشدند و وقتی بودی که قریب هفتاد هزار کس جمع میشدند ملائکه و جنیان و ابدالان برای استماع حاضر می شدند از انجمله شیخ الامام شرف الدین ابو محمد که کنیت مبارکش ابو محمد عبد الرحمن عیسی است سخنان مبارک والد خود را جمع فرموده کتابی ساختند مسمی به فتوح الغیب چونکه کتاب مذکور در حق طالبان صادق و سالکان راه خالق بغایت مفید و نافع و کیمیا است بلکه از عمل کردن بران طالبان بدرجه کمال اولیا می رسند حضرت قدوة العارفین و امام المحققین صاحب سر خدا و مرشد طریق هدی حضرت والدی قبله گاهی شاه محمد کاظم قلندر مد ظله الله تعالی بسیار دوست میداشتند و کلام پیران پیر آنحضرت هم بود لهذا اکثر در مجلس شریف خود ذکر همین کتاب دوست میداشتند چنانچه راقم حروف در حضور

میخواندم وبعضی طالبان حق که درخدمت حضرت تربیت می شدند مثل شاه عاشق الله وغیره نیز چون آنرا دوست میداشتند استدعای ترجمهٔ فارسی آن نمودند بسبب آنکه از مطالعهٔ عبارت عربی وشرح فارسی آن که طویل بود قاصر بودند حضرت والدی مدظله العالی بجهت ایشان باین راقم فرمودند که شما ترجمهٔ فارسی این کتاب مبارک بنویسید بنهجیکه محض ترجمه باشد بے تفسیر پس بموجب فرمودهٔ ترجمهٔ آن نوشتم بے زیادتی لفظ دران تا آنکه حمد وصلوٰة حضرت محبوب ربانی را نیز ترجمه کرده شد تا بجای حمد وصلوٰة این ترجمه شود مگر در محلے که زیاده کردن لفظ مناسب بود مر عبارت فارسی را اندکے زیاده نموده شد و این ترجمه را کتابی جداگانه بے عبارت متن ساخته شد و نامش **نور لاریب فی ترجمة فتوح الغیب** نهاده شد حق تعالے ما را و مطالعه کنندگان را عمل برین روزی کناد بحرمة النبی وآله الامجاد

قد وقع الفراغ فی سنة الف
ومائتین وثمان من هجرة
النبویة صلی الله
علیه واله
وسلم

تمت

قطعات تاریخ طبع

از نتیجۂ فکر آسمان پیوند مرقع معانی را نقشبند چراغ افروز سخن طرز نوی منشی نور الدین احمد صاحب کیفی کاکوروی

از حمایت علی ولی اللہ
کہ بنامش کمال نازان ست
ترجمہ کردہ شد فتوح الغیب
کو ز تصنیف غوث دوران ست
خوش کتابی کہ فیض اسرارش
نکتہ آموز اہل عرفان ست
عربی را بفارسی دیدم
در عبارت کہ سہل و آسان ست
کیفیا سال طبع او گفتم
نور لاریب رکن ایمان ست
۳۲ ۱۳ھ

دیگر

طبع شد نادر کتابے در سلوک
نور لاریبش جہان لاریب گفت
نور در منقوطہ سال عیسوی
ترجمہ زیب فتوح الغیب گفت
۱۴ ۱۹ع

شمع افروزی خانۂ نوربار سرآمد شعرای ذی وقار یادگار حضرت مصنف عالیقدر والاگہر منشی ارتضی علی صاحب متخلص بہ شر کاکوروی

ہے شمع بزم عرفان نور لاریب
عیاں ہے غوث اعظم کی ولایت
صدا درگاہ کاظم سے یہ آئی
ہیں تابان جوہر علم حمایت
۳۲ ۱۳ھ

نی نوازی قلم فصاحت رقم اقلیم سخن شناسی را ناظم مولوی محمد عاصم المتخلص بہ قیس سلمہ

مژدہ بادای سرفروشان در پیر مغان
نی چو شمعی در لگن بل آفتابی در ضمیر
اینکہ آمد در فضای محفل شاہ حبیب
بادہ نی بل نور یزدان بی شبیہ بے نظیر

بادۂ نور ست اندر ساغر مہر منیر
آنکہ از مہر ولای عارف اسرار حق
شمع لاشرقی و غربی ہم بشیر و ہم نذیر
جلوہ فرمای ست ہین بر روے تو نور ازل
۲۹۴

آنکہ اندر جام فیض غوث اعظم تافتہ
حضرت شاہ حمایت چون مہ آمد مستنیر
بادہ نی بل نور عین نور حق ہست این کتاب
قیس وحشی نور لاریب از فتوح الغیب گیر
۴۹۹ ۱۵۳۷
۲۹۴ + (۱۵۳۷-۴۹۹) سنہ ۱۳۳۲ھ

دیگر

مژدہ ای خاصان علام الغیوب
غیب را اندر شہادت شد ظہور
کز فتوح الغیب غوث نامدار

ریخت هر سو کنز اسرار سرور
نور لاریبش به عالم تافته
موسیان را بر فروز این شمع طور

منکشف شد بر قلندر سر خود
ذرّه ذره مهر شد نزدیک و دور
بزم ما از وجه ایزد روشن ست

نور حق را دید در غیب و حضور
چهره بگشا قیس چون غش زان چراغ
پاک نوری نور و نور و نور و نور
۱۳۳۱ + ۱ = سنه ۱۳۳۲ھ

تقریظ منظومه

نغمه سنجی طبع سحر آفرین خاتم فصاحت انگیز آبرو افزای معانی پروری مولوی محمد عالم قیصری سلمه

باده فروشی ز خرابات ما
همچو نسیم ست خرامش خنک
باده کهن دارد و جامش نوی
قرهٔ عینین علی ولی
ساغر هندی و ز بغداد می
غرق فنا هستی زندانیان
مرده و پس زنده جاوید شد
تخم که در ارض شده ناپدید
بندهٔ این باده شدن حق سزد
گفتم از و کای شه عالی نسب
رو خبری ده به خراباتیان
سر دستان و خراباتیان
کنز نهان سر عجیب و غریب
چون بنوازد ز نگاه کرم
قیصری از ساغر او شاد باد

دوش بر آمد بملاقات ما
صبح خنک دارد و شامش خنک
ساقی رند و لقبش مولوی
مولوی شاه حمایت علی
قصهٔ دالش بکند جمله طی
حق بمددگاری طوفانیان
مه که فنا گشته چه خورشید شد
گشت درختی و ثمرها دمید
کز همه مستغنی و فارغ کن
چشم کرم کن بمن تشنه لب
مفت بگیرند متاع گران
مایهٔ تسکین مناجاتیان
عین عیان حضرت شاه حبیب
خوش برهاند ز وجود و عدم
وز قدمش میکده آباد باد

بوالعجبی ساقی فرخنده پی
جمع کند خاطر افسرده را
آن خلف پیر مغان بوتراب
دل شدگان را که حمایت کند
آتش سیال چو طوفان نوح
آنکه شنیده ز محمدؐ خطاب
روز سیاهی که فنا شد نشیب
بنده که از بندگی خود رسید
منکه فدای می و ساقی شدم
گفت خُذِ الکاسَةَ وَاشکُر لَنَا
کاین قدح پاک شراب کهن
خضر طریقت بره صومعه
آنکه هزاران بدرش سرنگون
هرکه ز جامش شده سرمست و شاد
عکس رخش هست که بینی بجام

لعل لبش رو کش صد جام می
زنده جاوید کند مرده را
آیتی از نسخهٔ ام الکتاب
باده گلرنگ عنایت کند
آب حیات ست برای فتوح
آیهٔ موتوا خبر فتح باب
نور شده صبح سرور و طرب
زنده بحق گشت و بعزت رسید
طالب یک جرعهٔ باقی شدم
ذٰلِکَ فَضْلٌ لَکَ مِن رَبِّنَا
میرسد از حضرت شاه زمن
رند حقیقت بدر میکده
منتظر یک نظر ذو فنون
یافته از خود همه نقد مراد
شاهد غیبی بود این والسلام
۱۳۳۲ھ

ف

~~[illegible]~~ ۲۹۷۵۷

CALL No. ۹۰ن۹. ح ACC. NO. ۱۵۵۵۸

AUTHOR حمایت علی کاکوروی

TITLE نور الاریب فی ترجمہ الخ عن فتوح الغیب

ف
۲۹۷۵۷

ح.۹ن۹۰ ۱۵۵۵۸
حمایت علی قلندر شاہ
نور الاریب

Date	No.	Date	No.

AT THE TIME

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over-due.